UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234061

UNIVERSAL
LIBRARY

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ

بمنه تعالی این رساله مستبرکه نامش سیف الاسلام

المسلول علی المناع لعمل المولد والقیام

همین است تاریخ انجامش تصنیف علامه فهامه جامع

محاسن ومفاخر باطن وظاهر حضرت مولانا محمد عبد القادر صاحب

دام الله تعالی فیضه باهتمام مولوی علی الدین صاحب وکیل عدالت

در مطبع الهدی مچھو خان طبع شد

مقدمۃ المطبع

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً

بر جماعت اہل اسلام ظاہر و آشکار باد کہ ائمہ دین و اکابر محققین از فقہاء مشہورین و محدثین معتمدین و اولیاء کاملین مانند ملا علی قاری
و شیخ عبد الحق محدث دہلوی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ عبد الوہاب مکی و علامہ
ابن حجر مکی و دیگر صدہا از علماء سابقین و اولیاء کاملین و ہمچنان بسیاری از فضلاء متاخرین و اجلۂ محققین ہندوستان
مانند شاہ عبد الرحیم صاحب دہلوی و شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و غیرہما کہ حال تبحر ایشان در علوم دینیہ معروف و مشہور است تجویز و استحسان
عمل مولد نمودہ اند و بسیاری از علماء دین در رسائل و فتاوی خود ہا باستحسان عقد مجلس ذکر ارہاصات جناب خاتم رسالت صلی اللہ علیہ
وسلم و دیگر حالات با برکت و اثبات بقاء شرف ایام ولادت با سعادت و استحباب ادای شکران نعمت بانواع عبادات و ترتب برکات
بران تصریح فرمودہ اند این مرام را از مضامین احادیث صحیحہ صریحہ حضرت سید الاولین و الآخرین خاتم النبیین و المرسلین
صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ اجمعین ثابت نمودہ اند و در پی اشاعت آن در بلاد اسلام از حرمین شریفین و روم و مصر و شام و
وغیرہا بودہ اند و از میمنت نیات با برکات خود ہزاران ہزار فیوض برکات بسیار بوجہ اشاعت مجالس پر انوار ہمراہ خود بردہ اند
و درین جزو زمان کہ در ہندوستان غلبۂ جہل بحدیست کہ پایان است ہرکسیکہ یک دو رسالہ اردو میخواند سیداند کہ مقتداء علماء تمام جہانست
بدبختیت بعضی از نا واقفان انکار از حسن مجالس ذکر و شرف ایام ولادت جناب رسول مختار صلعم نمودہ و فاعل و قائل آنرا
گمراہ و بدعتی انگاشتند بنابر دفع اشتباہ و اثبات حسن توقیر و تکریم جناب رسالت پناہ صلعم عمدۃ المحققین زبدۃ المدققین بقیۃ
السلف حجۃ الخلف محیط علوم نقلیہ قلزم فنون عقلیہ حلال مشکلات دقایق کشاف معضلات حقایق اسوۂ علماء راسخین قدوۂ
فضلاء اعصار ماہر علوم معقول و منقول و حاوی بر مقاصد فروع و اصول نخبۃ الفقہاء و المحدثین زبدۃ الاصولیین و المتکلمین جناب
افاضت مآب افادت ایاب مولانا شاہ سلامت اللہ صاحب صدیقی قادری بدایونی کہ از اجل و افضل و ارشد و اکمل
مستفیضین حضرت مولانا شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی قدس اللہ سرہما بودہ اند و حال تبحر و تحقیق و جامعیت
و تدقیق جناب ایشان در علوم عقلیہ و نقلیہ اصلیہ و فرعیہ از تصانیف جناب شان کہ در رد روافض و دیگر ابحاث تالیف فرمودہ اند
کالشمس فی نصف النہار روشن و آشکار است درین باب ہم رسالہ اشباع الکلام تالیف فرمودند و بقصد اختصار بطور انموذج
از ہزار تحقیقات اسمہ سالہ بر اجلۂ محققین مستند ساختند و برد شبہات واہیہ منکرین ہم پرداختند درین ایام از طرف
منکرین رسالۂ غایۃ الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام و الرد علی اشباع الکلام بطبع رسید و تشہیر این رسالۂ عجیبہ باعث

استدلالات موجب استعجاب اولی الالباب گردیده چه بنام نهاد ابطال شرف ایام ولادت باسعادت و مجالس ذکر بابرکت و انکار حسن تکریم و توقیر جناب باعظمت که انقدر طول ساخته با وجود آنهمه اطناب تطویل بجز تحمیق و تجهیل و تفسیق و تضلیل برگزیدگان رب جلیل بامری دیگر نه پرداخته و امانیک میداند که از سب و شتم چه سود... یعنی برابر همه ام چه بهبود کسیکه خاک بر آفتاب انداز در فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد هرچند نزد ارباب انصاف بعد مرا جملات بیان مبطل فضل مجالس اذکار و منکر شرف ایام پرانوار دلیلی است کافی و حجتی است وافی اما چون در بعض مواضع بقصد مغالطه عبارات خارج از بحث مرام پیش آورده و بعض جا در اقوال منقوله تحریف و خیانت کرده بدین جهت حسب درخواست بعض اهل الله از تارکین دنیا و راغبین عقبی و طالبین رضاء مولی جواب رساله مذکوره جناب افادت ماب زبده علماء فحول جامع معقول و منقول حضرت استادی مولانا مولوی عبد القادر صاحب بدایونی دامت برکاتهم تحریر فرمودند و علماء دین از آن پسند نمودند والحمد لله علی ذلک بهذا بر ارباب انصاف و راز اعتساف مخفی نخواهد بود که صاحب رساله ابطال عمل المولد تیز زبانی و بادره اللسانی را بجائی رسانیده که علماء اعلام و ائمه اسلام را هدف سهام ملام گردانیده بنای طعن و جرح در تالیفات شان نهاده و در خرمن انکار بر دین افتاده اگر بجوابش چیزی بر زبان آید سزا است و دهنش را بلقمه دوختن روا است لاکن تجنبا از سب و شتم قفل بر زبان خامه زده و از استیفای دست در آستین کشیده شد پس احیانا اگر حرفی بر خاطر نازک مخاطب و متبعین گران گذرد باید که از جانب در جه بادی این واد کیست و خطای حضرت مولانا چیست والسلام علی من اتبع الهدی

حرره المعتصم بذیل النبی الامجد عبده محب احمد حفظه الله من شر حاسد اذا حسد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یزل و لا یزال ملکا عزیزا حکیما تبارک قدوسا حلیما عفوا کریما فسبحان من کان منزها عن النقائص متصفا بصفات الکمال و اجبا بذاته و صفاته قدیما و من اجترء علیه و جوز اتصافه بالنقائص و القبائح صار مطرودا رجیما نحمده علی ما شرفنا بفضائل مجالس الاذکار تشریفا عظیما و نشکره علی ما جعلنا برحمته من امة من سماه فی کتابه رؤفا رحیما حبیبه و صفیه الذی جعل ذکره کذکره و رفع له فی العالمین شانا فخیما سیدنا و مولینا محمد صلی الله علیه و سلم تسلیما فطوبی للذین سعوا فی اشاعة ذکره و توقیره ففازوا ببرکته لطفا من الله تعالی و نعیما و اسفا علی الذین خاضوا فی ابطال تعظیمه و اخمل ذکره و اخفائه و تصدوا للایذائه فخذلهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا الیما نصلی و نسلم علی ذلک الحبیب الوجیه و علی آله الذین من تمسک بهدیهم سلک سبیلا للنجاة قویما و اصحابه الذین بایهم اقتدی المسلم اهتدی صراطا مستقیما اما بعد مخفی مباد که عامه طائفه اسماعیلیه و تابعیه برا تضلیل و تکفیر امت محمدیه علی سیدها الصلوة و التحیة چندی از اصول موهومه بلمعه اختراع نموده اند از انجمله آنکه هر امریکه سنت نیست

ازان (را) اصل ایمان خلل مے آید چه رسول (را) رسول نفهمید کی جز و اصل ایمانست منحصرست در سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و ماورای آن بدعتها و هر بدعت شامل شرک مخل اند از اصل ایمانست و برین اصل تفریعات بسیار نموده و در ارتکاب امور یکه جمهور
محققین اهلسنت و جماعت بجهت وجود خیر نها در اصول شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت و رواج امر خیر و برکت باستحسان
و استحباب آنها تصریح فرموده اند این طایفه بهوائیه صرف بنا براین کید به حکم منع و کراهت اکتفا نموده نوبت باضلال و تکفیر
میرسانند طرفه آنکه با وجود این همه اختراع فاسد خود را اهل سنت و جماعت می شمارند و نمیدانند که در مذهب اهلسنت و جماعت
از ارتکاب معاصی بلکه استحلال محرمات هم که حرمت آن بدلیل ظنی باشد کفر ثابت نمیشود و در اصل ایمان خلل نمی آید آری در کفر
بودن استحلال محرمات قطعیه البته گفتگوست بسیاری از علما را از بلا تفصیل کفر گفته اند و بعضی در حرمت لعینه و لغیره فرق میکنند
و بعضی در ثبوت کفر بودن حرمت از ضروریات دین شرط میدارند چنانچه اینهمه تفاصیل در کتب عقاید و فقه مسطور است و نیز
محققین اهلسنت فرموده اند که در عملیکه بروایت ضعیفه هم اختلاف علمای کرام باشد حکم بجزم کفر نمودن خطاست بلکه در
فروعات جزئیه فقهیه مختلفه فیها حکم بقطعیت فسق هم بیجاست سبحان الله ائمه اهلسنت را در باب دین اینقدر احتیاط و طایفه
اسماعیلیه را با وجود ادعای مذهب اهلسنت اینچنان افراط از جمله تعصبات اینطایفه است حکم بضلالت مجوزین اجتماع اهل اسلام
برای مجالس اذکار شریفه حضرت خیر الانام و استماع ارهاصات و واقعات ولادت با سعادت و فضائل و معجزات آنحضرت علیه الصلوة
والسلام برای ادای شکر نعمت ولادت با سعادت که عمل باین امور سراسر موجب ورود رحمت الهیه و نزول برکت نامتناهیه است
و موجب کتاب و سنت ذکر نمایند گرد اشاعت آن طریقه دین است و شرف ایام ولادت و استقبال عاده شکر نعمت هم از مضامین
حدیث صحیح مستنبط است و بعضی از علمای دین که بندی از خصوصیات را بدعت حسنه مستحبه فرموده اند طایفه اسماعیلیه بنابرآنکه
بمعنی لفظ سنت و بدعت نرسند از زبان خود در حق اهل ایمان کار سیف و سنان میکنند و با وجودیکه علمای دین از
سابقین و لاحقین رسائل مستقله درین باب تالیف ساخته اند و بدفع اوهام که بعض کسان را پیش آمده از بتصریح تمام پرداخته اند
اما این طایفه بار بار همان اعتراضات و اوهام دیرینه را که بمنزله تقادیم پارینه اند برای تغلیط عوام پیش میسازند و خواه
مخواه خود را در زمره مولفین داخل ساخته بر همه دانی خود ها می نازند و سهام طعن و ملام بر ائمه اسلام می اندازند درین ایام
رساله غایة الکلام فی ابطال عمل المولد و القیام از تالیفات شان بنظر رسید و جامع بودن رساله مذکوره اکثر خرافات
مقتدایان طایفه را معلوم گردید هر چند صاحب رساله هوش و حواس باخته و اصول مصرحه کبرای خویش را هم پس پشت انداخته
و درین بحث و در هر مقام به تنزلها پرداخته تا آنکه نزاع اسماعیلیه را با اهل سنت که نوبت فرق کفر و ایمان رسیده است
راجع به نزاع لفظی ساخته و بهانه بدعت بعد قرون ثلثه را هم منحصر در بدعت سیئه و داخل دران نشناخته مگر با اینهمه در هر معرکه
علم غالطه برافراخته و دو دو نه دار پهر میمن بسیار تاخته و قطع نظر از آنکه شیخ نجدی را بسب و دشنام صاحب اتباع الکلام در
همه مقام نواخته اشنع از همه آنکه از دین دریدگی خویش به تجهیل و تحمیق و تضلیل ائمه اسلام تیغ وقاحت برجان انصاف آخته

بر مطالعه کنندگان رسالهٔ ابطال عمل المولد سخافت و خرافت بیان این مؤید طایفهٔ اسماعیلیه مبرهن و حال تهافت و
اختلاف و تعارض اقوال او و عدم اختتام تقریب کلام در هر مقام روشن است و آنچه فراهم آورده از دیگر رسایل مثل رساله
صدیق حسن وغیره است که جواب آن در رسائل اہل سنت مفصلاً مرقوم معہذا اصرار بعض ابرار خاکسار را برآن آورد که در
رد رسالهٔ مذکوره آنچه مایهٔ افتخار مؤلف بود بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره و مقابلهٔ عبارات منقوله رسالهٔ اسماعیلیه که خیانت
و خدیعت شعار ایشانست باصول منقوله عنها رسیده باشد بعجلت تمام درین اوراق برنگاشتم چونکه طایفهٔ اسماعیلیه
ثباتی و قراری نیست لهذا برای دفع وزر صاحب رساله اکتفا بالتزام نمودم که استناد نکنم مگر بامستندین و مستندین مستندین صاحب
رساله یا کبار طایفهٔ اسماعیلیه ما اگر کسی طالب زیادت تفصیل مرام و دفع دیگر اوهام باشد بجواب رسالهٔ صدیق حسن قنوجی
و دیگر رسایل رجوع فرماید و ها انا اشرع فی المقصود بعون الرب المعبود قال سطل عمل الذکر الشریف فمنکر شرف
ایام المولد المنیف کبرای جماعه لها بیل الخ **اقول** اکابر اہلسنت از اجلهٔ مشهورین مذاهبه مثل حضرت شیخ عبدالحق دہلوی
و ملا علی قاری و صاحب مجمع البحار و علامه ابن حجر مکی و حافظ جلال سیوطی و امام جزری صاحب حصن حصین و علامه سلیمان برسوی امام سلطان یلدرم
بایزید و شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر جعبری و امام حمدالله بن الشیخ شمس الدین و مولی حسن بحر و برهان ناجی و شیخ
شمس الدین احمد بن محمد سیواسی و حافظ زین الدین عراقی و امام ابوزرعه ولی الدین و سید عفیف الدین شیرازی و
علامه مجدالدین صاحب قاموس و شیخ محمد بن حمزة العربی الواعظ و حافظ ابن ناصر الدین دمشقی و علامه شمس الدین دمیاطی
و امام برهان ابوالصفا و علامه فخر الدین ابوبکر الدنعلی و علامه شیخ محمد بن عثمان و حافظ ابوشامه و حافظ ابن حجر عسقلانی
و صاحب سیرة شامی و صاحب سیرة حلبی و امام سخاوی و علامه ابوالقاسم محمد بن عثمان اللؤلؤی و علامه ابوالحسن احمد بن عبدالله
البکری وغیرهم که حال تبحر این حضرات در علوم دینیه ما بین علمای کرام معروف و مشهور و حال تصانیف مشهورهٔ آنحضرات
در کشف الظنون وغیره کتب مشار الیه بمدح و قبول مذکور و دیگر ائمه کبار را از اہل حرمین طیبین و سایر بلاد و امصار
اسلامیه که حکم باستحسان و جواز عمل مجلس شریف و سعی در اشاعت آن محفل منیف بجهت داخل بودنش در عمومات
مندوبات شریعت و عدم مزاحمت بکتاب و سنت فرموده اند و درین باب از احادیث صحیحه صریحه که بر مشبت تشریف
از زمان لاحقه بجهت شمار سابقه و استحباب ادای شکران بعد مرور راه وارد و شرف و فضل مجالس و محافل ذکر ابوده اند
استدلال نموده اند و رسایل مولد تالیف فرموده اند که از کتاب انسان العیون فی سیرة الامین المامون و التعریف
فی المولد الشریف و حسن المقصد فی عمل المولد و موعد الکرام لمولد النبی علیه السلام و جامع الآثار فی مولد النبی المختار و المورد
الصادی فی مولد الهادی و اللفظ الرایق فی مولد خیر الخلائق و عرف التعریف فی المولد الشریف و الدر المنظم فی مولد
النبی الاعظم و اللفظ الجمیل بمولد النبی الجلیل و فتح الله حسبی و کفی فی مولد المصطفی و النعمة العبریة فی مولد خیر البریة
و منتاج السرور و الافکار فی مولد النبی المختار و کتاب سیرت شامی و ضوء لامع و المورد الروی فی المولد النبوی و

ما ثبت بالسنة ومواهب لدنیه ومدارج النبوة و دیگر کتب و رسایل معتمده و مشهوره توان دریافت پس اینچه ذمات متعین
ایشان را بجماعه لهابیه نامیدن و در اضمحلال و ابطال مجالس ذکر شریف کوشیدن جامه حیلها خود دریدن و تیغ وقاحت
برجان انصاف کشیدنست اگر این وقاحت خود را اقتفاء اثر ابولهب گویند بجاست واگر مبطلین اشاعت اذکار
وتعظیم سید ابرار و منکرین شرف محافل و مجالس پر انوار را جماعه لهابیه گویند زیباست **قوله** بدلیل رویای ابی لهب الخ

اقول ایمه دین که برای استیناس شرف و برکت ایام ولادت و حصول منفعت ادای شکر نعمت وجود باجود حضرت
محبوب ذو الجلال علیه الصلواة والسلام بعدد ذراة الرمال این روایت ذکر فرموده اند حالش آنکه اصلش در صحیح بخاری
موجود و در تالیفات امام ابن جزری و حجة الاسلام امام غزالی و غیرهما محدثین و فضلاء مرسلیست و محققین تصریح فرموده اند
که این رویا حضرت عباس رضی الله تعالی عنه است که آنحضرت رضی الله عنه از حق تعالی درخواست کشف حال آنکسال
فرمودند که حق تعالی اجابت دعای ایشان فرموده حال ابی لهب برایشان ظاهر نموده امام حجة الاسلام در احیاء العلوم
در بیان کشف عن احوال الموتی فرموده و روی عن العباس رضی الله تعالی عنه قال کنت مواخیا لابی لهب و مصاحبا له
فلما مات واخبر الله عنه بما اخبر حزنت علیه اهمنی امره فسالت الله عز و جل ان یرینی ایاه فی المنام قال فرایته یلتهب نارا
فسالته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی ولا یروح الا لیلة الاثنین الخ پس روایت حضرت عباس رض
دعای خود را و اجابت نمودن حق تعالی آنرا و حکایت رویای خویش و ذکر کردن محدثین معتمدین آنرا در کتب شان که متضمن محروم
نداشتن حق تعالی از فضل خود است ابولهب بطفیل سرور وجود باجود حضرت سرور عالم صلعم در هر یوم الاثنین که
نظیر یوم ولادت با سعادت است چگونه تا ایشان مقصود نخواهد نمود و چرا بر کسانیکه این روایت در معرض بیان فضل
رب کریم و نفع بطفیل حضرت رسول رحمت و رحیم ذکر نموده اند لب وقاحت بتسمیه طایفه لهابیه باید کشود و اگر این روایت
چنانکه مزعوم طایفه ماعلیه است و ذکر آن و استدلال بان مخالف نص قران شریف می بود حاشا که حضرت عباس رض
روایت میفرمود و احدی از محدثین معتقدین ایمه دین ذکر آن می نمود فافهم ولا تکن من المتعصبین **قوله** از مخافت ضخامت
حجم باضافه چیزی مختصر الخ **اقول** اگر مخافت ضخامت حجم را علت اضافه چیزی مختصر میگردانید لا محاله از حشو و الفاظ
بست و رستین میکشید اما مخافت ضخامت علت اختصار نمیتوان گردید چه رساله مذبوره با وجود اینقدر اختصار هم بجهت
سب و شتم علمای کبار و ابطال و اتخاذ رسم شریف مجالس اذکار حضرت علیه الصلوة والسلام بعدد الاشیاء والاحجار ابیات زخار
و نتنه و خبیثه کرده و شاید صاحب رساله از ضخامت بزرگی حجم بهاء هوز را بمعنی ضخامت بالفساد حجم بجای فهمیده
یا غلط از کاتب بظهور آمده این سهو با وجود الحاق تصحیح نامه بنظر مصنف رساله نرسیده والامر فی ذلک سهل لا نطول
الکلام فیه و ان کان صاحب رساله یزعم ذلک ما ثابتة فی رسالة فتامل **قوله** منقول از علماء در تفسیر بدعت الفاظ
[illegible] کشته اند الخ **اقول** منشا این پریشانی و باعث این تردد و حیرانی نیست مگر عدم فهم اقوال کسانیکه خود از

سند مو آرد و قصد تحقیق و تطبیق هم نمیدارد از اقوال مستندین این قایل ظاهر است که استعمال لفظ بدعت بدو وجه آمده است
اول آنکه یعنی هر چیزیکه ماورای سنت آنحضرت صلعم است و بعد آنحضرت صلعم حادث شده است مزاحم سنت بود یا نه پس
بدین معنی منقسم است و این استعمال از عهد صحابه کرام الی الان مروج است که بهمین جهت بسیاری از امور خیر در کتب دینیه
بجهت سنت نبودن آنها اطلاق بدعت فرموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب امامت فرموده البدعة
لغة کل شی عمل علی غیر مثال سابق وشرعاً احداث مالم یکن له اصل فی عهد رسول الله صلعم وهی علی قسمین بدعة ضلالة و
هی التی ذکرنا و بدعة حسنة وهی ما راه المسلمون حسنا ولا یکون مخالفاً للکتاب او السنة او الاثر او الاجماع الخ و ملا علی
قاری در شرح موطا نوشته اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق ویطلق فی الشرع علی ما یقابل السنة ای
مالم یکن فی عهده صلعم ثم ینقسم الی الاحکام الخمسة کذا ذکره الحافظ السیوطی و دیگر شواهد کثیره هم درین باب در ما بعد
مذکور میشوند دوم استعمال دوم مخصوص بمذموم است یعنی امریکه مزاحم و مصادم شریعت باشد و مراد در حدیث کل بدعة ضلالة
حسب اقرار صاحب رساله معنی اول نیست پس اعتراضاتیکه بر تقسیم و تفسیر علمای محققین میکنند همه پوچ و برباد اند کما سیجی تفصیل
ذلک **قوله** لیکن قول محقق اینست البدعة امر محدث فی الدین لم تثبت من کتاب الله و هدی سید المرسلین الخ **اقول**
مراد از عدم ثبوت ظاهرا عدم ثبوت بالوجه المخصوص است بدین تقدیر حکم بعدم انقسام این معنی و ترجیح مزعوم خویش بر دیگر
تفاسیر باطل چه ایمه دین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
از کتاب و سنت حکم باستحسان فرموده اند چنانچه صاحب رساله که این معنی را معنی شرعی غیر قابل انقسام میداند و در تائید آن
بزعم خویش چندی از امثله و دلایل می آرد از انجمله قول حضرت ابن عمر رضه در صلوة الضحی آورده که آن بدعت است معهذا
حضرت ابن عمر رضه قایل استحسان آن بدعت و خوبی آن محدث است و اگر از عدم ثبوت خروج از عمومات شریعت و مزاحمت
بکتاب و سنت مراد داشته باشد پس این استدراک لغو است چه این معنی صرف بر بدعت سیئه صادق می آید پس قطع نظر از
مهمل بودن این نزاع لفظی بفایده بسیاری از امثله که بزعم خود برای تائید معنی شرعی غیر قابل انقسام مختار خویش آورده
بطلان تائید از آنها ظاهر است **قوله** ازین حدیث مستفاد است که سنت خلفاء راشدین از محدثات امور نیست الخ
اقول ازهمین حدیث شریف بطلان مذهب اسماعیلیه نجدیه ثابت گردید اعنی که سوای سنت آنحضرت صلعم سنتهای
خلفاء راشدین را هم اتباع می باید نمود و سنت خلفاء راشدین که درین حدیث شریف بمقابله سنت آنحضرت صلعم
ارشاد فرموده اند اگرچه حکما داخل سنت است لا محاله بمقابله سنت آنحضرت صلعم اطلاق بدعت و محدث نموده
خواهد شد چنانچه حضرات خلفاء راشدین و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم وغیرهم اطلاق فرموده اند از انجمله اینکه شعرانی
در کشف الغمه روایت نموده کان ابو امامة الباهلی رضه یقول احدثتم قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فدوموا علی
ما فعلتم ولا تترکوا فان الله تعالی عاتب بنی اسرائیل فی قوله تعالی ورهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء

رضوان الله فما رعوها حق رعايتها الاية آری ازین حدیث شریف مستفاد شده که سنت خلفاء راشدین در محدثات
امور (یا بمعنی که مذموم است داخل نیست و مراد از ذم محدثات امور ذم اموریست که مزاحم و معارض و مضاد سنت باشند پس هر چیزی که
از زمان در کدامی سنت خللی پیدا نشده و از مستحسنات علماء دین باشد آنهم لامحاله از محدثات امور بمعنی مذموم خارج است **قوله** باعث طریقه
کبار نیز موجب نجات از نار است الخ **اقول** بیشک نزد اهل سنت همچنانست اما اسماعیلیه نجدیه را تکلم باین کلمه زیبا نیست بمیدانی که
اسماعیلیه بسیاری از امور را که از صحابه کرام ماثور اند و انکار جمهور صحابه کرام هم بران ثابت نیست بلکه جمهور ائمه دین بیان آن امر را مختار
فرموده اند داخل بدعات ضلالات میکنند از انجمله است زیارت قبور در حق نساء که مروی و منقول است از حضرت سیدة النساء
و حضرت صدیقه کبری رضی الله تعالی عنهما طرفه آنکه از حضرت صدیقه رضه خود حدیث صحیح در باب جواز از حضرت سرور عالم صلعم منقول است
که نزد جمهور ائمه دین معمول است در صحیح مسلم در حدیث طویل از ام المومنین رضه آورده قلت کیف اقول لهم یا رسول الله قال قولی
السلام علی اهل الدیار من المومنین و المسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و المستاخرین الحدیث در فتح الباری در بیان قول حضرت
صدیقه رضه آورده روی الحاکم من طریق ابن ابی ملیکة انه راها زارت قبر اخیها فقال لها قد نهی النبی صلعم عن ذلک قالت
نعم ثم امر بها الخ در فتح المنان آورده که اکثر علما بر ثبوت رخصت اند برای مردان و زنان و همین است مذهب ائمه ثلاثه سوای احمد و از وی روایت
هست پس دیده و دانسته این فعل را در بدعت ضلالت داخل نمودن محض سفاهت است و از انجمله است استمداد و استعانه و استشفاع
و استعانت از حضرت جناب رسالت مآب صلعم و ندای آنجناب بوقت حاجت که بحد شرک رسانیده اند با وجود یکه از صحابه کبار و سلف آثار
بسیار ثابت است علامه ابن حجر در جوهر منظم در بیان استشفاع و استغاثه و توسل بعد ذکر صلوة حاجت نوشته و من ثم استعمل
السلف هذا الدعاء فی حاجاتهم بعد وفاته صلعم فقد علم عثمان ابن حنیف رضه لمن کان له حاجة عند عثمان رضه رواه الطبرانی الخ
علامه خفاجی در شرح شفا بعد صلوة الحاجت نوشته و هذا حدیث بسند صحیح و کان ابن حنیف و بنوه یعلمونه الناس و قد اخرجه
الحلبی من طرق متعدده و تکلم بین فیه بشبهة الخ قاضی عیاض در شفا آورده ان عبد الله ابن عمر رضه خدرت رجله فقیل له اذکر
احب الناس الیک یزل عنک فصاح یا محمداه ملا علی قاری در شرح نوشته ای فنادی باعلی صوته و کانه رضی الله عنه قصد به
اظهار المحبة فی ضمن الاستغاثة الخ علامه خفاجی نوشته و قد روی مثله لابن عباس رضه و ذکره النووی فی اذکاره و روی
ایضا عن غیرهما و هذا مما تعاهده اهل المدینة الخ در جذب القلوب آورده حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از امیر المومنین
علی ابن ابیطالب رضی الله عنه می آرد که بعد از دفن آن سرور صلعم بسه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر مبارک انداخت و گفت یا رسول الله
آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جمله آنچه بر تو خوانده آیت و لو انهم اذ ظلموا انفسهم الایة و من بر خود ظلم کرده ام
و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از قبر شریف ندا آمد قد غفر لک الخ و در روایت استمداد [illegible] یا رسول الله استسق لامتک
وقت قحط در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عمر رضه و باز مشرف شدن بزیارت آنحضرت صلعم و رسانیدن پیغام بحضرت
فاروق رضه و مطلع شدن آنحضرت رضه بران واقعه که در کتب علامه ابو الوفا سمهودی و غیره از بلال رضه مرویست معروف

ومشهور است بالجمله استمداد واستشفاع واستغاثه از آنحضرت صلعم بعد وفات شریف از قول وفعل وتقریر صحابه کرام ثابت
است بلکه بعد صحابه کرام هم کسی از ائمه عظام منکر استمداد واستشفاع نشده وکافه علماء حنفیه وشافعیه ومالکیه وحنبلیه در آداب
زیارت قبر مبارک نوشته اند که شفاعت ومدد از آنحضرت صلعم سوال کند البته از ابن تیمیه انکار آن نقل نموده اند که ائمه
محققین انرا مردود فرموده اند امام سبکی در شفاء الاسقام نوشته اعلم انه یجوز ویحسن التوسل والاستغاثة والتشفع
بالنبی صلعم وجواز ذلک وحسنه من الامور المعلومة لکل ذی دین المعروفة من سیر الانبیاء والمرسلین وسیر السلف الصالحین
والعلماء من المسلمین ولم ینکر ذلک احد من اهل الادیان حتی جاء ابن تیمیة فتکلم فی ذلک وابتدع مالم یسبق الیه فی سائر الاعصار
وحسبک ان انکار ابن تیمیة للاستغاثة والتوسل قول لم یقله عالم قبله وصار به بین اهل الاسلام مثلة الخ ملخصاً **قوله** پس طریقه
ایشان از محدثات امور باشد الخ **اقول** البته طریقه اصحاب از محدثات امور بمعنی قسم مذموم یعنی مزاحم سنت که اتباع آن مخالف
اتباع سنت باشد نیست اگرچه بمعنی قسم اول از دو قسم بدعت خود صحابه کرام بلحاظ سنت نبودن اطلاق محدث وبدعت فرموده اند
قوله چون در اصول مقرر است جموع واسماء جموع معرفه باضافه مفید عموم واستغراق می باشد معلوم شد که نجات وخیریت منوط
بعموم اصحاب وقرن است الخ **اقول** بموجب بسیاری از دلایل دیگر احادیث اینقدر البته حق ودرست است که اقتدا کردن
صحابی در امری که سهواً یا خطاءً صریح مزاحم بلکه ماحی حدیث آنحضرت صلعم یا مخالف اتفاق جمهور صحابه کرام وسواد اعظم سرزده
باشد نتوان نمود وفتوی بر قول مرجوح مخالف سواد اعظم نتوان داد گو صاحب آنقول را در خطای اجتهادی معذور باید داشت
اما حصر قابلیت اقتدا در اجماع وحمل خیریت اصحاب بر عموم مجموعی وسلب خیریت از افراد آنحضرات بحواله علم اصول نمودن
قولی است ضعیف وسقیم وکیدیست سخیف وعظیم که در ان نجات طایفه خویش بپنداشته وبحواله علم اصول پرده داشته
تفصیلش آنکه هرگاه اسماعیلیه نجدیه بسیاری از افعال جزئیه فرعیه ومسائل اختلافیه فقهیه را با وجود ماثوریت از صحابه کرام وعدم
مزاحمت کتاب وسنت آنحضرت صلعم داخل بدعات شنیعه ضلالت ساختند وبی باکانه در میدان تکفیر واشراک تاختند اهل حق احادیث
خیریت صحابه پیش فرمودند حالا اصحاب رساله باقتضاء بعض مقتدایان خود بران همت میگمارد که طایفه اسماعیلیه را از مضیق
ضلالت بیرون آرد لهذا هرچه در دلش می آید بیفهم وشعوری سراید وبحواله علم اصول کمال فضولیت خود ظاهر مینماید
حاصل مطلب اسماعیلیه آنکه عموم واستغراق اجماع واتفاق را میخواهد پس خیریت که منوط باصحاب است در همان افعال است
که اتفاق جمیع بر فعل آن ثابت شد غایت الامر آنکه آنچه ثبوت مروج بودنش از اکثر اصحاب با ثبوت سکوت باقیین بلا نکیر
احدی بوده باشد آنهم بمنزله سیرت وخلق جمیع اصحاب است این خیریت سیرت صحابه آنحضرت صلعم بلا ثبوت اتفاق مجموعی بودن
اتباع آن موجب نجات از نار از احادیث شریفه مستفاد نیست واستدلال باین نقل اجماع درست نه فقط اقول مسلم است که
جموع معرفه حسب تصریح اهل اصول مفید عموم میباشد وعلماء عربیت هم الاضافة کاللام میفرمایند اما التزام عموم واستغراق برای
اجماع واتفاق ومنوط بودن نجات وخیریت بجمیع اصحاب یا اکثر بلا نکیر احدی وباطل بودن استدلال بی اثبات نقل

اتفاق مجموع که مظنون صاحب رسالہ و معتقد ایا نست هرگز از مقررات محققہ جمہور اہل اصول و عربیت علاقہ نمیدارد چہ موافق
مذہب منصور متبادر ازین عموم بحسب عرف شایع کتاب و سنت تعلق حکم بہر یک فرد است پس مستفاد از احادیث خیریت ہر یک صحابی است
نمیدانی کہ مستفاد متبادر از قول اہل حق اصحاب النبی عدول و روایۃ الصحابۃ مقبول عدالت ہر یک صحابی است پس روایت ہر یکی از ایشان
مقبول است و قول منکر و جاحد عدالت و خیریت یکی از ایشان جارح و قادح و رانِ مطرود و مخذول نہ آنکہ حسب فہم ان کور چیزیکہ آنرا
جمیع اصحاب بالاتفاق یا اکثر اصحاب با سکوت باقیین بلا نکیر احدی روایت فرمودہ باشند فقط آن مقبول شود و حصر عدالت مجموع از ان
قول مستفاد باشد و عدالت و قبول روایت منوط بعموم و مجموع گردد و شاید کہ اسماعیلیہ نجدیہ ازہمین جا بحسب ہمین سوء فہم جرح و قدح
در ثبوت عدالت اجلہ صحابہ کرام جائز میدارند باوجودیکہ خود را از اہلسنت می شمارند چنانچہ حدیث یا عباد اللہ اعینونی را کہ حضرت
عتبہ بن غزوان رضی مرفوعا روایت فرمودہ اند و ائمہ امت مثل صاحب حصن حصین و امام طبرانی و امام نووی و غیرہم مجرب و معمول
داشتہ اند و علماء ثقات آنرا مستحسن نوشتہ اند چنانچہ از شروح حصن حصین و اذکار و غیرہ ظاہر است و اینہمہ را قطب اسماعیلیہ
در نسخہا منسوخہ ظفر جلیل مسلم داشتہ بود کہ در نسخ مطبوعہ لکھنو و دہلی و بمبئی موجود من بعد کہ اسماعیلیہ نجدیہ را بنا بر پاسداری
ملت خویش نسخ بیان سابق ضروری افتاد صاحب نسخہ ناسخہ کانپور بتحریف عبارت سابقہ ہمان حدیث شریف مجرب و
معمول بہ را مردود و مخالف کلام اللہ و عامل و فاعل آن و مستدل بدان را ضال و گمراہ قرار دادہ و در جوش بیان سراپا
ہذیان نوشتہ کہ ایک راوی اس حدیث کا عتبہ بن غزوان مجہول الحال ہے عدالت اور تقوی اوسکا معلوم نہین انتہی بلفظہ
الخبیث و انیقدر ہم خیال نکردہ کہ شراح مشہورین حدیث در ذیل شرح ہمین حدیث کہ مروی بروایات متعددہ است و در اسناد
بعض روایات بجرح رواۃ مجروحین تفصیل و تصریح فرمودہ اند اگر حضرت وے رضی اللہ عنہ مجہول الحال میبود البتہ شراح
در شرح ہمین حدیث بذیل جرح رواۃ جرح آنحضرت ہم می نمودند شاید منود حالا بر سر اصل سخن میروم کہ برای استغراق اجماع و اتفاق مجموع
ضروری نیست بلکہ حکم استغراق شامل ہر فرد است بطور شمول کلی برای جزئیات و مفاد استغراق مثل مفاد کل است مضاف
بسوی نکرات علامہ تفتازانی در مطول فرمودہ الحاصل ان اسم الجنس المعرف باللام اما ان یطلق علی نفس الحقیقۃ من غیر نظر
الی ما صدقت الحقیقۃ علیہ من الافراد و ہو تعریف الجنس و الحقیقۃ و نحوہ علم الجنس کاسامۃ و اما علی حصۃ معینۃ منہا واحدا کان او
اثنین او جماعۃ و ہو العہد الخارجی و نحوہ علم الشخص کزید و اما علی حصۃ غیر معینۃ و ہو العہد الذہنی و مثلہ النکرۃ کرجل و اما علی کل الافراد
و ہو الاستغراق و مثلہ کل مضافا الی النکرۃ الخ و ہمدران است بل الجمع المحلی بلام الاستغراق یشمل الافراد کلہا مثل المفرد کما ذکرہ ائمۃ
الاصول و النحو و دل علیہ الاستغراق و صرح بہ ائمۃ التفاسیر فی کل ما وقع فی التنزیل من ہذا القبیل نحو اعلم غیب السموات و علم
آدم الاسماء کلہا و اللہ یحب المحسنین و ما ہی من العالمین الی غیر ذلک و لذلک صح بلا خلاف جاءنی العلماء الا زیدا مع امتناع
قولک جاءنی کل جماعۃ من العلماء الا زیدا علی الاستثناء المتصل الخ و ہمدران است و بالجملۃ فالقول بان الجمع یفید تعلق الحکم
بکل واحد من الافراد مثبتا کان او منفیا مما قررہ الائمۃ و شہد بہ الاستعمال الخ بالجملۃ برای عموم و استغراق تعلق حکم اجتماع

مجموع و اتفاق جمیع ضروری و لازم نیست تا که خیریت افراد صحابہ کرام از مضمون احادیث ثابت نشود و منوط باجماع
مجموع گردد و سیجی لذلک نئے یا دہ تفصیل انشاء اللہ تعالی علاوہ برین ہمہ حدیث باییہم اقتدیتم اہتدیتم کہ از مسلمات
و مستندات اصول و فروع طائفہ اسماعیلیہ است گو بعض علما را دران کلام ہم باشد بیخ دین اسماعیلیہ را میکند و ادعائے
فاسد ایشانرا کہ بر افعال ماثورہ از صحابہ کرام باوجود عدم مزاحمت سنت اطلاق ضلالت می نمایند مردود میسازد
قولہ متبادر از سیرت قوم رواج رسم القوم بود الخ **اقول** در آثر مذکور تمسکوا بما استطعتم من اخلاقہم و سیرہم فانہم علی الہدی
المستقیم مقابلہ جمیع بجمیع مقتضی انقسام آحاد بر آحاد است پس بموجب این قول جواز تمسک بسیرت ہر صحابی و بودن ہر یکی از ایشان
بر ہدایت ثبوت رسیدہ پس اسماعیلیہ بخدیہ را چہ مفید گردیدہ **قولہ** اما مسائل قیاسیہ الی آخرہ **اقول** اولا بر تقدیر بودن
مجرد عدم فعل بلکہ عدم نقل امری بخصوصہ از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکہ معتقد اسماعیلیہ است مسائل قیاسیہ و
اجماعیہ ہمہ داخل بدعت مذمومہ شدند استثنا را آن معنی ندارد چہ ہر گاہ حرمت امری از شرع شریف ثابت گردید اہل قیاس
و اجماع را حکم حلت آن و زیادت بر شارع کی میتوان رسید و رنہ بموجب تقاریر اسماعیلیہ اہل قیاس و اجماع را بحصول رتبہ
نسخ شریعت اقرار باید نمود کہ در ہر جا ہمین تقریر را اینش میکنند و ثانیا بر تقدیر تسلیم تمامیت تقریب صاحب رسالہ کہ بسیاری
از مسائل قیاسیہ مجتہدین را داخل بدعات شرعیہ میکنند و برای تائید خود ذکر آن می نماید لغویت بیان پریشان از ہمین
جا توان دریافت **قولہ** اما تقیید مسائل قیاسیہ اجماعیہ بمجتہدین الخ **اقول** حسب تصریح و تحقیق مستندین صاحب رسالہ
کہ بدعت حسنہ غیر محدود است و مدار حکم بآن بر عدم مزاحمت سنت و اندراج در عمومات شریعت و تضمن نیت خیر و برکت است
پس برای این امر حصول شرایط اجتہاد ضروری نیست و این را قیاس مصطلح نتوان گفت بلکہ اجرای حکم عمومات اقوال شارع و مجتہدین است
بر افراد جزئیہ آنہا و ہمچنان فہم احکام از مانند ظاہر و مفسر ہم مختص بمجتہدین نیست علامہ طحطاوی در بحث اثبات سنیت ذکر تسمیہ
در بدایت کل کتاب بطور اعتراض نوشتہ فان قیل استنباط الحکم الشرعی من الادلۃ انما ہو منصب المجتہد در ذیل جوابش گفتہ
و اما فہم الاحکام من نحو الظاہر و النص و المفسر فلیس مختصا بہ بل یقدر علیہ العلماء الاعم منہ الخ علامہ شامی در بحث جواز رفع
اصوات مکبرین بقصد تبلیغ و مفسد بودن زیادت رفع صیاح باظہار نغمات ملحق بکلام نوشتہ و حیث کان مناط الفساد
عندہما کون اللفظ افید بہ معنی لیس من اعمال الصلوٰۃ کان ذلک قاعدۃ کلیۃ یندرج تحتہا افراد جزئیۃ منہا مسئلتنا ہذہ
اذ لا شک انہ اذا لم یقصد الذکر بل بالغ فی الصیاح لاجل تحریر النغم و الاعجاب بذلک یکون قد افاد بہ معنی لیس من اعمال الصلوٰۃ
و لا یکون ذلک من القیاس بل ہو تصریح بما تضمنہ کلام المجتہد او دل علیہ دلالۃ المساواۃ الخ از ہمین جا است کہ کافہ علمای محققین
مستندین صاحب رسالہ باوجود عدم دعوی اجتہاد و عدم تخصیص مجتہدین در بسیاری از امور مخصوصہ بلحاظ بودن انہا از افراد
مستحسنات عامہ و نہ مزاحم بودن انہا بکدام سنت حکم باستحسان فرمودہ اند بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بشرط عدم مزاحمت
و مخالفت کافہ علما و ائمہ دین از عہد مجتہدین نمودہ آمدہ اند اگرچہ موافق مذہب اسماعیلیہ این ہمہ علمای کرام ضال و گمراہ باشند

قوله منها ما اخرجه مسلم قال رسول الله صلعم من عمل عملا لیس علیه امرنا فهو رد الخ **اقول** درین حدیث شریف همین است که حدیث
من احدث فی امرنا ما لیس منه فهو رد و دیگر احادیث شریفه حسب تفسیر و شرح ائمه دین هیچگونه تائید ملت اسماعیلیه نجدیه نیست بلکه نزد
جمهور ائمه دین سوله اسماعیلیه را اینجا وبن برمیکند باری اگر صاحب رساله را ازان سروکاری نیست تا ببیند که قطب اسماعیلیه در راه مستقیم
حق در شرح حدیث شریف نوشته اند اور لفظ ما لیس منه مین اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت
کی هو برا هی نهین هی الخ وکفی به حجة علیهم از همین جا مطلب دیگر احادیث را که نافهمیده وارد نموده باید فهمید حالا حال ایراد آثار باید دید

قوله منها ما قال صاحب احکام الاحکام ان ابن عمر رضه قال فی صلواة الضحی انها بدعة الخ **اقول** هر چند ابن اسماعیلی از سفاهت
خود این قول حضرت ابن عمر رضه در ذیل بدعت شرعیه که حسب عقیده اش قابل انقسام نیست و مستلزم ضلالت است آورده لاکن نفهمیده
که اگر حضرت ابن عمر رضه اقرار بدعت بودن صلوة ضحی نموده اند بار باستحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند پس موجب
مذهب اسماعیلیه بجهت استحسان بدعت شرعیه البته معاذ الله تعالی در ایمان شان خللی آمده باشد در صورت استدلال بقول آنحضرت
رضی الله عنه نمودن بیخ خود بر کندنست ندانم که طایفه هوائیه را باوجود ادعاء دینداری چه عداوت بصحابه کرام مسطوره است
که منافقانه لب بتعظیم میکشایند و مع هذا جابجا مطاعن راجع باقوال و افعال آنحضرات مینمایند عن مجاهد قال دخلت انا
وعروه ابن الزبیر المسجد فاذا ابن عمر رضه جالس عند حجرة عائشة رضه واذا الناس یصلون فی المسجد فسألناه عن صلوتهم فقال
ابن عمر رضه بدعة ونعمت البدعة وقال ایضا رضی الله تعالی عنه ما ابتدع المسلمون افضل من صلوة الضحی هکذا فی الفتح وسفر السعادة
و غیرها مخفی مباد که در ایام صحابه کرام که جوق جوق تازه داخل اسلام میشدند و مر عوام را تمیز احکام حاصل نبود و جدا از فرض
از سنت و سنت از مستحب، اظهار آنحضرات رو نمی نمود بسیاری از آنحضرات مستحبات خود گاهی بامور خیر باوجود تصریح فضیلت
و استحباب آن عمل بدان اطلاق بدعت و محدثه میفرمودند بسیاری از آنحضرات بسیاری از مستحبات مسنونه را بنیت تسهیل ابتداء عبادات
ترک مینمودند و بعضی ازین هم ترقی فرموده بنابر التزام و مداومت مستحبات و اعلان و اظهار نوافل عبادات بر دیگران از صحابه و
تابعین انکار شدید مینمودند مگر این همه بنظر تحقیق مبطل استحباب و خیریت و جواز و اباحت بلکه مانع فضیلت مداومت هم نیست
چه جای آنکه مستلزم حرمت و موجب ضلالت گردد وقال فی غنیة الطالبین قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلواة الضحی من ذلک
ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رضه انه قال ما صلیت منذ اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة ونعمت
البدعة وانها لمن احسن ما احدثه الناس وکان ابن مسعود رضی الله تعالی عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فان کنتم لابد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها
انما ارادوا ذلک لئلا یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط العبادة فیملوا التسهیل
علیهم الخ در غنیة المستملی آورده و روی عن علی بن ابیطالب رضه انه کان یمشی خلف الجنازة و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما یمشیان
امامها فقال علی رضه ان فضل الماشی خلفها علی الماشی امامها کفضل الصلوة المکتوبة علی النافلة ویروی کفضل صلوة

الجماعة علی صلوة الغداة انهما یعلمان و لکنهما یسهلان علی الناس رواه سعید بن منصور والحافظ الطحاوی الخ ونیز دران
در بیان اثبات اولویت انحراف مصلی از جانب یمین قبله نوشته وما فی الصحیحین وغیرهما من حدیث ابن مسعود رضه قال لا یجعل
احدکم للشیطان شیئاً من صلوته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه لقد رأیت رسول الله صلعم کثیرا ینصرف عن یساره
لا یعارض ذلک لان فعله صلعم ذلک تعلیما للجواز مع محبته للتیامن واعتیاده به هو مراد ابن مسعود رضه فانه انما نهی عن ان یری
الانصراف عن الیمین حقا لا یجوز غیره الخ در مواهب در بیان اذان ثالث جمعه که از محدثات حضرت عثمان رضه است نوشته عن
ابن عمر رضه انه قال الاذان الاول یوم الجمعة بدعة فیحتمل ان یکون قال ذلک علی سبیل الانکار وان یکون اراد انه لم یکن
فی زمنه علیه الصلوة والسلام لان کل ما لم یکن فی زمنه صلعم یسمی بدعة لکن منها ما یکون حسنا ومنها ما یکون غیر ذلک الخ از همین
مقام حال استدلال بدیگر آثار حضرت ابن عمر وابن مسعود وغیرهما رضی الله تعالی عنهما باید فهمید اما برای زیادت تفهیم تعرض یکدو
روایت دیگر هم نموده میشود تا معلوم گردد که ایراد همچو روایات در بحث بدعت شرعیه که نزد او منحصر در ضلالت است کمال جهالت است
قوله روی عن مجاهد قال دخلت مع عبد الله ابن عمر مسجدا قد اذن فیه فثوب المؤذن الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح موطا
امام محمد فرموده روی الترمذی وابن ماجة من حدیث ابی لیلی عن بلال قال امرنی رسول الله صلعم ان لا اثوب فی شیء من الصلوة
الا فی الفجر ولهذا قال اصحابنا المتقدمون ان التثویب مکروه فی غیر الفجر الا ابا یوسف فانه لم یکره فی حق امراء زمانه لاشتغالهم
بامور المسلمین وقال اصحابنا المتاخرون انه حسن فی کل صلوة الخ پس اولا انکار حضرت ابن عمر رضه عنه بر خصوص امری که بظاهر
مزاحم ومخالف کدامی حدیث شریف باشد موید مذهب طایفه اسماعیلیه نیست که بنا بران هر آن امری را که سنت نباشد باوجود عدم مزاحمت
ومخالفت کدامی حکم شارع وباوجود استحسان ائمه دین موجب ضلالت بلکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان اعتقاد نموده آید پس
باستدلال این اثر ابن عمر رضه خورسند گردیدن واز استحسان همین جناب رضی الله تعالی عنه بسیاری امور را باوجود اطلاق بدعت
واقرار عدم ثبوت از سنت چشم پوشیدن محض سفاهت است واز همین قبیل است ذکر دیگر بسیاری از آثار که انکار مجتهدی بسبب اجتهاد
خود امری را بخیال لزوم مزاحمت کدامی امر خصوصی بحدود شرعی ویا بلحاظ مخالفت کدامی سنت ماثوره اسماعیلیه را در اثبات عقیده
مخترعه شان مفید نیست وثانیاً درین خصوص یعنی مسئله تثویب هم هرگاه که بسیاری از ائمه دین حکم استحسان فرموده اند پس حکم
بدعت شرعیه چنانکه اسماعیلیه ایجاد نموده اند بران جاری نمودن مردود است **قوله** ان ابن عمر رضه [illegible] اخرج الیهم فاجزهم
انها بدعة الخ **اقول** ازین اثر هم تائید عقیده اسماعیلیه ثابت نیست اولا که حضرت ابن عمر رضه در بیان امری که دیگران انرا
سنت میدانستند سنت نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند نه آنکه عموما وکلیته بر هر امری که سنت نباشد باوجود عدم مزاحمت
وباوجود دخول در عمومات مندوبات حکم لزوم ضلالت فرموده باشند وثانیاً در خصوص این امر هم هرگاه که در مذهب
امام شافعی ودیگر بسیاری از صحابه وتابعین ندب وسنیت آن ثابت است پس بر مرتکب این فعل ها که بر قایل ندب وسنیت آن
حکمی که اسماعیلیه بر مرتکب بدعت شرعیه لازم نموده اند تصور نمودن محض سفاهت است واستدلال بقول حضرت ابن عمر رضه

برای تائید اسماعیلیه نمودن مبتنی بر حماقت است و در سفر السعادت گفته ابن حزم میگوید فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این
خفتن نیاید سنت و فرض ترک کند فرض نماز وی باطل باشد و بعض از علماء در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند
و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قایل اند و جماعتی از علماء بکراهت آن قایل و از ابدعت شمارند و جماهیر علما طریق تقسیم
توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند الخ **قوله** قال فی القوت الذی کان یفعله الناس فی عصره انه بدعة الخ
اقول اولاً که افعال صلوة و هیئت آن اصل در ان توقیف و تحدید است پس اگر براد خال امری بطور سنیت در نماز با وجود عدم
ثبوت آن دران موضع از سنت انکاری حسب فهم مجتهدی بسبب لزوم مزاحمت هیئت محدوده نموده آید موید مذهب طائفه اسماعیلیه
نیست که در هر امر گو محدود و مقید بقیود نباشد با وجود عدم مزاحمت بفعل شارع حکم لزوم ضلالت بطور اسماعیلیه نموده آید
و ثانیاً در خصوص این امر هم حکم ببدعت شرعیه بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه در مذهب امام مالک و امام شافعی و
بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراهت آن ثابت پس بر مرتکب آن بالخصوص هم حکمی که اسماعیلیه برای بدعت شرعیه لازم کرده اند
باطل است **قوله** عن علی رضی الله تعالی عنه انه خرج الی المصلی فرای قوماً یصلون الخ **اقول** اولاً که روایت منع و نهی را
معارض است آنچه بسیاری از مفسرین و فقهاء در باب عدم نهی و منع از حضرت وی رضی الله عنه روایات در کتب خود آورده اند
در تفسیر کبیر آورده عن علی رضی الله عنه انه رای فی المصلی اقواما یصلون فقال ما رایت رسول الله صلعم یفعل ذلک فقیل
الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ و ثانیاً درین امر در سلف اختلاف بوده است
بعض ائمه دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن نماز تطوع قبل از عید میداشتند و جایز میفرمودند و بعض دیگر برای اظهار
اینکه کسی آنرا سنت نداند ترک می نمودند و بعض دیگر حسب اجتهاد خود قایل کراهت تنزیهی هم بودند که تفصیلش در شروح موطا
امام مالک علیه الرحمة باید دید و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم کانوا یتطوعون قبل صلوة العید الخ و
قطع نظر ازین همه از نفس روایات اثر حضرت علی رضی الله تعالی عنه که مشغول بودن مردمان باین فعل بلفظ قوم و اقوام
ثابت است و مردمان نبودند دران زمان غیر صحابه و تابعین پس مسائل فرعیه اجتهادیه را که دران ائمه دین از صحابه و تابعین و دیگر
مجتهدین بدلائل شرعیه حسب اجتهادات خود اختلافها دارند داخل بدعت شرعیه که آنرا منحصر در ضلالت میگوید گردانیدن
و دران تائید اسماعیلیه نمودن بغایت باطل از حلیه انصاف عاطل که همین ناهمی راه بسیاری از مبطلین زده است در شرح مقاصد بعد ذکر اختلاف
ماتریدیه و اشعریه گفته و المحققون من الفریقین لاینسب احدهما الآخر الی البدعة و الضلالة خلافاً للمبطلین حتی ربما جعلوا الاختلاف
فی الفروع ایضاً بدعة و ضلالة کالقول بحل متروک التسمیة عمداً و عدم نقض الوضوء بالخارج من غیر السبیلین و جواز النکاح بدون الولی
و الصلوة بدون الفاتحة و لایعرفون ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین
و لا دل علیه الدلیل الشرعی الخ درین مقام فایده دیگر هم ذکر کردن ضروریست و آن اینکه مسایل فرعیه اجتهادیه ائمه دین را که آنحضرات
از موارد و مطالب احادیث و مقاصد شارع اخذ نموده حکم جواز فرموده اند بسیاری از نادانان از نافهمی خود صرف الفاظ کذایی

حدیث دیده واز دیگر احادیث بلکه مقصد همان حدیث چشم پوشیده حکم ائمهٔ دین را مخالف شریعت و مزاحم سنت قرار میدهند
واختلاف ائمهٔ امت را که صریح رحمت است هم پایهٔ شقاق ضلالت می نهند وتابعین آنحضرات را ضالین ومبتدعین میگویند منشا
اینهمه خرافات جهالت است وبس درینجا برای تنبیه بر روایت یک حدیث کفایت میکنم امام محمد اسماعیل بخاری علیه الرحمه در صحیح خود روایت
فرموده حدثنا عبدالله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن نافع عن ابن عمر قال قال النبی صلعم لنا لما رجع من الاحزاب لا یصلین احد العصر
الا فی بنی قریظة فادرک بعضهم العصر فی الطریق وقال بعضهم لا نصلی حتی ناتیها وقال بعضهم بل نصلی لم یرد منا ذلک فذکر ذلک
للنبی صلعم فلم یعنف احدا منهم الحدیث **قوله** منها ما اخرجه البخاری عن ابی بکر الصدیق الخ **اقول** ازین هر دو اثر هم بهیچگونه مذهب
اسماعیلیه ثابت نگردیده بلکه بطلان مذهب اسماعیلی ثبوت رسیده که از جواب حضرت عمر وحضرت صدیق اکبر وتسلیم حضرت زید نیز
ثابت شد که عدم فعل آنحضرت صلعم امری را مستلزم عدم جواز آن امر بودنش نیست وامریکه خیر باشد فعل آن بقصد خیر اگرچه آنحضرت
صلعم نکرده باشند حرام نیست باقی ماند اطلاق لفظ بدعت پس برحاشیهٔ نسخهٔ صحیح بخاری مطبوعهٔ مطبع احمدی از ملا علی نوشته **قوله**
هذا والله خیر فیه انه بدعة حسنة ومن البدع ما هو واجب ومنه ما هو مستحب الخ واز طیبی آورده فیه اشعار ان من البدع ما هو حسن
خیر الخ **قوله** عن حفص بن عاصم قال کنت مع ابن عمر بسفر الخ **اقول** درین اثر حضرت ابن عمر بسفر اصلا مذکور نیست که کسیکه
سوای دو رکعت در سفر تطوع خواهد نمود گمراه خواهد شد تا اسماعیلیه را مفید باشد بلکه در حاشیهٔ صحیح بخاری مطبوعهٔ دهلی آورده
قال الترمذی اختلف اهل العلم بعد النبی صلعم فرای بعض اصحاب النبی ان یتطوع الرجل فی السفر وبه یقول احمد واسحاق ولم یر طائفة
من اهل العلم ان یصلی قبلها ولا بعدها ومعنی من لم یتطوع فی السفر قبول الرخصة ومن تطوع فله فی ذلک فضل کثیر وهو قول اکثر
اهل العلم یختارون التطوع فی السفر الخ بلکه در مشکوة شریف روایت کرده عن نافع قال ان عبدالله بن عمر کان یری ابنه عبیدالله
یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه رواه مالک بالجمله آوردن اینگونه آثار فرعیه در بحث بدعت شرعیه از کمال نافهمی است **قوله** روایاتیکه تفسیر
نیز تائید این تفسیر میکند الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل طائفه اسماعیلیه که خیانت وخدعت شعار ایشان است اصلا
روایاتیکه آنحضرت در رسایل خود آورده اند از ان اقوال هرگز تائید تفسیر مقبول شان حاصل نمیگردد چه در بعض اقوال دلیل کراهت
وبدعت عدم نقل از جناب سرور کائنات وصحابه کرام وتابعین عظام متوهم میگردد وظاهر است که بر تقدیر تسلیم آن روایات وتمامیت
تقریب مستحسنات تبع تابعین ودیگر مجتهدین البته ضلالت خواهند شد واز بعض روایات عدم نقل از آنجناب صلعم واصحاب رضی الله عنهم
دلیل بدعت بودن ظاهر میگردد که برین تقدیر مستحسنات تابعین هم بدعت شدند واز بعض اقوال مورده دلایل این طائفه مفهوم میگردد
که مجرد عدم نقل از آنجناب رسالتمآب صلعم دلیل بدعت بودن است ابرین تقدیر مستحسنات صحابه کرام هم داخل بدعت شرعیه میشوند که منحصر
در ضلالت است ایشان از همچو اقوال پریشان تائید خود فهمیدن محض سفاهت است چه این اقوال صریح مخالف تحقیق وتفسیر مختار صاحب رساله اند
وثانیا از حکم بعض علما بکراهت امری در کدامی مسئله جزئیه فرعیه اصل عقیده مخترعه اسماعیلیه که صاحب رساله ادعاء اجماع بر آن دارد
چگونه ثابت شود علی الخصوص وقتیکه اکابر مستندین صاحب رساله در کتب معتمده مشهوره بر بسیاری از بیان امور مذکوره وامثال آنها

بجهت دخول و اندراج در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت سنت باوجود اطلاق بدعت و عدم نقل از سنت
بلکه باوجود عدم نقل از صحابه و تابعین و تبع تابعین حکم باستحسان و استحباب فرموده باشند **قوله** برین تفسیر انقسام بدعت لازم نیاید
الخ **اقول** باطل محض است آری زیرا که صاحب رساله درین تفسیر مندرج میگرداند صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام باوجود اطلاق بدعت
حسن و مستحب فرموده اند **قوله** لهذا قائلین تقسیم بدعت تفسیر بدعت مذمومه بهمین مفاد کرده اند الخ **اقول** صاحب رساله که در تفسیر مذکور
لفظ ثبوت آورده حسب تصریحش مفاد از آن ثبوت مخصوص بدلیل خاص است و قائلین تقسیم بدعت در تفسیر بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام
معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات مقید داشته اند چنانچه صاحب رساله خود از ابن حجر مکی سابق ازین آورده
ما احدث علی خلاف امر الشارع و دلیله الخاص العام الخ حجة الاسلام در احیاء العلوم آورده انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القویمة
او تکاد یفضی الی تغییرها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده ان کانت مما تندرج تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة و ان کانت
مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة قبیحة الخ ازینجا است که انکه تقسیم بدعت از اقوال ایشان ظاهر است از عهد صحابه کرام و علما الی
هذه الایام بسیاری از امور را که حسب تفسیر صاحب رساله و تصریحش بدعت شرعیه اند باوجود اطلاق بدعت حسن و مستحسن فرموده اند **قوله**
منکرین تقسیم چنین محدث را بدعت نمیگویند الخ **اقول** این محض است قطع نظر از تصریحات دیگر علما اعلام درهمین صفحه که حواله علامه ابن
حجر مکی و ملا علی قاری نموده بر اهل علم مخفی نیست که اینها بسیاری از امور را بدعت حسنه میگویند که از انجمله است اهتمام مجالس انکار حضرت ابرار
و ادای انواع عبادات بجهت اظهار شکر نعمت در ایام ولادت باسعادت و معهذا منکرین ابطال آن مستحسنات مینمایند بطوریکه علی الاطلاق مبطل جمله
مستحسنات آنحضرات بر تقدیر تمامیت خواهد گردید پس این ادعا که چنین محدث را که قائلین تقسیم همان محدث را بدعت حسنه میگویند منکرین تقسیم
بدعت نمیگویند بلکه داخل سنت میدارند بطلانش به ثبوت رسید **قوله** ازینجا معترض شد که محدثیکه بدلیلی از دلایل شرعیه ثابت نباشد
بالاجماع بدعت حسنه نبود الخ **اقول** از ما قبل به ثبوت رسیده که صحابه کرام و غیرهم بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند باوجودیکه
صاحب رساله آن امور را داخل در معنی مختار خود میکند پس در معنی ثبوت و عدم ثبوت که حکم حسن و قبح متفرع بر آنست اصحاب رساله را با اکابر
دین خلاف و شقاق است ادعاء اجماع و اتفاق چه معنی دارد **قوله** نزاع در تقسیم بدعت و نفی تقسیم آن صرف لفظی باشد **اقول**
بر مذهب علامه طائفه اسماعیلیه که ما ورای سنت آنحضرت صلعم را بدعت شرعیه مستقبحه قرار میدهند و بسیاری از امور را باوجودیکه صحابه کرام
و مجتهدین عظام از بدعات حسنه شمرده اند در امثال آن وارد میکنند و باستدلال عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم علی الاطلاق
حکم ضلالت لازم می نمایند صریح نزاع حقیقی است تا اینکه حکم بخلل اندازی اصل ایمان مثل شرک بر بدعات حسنه جاری میسازند ثانیاً
بر مذهب مختار صاحب رساله گو عدم نقل بلکه عدم فعل آنحضرت صلعم بلکه عدم فعل صحابه هم دلیل مخالفت نمی تواند شد اما معهذا موافق بیانات سابق
نزاع لفظی نمیتواند شد بچند وجوه اولاً محققین قائلین تقسیم بدعت حسنه را منحصر نمیدانند بدلیل حدیث شریف چنانکه از مستندین صاحب
رساله نقل نموده خواهد شد و ثانیاً حکم بدعت حسنه را منحصر موقوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین و تخصیص شان نداشته اند کما مر و سیجی
و ثالثاً برین تقدیر می بایست که اموریکه حسب تفسیر و تصریح صاحب رساله داخل بدعت شرعیه بوده اند بالاجماع مذموم و قبیح و ضلالت بودند

چنانکه ادعاء اوست حالانکه بر همه امور صحابه کرام و دیگر ائمه اعلام با وجود اقرار اطلاق بدعت تصریح حکم استحسان
فرموده اند **قوله** حسن تفسیریکه موجب تقسیم نیست الخ **اقول** بر اولی الالباب مخفی نیست که صاحب رساله برکناره فهم رسیده
باز در صحرای جهالت آواره گردیده هرگاه حسب فهم او ما بین اهل تفسیرین نزاع حقیقی نیست پس حکم به تفرقه حکم حسن و قبح
و صحت و بطلان چه معنی دارد علاوه برین استعمال اطلاق بدعت از صحابه کرام و تابعین عظام و دیگر مجتهدین اعلام
بر اموریکه بخصوصها نزد شان از سنت نبوده اند معهذا از شان حکم باستحسان آنها فرموده اند و نیز تقسیم بدعت بنظر احکام شرعیه
که از ائمه مجتهدین منقول است کافی نیست برای حسن تفسیریکه موجب تقسیم است باقی ماند اینکه اطلاق بدعت بمعنی لغوی باشد
پس مخفی نیست که اطلاق بدعت بطور لغت بر خصوص سنت هم میتوان نمود با وجودیکه آنحضرات بر نفس سنن آنحضرت اطلاق
نمی فرمودند بلکه در مقابله آن با وجود استحسان اطلاق این لفظ نمودند پس ظاهر گردید که این معنی خاص اعنی مالیس بسنة رسول الله
صلعم که مورد تقسیم است البته معنی اصطلاحی اهل شرع است نه لغوی کما لا یخفی علی اهل التحقیق **قوله** صحت انتاج کلام الخ
اقول ائمه اهل سنت که بموجب تقییدات و تخصیصات دیگر احادیث تقسیم نموده اند و تفسیر بطوری نموده اند که مورد تعمیم گردد
بران تقدیر هم انتاج باطل نمیشود الزام بطلان مضمون حدیث بر ائمه دین نهادن مبنی است بر ندیدن کلام شان و نفهمیدن
مرام شان معنی فقره اول اینکه هر محدث یعنی امریکه مزاحم سنت باشد بدعت سیئه است و معنی فقره ثانیه اینکه هر بدعت سیئه ضلالت
است شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادة در شرح حدیث مذکور نوشته و مراد محدث و بدعت که مخالف سنت و مغیر آن باشد
گمراهی است الخ ملا علی قاری در مرقات آورده قال فی الازهار کل بدعة ای سیئة ضلالة لقوله صلعم من سن فی الاسلام
سنة حسنة فله اجره و اجر من عمل بها الخ اگر قائلین تقسیم هر محدث مخالف سنت را بدعت سیئه و هر بدعت سیئه را ضلالت
نمی گفتند تا البته این الزام بر کلام آن ائمه اعلام از مجتهدین عظام و غیرهم میتوان نهاد و بدونه صعب بخرط القتاد و یا مے
مانند تعدد اصطلاحات و اختلاف محاورات و استعمال الفاظ بچند معنی پس بر ماهر کتب شرعیه خوب آشکار است که انکار از آن
و اعتراض بر آن کار جاهلان سفاهت شعار است **قوله** تذنیب چون تقسیم بدعت امر غیر محمود است لهذا اکابر علماء و صلحاء
باجتناب بدعت و محدث الخ **اقول** این تذنیب عجیب لعب ثعلب است تذنیب خویش [illegible] نظر از آنکه استعمال لفظی بمعنی خاص
بر قسم خاص منافی تقسیم معنی عام نیست العجب که ازین حکم اکابر علماء و صلحاء تقسیم بدعت امر غیر محمود شود و حکم همان اکابر علماء
و صلحاء بلکه سلف و خلف آنها بجواز بلکه استحسان بسیاری از امور با وجود اطلاق محدث و بدعت مردود شود قول امام شافعی رح
که نقل کرده بہ بیند که حافظ بیهقی و امام نووی و علامه ابن حجر و غیرهم از امام شافعی روایت نموده اند قال رضی الله تعالی عنه
المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضلالة والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لواحد من هذه و هی غیر مذمومة و همچنین مقوله امامنا الاعظم که ذکر کرده در رساله نامطبوعه خود به بیند که
از کافی در مسئله تعریف از حضرت امام اعظم رح آورده انه لیس بسنة و انما هو حدث احدثه الناس فمن فعله جاز و همچنان بقول

غنیه که آورده به ببیند که در همان غنیة الطالبین گفته وینبغی للامام ان لایدخل فی الصلواة ولایکبر حتی ینوی الامامة بقلبه
وان تلفظ بذلک بلسانه کان احسن الخ حالا دریافت نماید که تلفظ نیت بزبان بمذهب مقتدایان او شرعاً بدعت است یا نه و نیز
مقتدایان او بر فعل بدعت چه حکم نموده اند فضلا عن استحسانها و اعتقاد جوازها بلحاظ اختصار رساله که مانع تطویل است برهمین قدر
اکتفا رفت اگر اقوال ائمه دین درین باب جمع نمائیم کتابی از بس ضخیم مرتب گردد و کثیر من اقوالهم مشهور وفی ما ذکرنا مسطور **قوله**
در ابتدا امانة سابقه گردیده و اول موجد و مخترع آن از ملوک شاه اربل شده و از رعایا عمر بن محمد بوده الخ **اقول** از کلام صاحب
سیر شامیه وغیره انچه نوشته همین قدر ظاهر که اول کسیکه در موصل این فعل کرده شیخ عمر بن محمد ملا بوده و از ملوک والا شاه اربل اقتدا
بشیخ نموده بین با قرار صاحب رساله ازین قدر دعوی صاحب رساله بثبوت نرسیده **قوله** کسیکه از علما دران زمان تائید شاه درین عمل
نمودست الخ **اقول** گو تصنیف رساله دران زمان صرف این وجه نموده باشد اما تائید شاه درین عمل از علماء مقتدا ابن دحیه
در سیر شامیه آورده وقد اثنی علیه الائمة منهم الحافظ ابو شامة شیخ النووی وقال مثل هذا احسن مندوب ویشکر فاعله ویثنی علیه الخ
وحافظ سیوطی در رساله خود آورده حضر عنده العلماء الصالحون من غیر نکیر الخ **قوله** فسق شاه اربل الخ **اقول** ولا هر چند
بشهادت مستندین صاحب رساله مثل حافظ سیوطی وغیره صلاحیت و علم و عدالت شاه اربل ثابت میتوان نمود اما ضرورت تطویل رساله
بسط این بحث مفقود چه عدالت و جلالت و مستند و معتمد بودن اکابر علماء کاملین و اولیاء صالحین از فقها و محدثین که اکثر ایشان الصدر
محافل برکات منازل فرموده اند کافی و وافی است برای اثبات اصل مقصود مثل امام جزری و شیخ عمر بن محمد موصلی و ابوزرعه عراقی و
حافظ عسقلانی و حافظ سیوطی و امام حلبی و علامه ابن حجر مکی و ملا علی قاری و شیخ عبدالحق دهلوی وغیرهم جم غفیر که نام برده در صدر
مسطور رد اگر صاحب رساله همه این حضرات معه دیگر سلف و خلف را نیز که حامله عرش دین اسلام و نقل شرع حضرت سید الانام صلعم اند با مستحبات
دانستن این عمل و دیگر بدعات حسنه فاسق و مبتدع و گمراه بلکه حسب عقیده عامه طایفه خارج از اصل ایمان شمارد تا برین تقدیر از ثبوت
روایت بسیاری از دینیات دست بردارد و ثانیاً از استعمال غنا وغیره علی الاطلاق جزم حکم فسق قطعی شاه اربل نمودن موافق تحقیق
مستندین صاحب رساله غیر صحیح است صاحب مائة المسائل در جواب سوال سیزدهم غنا مجرد از آلات لهو را در اموریکه در غیر قصور جایز و مباح اند اما
نزد قبر دار شده داخل کرده و شاه عبدالعزیز صاحب در جواب الات عشره نوشته در استماع سماع غنا مجرد از ملاهی در مذهب حنفی روایات
مختلف آمده اصح آنست که جایز است و احادیث کثیره مؤید این روایات اند الخ و شاه ولی الله دهلوی محدث در حجة بالغه دف و غنا را
وقت سرور مباح نوشته و علامه شامی در حاشیه در مختار ذیل مسئله اباحت ضرب نوبت برای تنبیه نوشته وهذا یفید ان آلة اللهو لیست محرمة
بعینها بل بقصد اللهو منها اما من سامعها او من المشتغل بها وبه تشعر الاضافة الا تری ان ضرب تلک الآلة بعینها حل تارة وحرم اخری باختلاف
النیة والامور بمقاصدها وفیه دلیل لسادتنا الصوفیة الذین یقصدون بسماعها امورا هم اعلم بها فلا یبادر المعترض بالانکار کیلا
یحرم برکتهم فانهم السادة الاخیار **قوله** قال ابن خلکان الخ **اقول** اثبات ادعای فسق شاه اربل از تاریخ ابن خلکان محض تهمت و بهتان
است اول قدری حال سلطان بطور مختصر از همان تاریخ ابن خلکان باید شنید اما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احدا فعل

في ذلك ما فعله لم يكن شيء في الدنيا احب اليه من الصدقة وكان له كل يوم قناطير مقنطرة من الخير يفرقها على المحاويج وكان قد بنى اربع خانقاهات للزمنى والعميان وكان ياتيهم بنفسه ويسال عن الحال وبنى مدرسة رتب فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ليفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج وهو اول من اجرى الماء الى جبل عرفات ليلة الوقوف الخ وبعد حال اجود وجهاد و دیگر خصائل او نوشته وكونه منقصيت في تعداد محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفة غنية عن الاطالة الخ باقی ماند حرف سماع غنا پس حال ابن خلکان فرموده ويحب السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان لا يتعاطى المنكر الخ اگر صاحب رساله را از دیانت سرے کاری بود حواله اثبات فسق سلطان بقاضی القضات علامه ابن خلکان نمی نمود فقیر میگوید که از غنا وسماع ولهو ولعب افواج ولشکر غازیان که بآلات طبول وغیره میکنند جزم حکم فسق نمودن باطل محض است چه این در حقیقت اظهار قوت وشوکت وجمعیت لشکر اسلام است ولعب لشکر وغنا وسماع افواج غازیان از احادیث صحیحه هم ثابت است ازینجاست که ملا علی قاری در مرقات نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذي هو انشاد وترنم وحداء وفعلوه بحضرته صلعم وبعده ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين بحرمة الغناء الى آخره قطع نظر از همه این واز حضرت صاحب رساله اینقدر انصاف نماید که قاضی القضات علامه ابن خلکان قائل متصف بودن سلطان بمحاسن خوبی هاست یا قائل اتصاف آن بفسق وامور منکره بالجمله حواله ابن خلکان برای اثبات قبایح وذمایم سلطان بطلانش از اینقدر ظاهر است وعیان **قوله** وحرمت غنا الخ **اقول** اولا این تطویل درین مقام محض لاطائل است وثانیا از قول سابق به ثبوت رسیده که حکم جزم فسق علی الاطلاق نمودن حسب تحقیق مستندین صاحب رساله باطل است غایت بحث همین قدر است که نزد محققین مذهب ما غنا وسماع لهو درست نیست اما بر اهل مذاهب دیگر حکم فسق وضلالت هم در مسئله اختلافیه درست نیست ودیگر اینکه بنام نهاد جامع الفتاوی وغیره آورده الغناء واستماع الملاهي وضرب المزامير والرقص كلها حرام ومستحلها كافر الخ اقول معلوم نیست که موافق این روایات مستنده خویش در حق شیخ المشایخ خود ابن حزم ظاهری هم این حکم تکفیر یا تبدیع وتفسیق عنایت میفرماید یا نه **قوله** اما ابن دحیه الخ **اقول** تطویل کلام درین مقام هم خارج از اصل مرام است اولا استحسان عمل مجالس ذکر مبارک بر ابن دحیه غیر مقصور است بلکه از دیگر اکابر ائمه اسلام واولیاء کرام وفقهاء ومحدثین عظام هم معروف ومشهور است دوم بسیاری از اکابر محدثین مستندین شان ابن دحیه در علوم حدیث وغیره وبودنش از اعیان علماء کرام واخذ دیگر علماء کرام حدیث را از وی وغیره ذلک من المناقب الجليلة الجميلة نیز بیان نموده اند وتوثیق وی فرموده اند از انجمله حافظ جلال سیوطی در بغیة الوعاة بتصریح فرموده عمر بن الحسن بن محمد بن فرح بن دحية الكلبي الاندلسي الحافظ ابو الخطاب كان من اعيان العلماء ومشاهير الفضلاء متقنا لعلم الحديث وما يتعلق به عارفا بالنحو واللغة وايام العرب واشعارها سمع الحديث ورحل له حدث عنه ابن الصلاح وغيره الخ واگر بعض مهمات تاریخ حکایات جرح آورده اند دیگران بجواب انهم پرداخته اند علامه تلمسانی در کتاب نفح الطيب من غصن الاندلس الرطيب بعد از انکار بودن حافظ ابو الخطاب از کبار محدثین وحفاظ ثقات بیان کرده نوشته وتكلم فيه جماعة فيما ذكره ابن النجار وقدره اجل مما ذكره وقد روى رحمه الله بالمغرب ومصر والشام والعراق وخراسان كل ذلك في طلب الحديث وسمع من ابن بشكوال وببغداد من ابي الفرج ابن الجوزي وباصبهان من ابي جعفر الصيدلاني وحصل الكتب

در الاصول و افاد و کان من اعیان العلماء و مشاهیر الفضلاء متقنا لعلم الحدیث و ما یتعلق به الخ قطع نظر از آنهمه در کتب حدیث و فقه
مثل مواهب لدنیه و غنیة الطالبین و غیرهما استناد بکتب و استدلال بروایات موجود است ایس هم صاحب رساله مردود است **قوله** دلیل اول این عمل بدعت است
الخ **اقول** اگر مراد از بدعت بدعت مذمومه سیئه است که مصادم و مزاحم کتاب و سنت باشد پس این حکم محل کلام است هرگز اجتماع و احتفال اهل اسلام
برای مجلس استماع اذکار حضرت سید الابرار صلعم مزاحم و مخالف کتاب و سنت نیست بلکه فضل آن داخل در فضائل مجالس اذکار است که از
احادیث ثابت کما سیجی و اگر مراد از بدعت مطلق چیزیست که ماثور از سنت باشد علی تفسیر علامة الطائفة الاسمعیلیه یا امریکه بعد از قرون ثلثه
یافته شده باشد علی تفسیر بعضهم پس قطع نظر از کلامیکه در آنست حکم بضلالت علی الاطلاق لازم نمودن خطا است چه از ائمه مجتهدین و غیرهم تقسیم
بدعت بطرف حسنه و قبیحه ماثور است و نزد ایشان بدعت حسنه غیر محدود و غیر مقصور است و حکم لزوم ضلالت که در حدیث شریف وارد است بر هر امری است
که مزاحم سنت و مغیر و مخالف آن باشد چنانکه از کلام مستندین صاحب رساله هویدا است قطع نظر از انچه در ما سبق گذشته سند دیگر باید شنید
ملا علی قاری در شرح عین العلم در جواب اعتراض نوشته لیس کلما ابدع منهیا عنه بل المنهی عنه ابداع بدعة سیئة مصادمة لسنة ثابتة و قد تکون
البدعة حسنة و قد تکون واجبة و قد تکون مباحة الخ **قوله** اما عدم ثبوت آن از کتاب و سنت خود ظاهر است الخ **اقول** از افعال و اقوال
آنحضرت صلعم اجتماع و تداعی برای مجالس اذکار الهیه سوا نشط دینیه و فضائل آن مجالس ثابت و ذکر حضرت خیر الانام و احوال از ولادت
و وقایع ولادت و معجزات از اشرف افراد اذکار و بهترین عبادات است و همچنین دعوت اهل اسلام و ایصال ثواب بارواح ثابت
از سنت خیر الانام علیه الصلوة و السلام است و همچنان موجب ثواب جزیل بودن توقیر و تبجیل آن محبوب رب جلیل از کتاب و سنت بحدی ثابت
است که انکار آن کار لیام است و اگر مراد ازین است که استحباب این لطیفه در خصوص ایام ربیع الاول شریف و ادای آن اعمال از کیه بقصد
ادای شکر نعمت الهیه و لحاظ شرف ایام ولادت با سعادت گو مندرج در استحباب عام توقیر و تجلیل حضرت علیه الصلوة و السلام است اما بخصوصه
تصریح در کتاب و سنت مذکور نیست و بدین جهت داخل ضلالت میکند پس حالش اینکه صاحب رساله اگرچه جمهور ائمه دین را بجهت استحسان
مجلس قدسی انه مبتدعین و کذا بین می نگارد اما شیخ ابن الحاج را که مستند اوست از اکابر سلفین ائمه دین می شمارد و به بیند که همان شیخ ابن الحاج
در مدخل سینویسد حیث قال لکن اشار علیه الصلوة و السلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی ساله عن صوم الاثنین ذلک یوم ولدت
فیه فتشریف هذا الیوم متضمن تشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و نیز نوشته فعلی هذا التعظیم هذا الشهر الشریف
انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیات و الصدقات الی غیر ذلک من القربات الخ **قوله** قیاس حجت نیست الخ **اقول** برای اثبات
شرف عقد مجالس اذکار و اجتماع برای ختم قران و دعوت اهل اسلام و اثبات فضیلت ایام ولادت با سعادت حاجت بقیاس نیست که این
امور از احادیث صحیحه ثابت اما ادای این قربات و اعمال زاکیات بقصد شکر نعمت حضرت حق سبحانه جل و علا که ائمه دین استحباب آن
فرموده اند و بلحاظ این خصوص اشاعت و اهتمام آن امور مسنونه در ماه مبارک ربیع الاول بدعت حسنه نوشته اند پس بنا بر این استحباب
هم بر قیاس مطلق مبنی نیست بلکه تصریح است بانچه متضمن است از کلام شارع و برای این امر منصب اجتهاد مستقل ضروری نیست بلکه اهل علم کتاب و سنت
را کافی است که ائمه دین مستحسنین این عمل را بوجه اتم حاصل بوده است چنانکه بتصریح مستندین صاحب رساله همین است اعمال سایر مستحسنات خاصه در

مندوبات مخصوصه علمای کاملین گو از مجتهدین تنصیص وتخصیص آن ثابت نباشد و در درمختار در بحث نماز برای عموم امراض نوشته ومنها الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر بدعة ای حسنة وکل طاعون ووباء الخ علامه شامی نوشته قوله حسنة کذا فی النهر قلت البدعة تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة وبذیل کل طاعون ووباء نوشته هذا بیان لدخول الطاعون فی عموم الامراض المنصوص علیه عندنا وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ **قوله** این عمل مختلف فیه بین الناس است الخ **اقول** اول انکار منکران در مقابله مثبتان از باب خلاف است نزد اهل انصاف نه از باب اختلاف وثانیاً فقهای محققین مستندین صاحب رساله در تصحیح عدم کراهت خرقه ردهای تعامل مسلمین استدلال فرموده اند با وجودیکه در بسیاری از کتب فقه حکم بکراهت هم نموده اند عینی در شرح کنز نوشته لا یکره الخرقة ای حملها لضرورة وحملها للعموم ذلک بین الناس فی عامة البلدان وما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن الخ علامه شامی در رد المحتار گفته هذا ما صححه المتاخرون لتعامل المسلمین **قوله** تعامل جمیع بلدان نبود الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم اولاً عدم اعتبار وحجت نبودن تعامل بغیر اجماع جمیع در صورتیست که دلیلی دیگر مخالف آن موجود باشد که تعامل بغیر اجماع در مقابل نص مفید نیست نه آنکه در صورت عدم مخالفت نصوص هم این تعامل معتبر نباشد علامه شامی در حاشیه درمختار در شرح قول وی که از اشباه نقل نموده المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول عن الوظائف بمال الخ نوشته قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض والعرف المشترک لا یصلح الرجوع الیه مع التردد وفی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا الا انه لما کان مشترکا کان متعارضا الخ سری فی الاشباه عن البزازیة وکذا ای تفسد الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا علی ان ینسجه بالثلث ومشایخ بلخ وخوارزم افتوا بجواز اجارة الحائک للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره مبنی انه اذا وجد النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة وانه افاد ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا ولذا نقل البیری فی مسئلة الحائک المذکورة قال الصدر الشهید لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ بل ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه الصلوة والسلام ایاهم علی ذلک فیکون شرعا منه فاذا لم یکن کذلک لم یکن فعلهم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان کلها فیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر والربوا لا یفتی بالحل الخ **قوله** تا آنکه مستمر از صدر اول نبود الخ **اقول** فقهای کرام در مسائل دینیه عرف حادث را هم اعتبار فرموده اند علامه شامی در بیان صحت بیع بشرطیکه مقتضای عقد نباشد لکن عرف بآن جاری گردد بعد از آنکه از بزازیه وخانیه وغیره آورده اشتری ثوبا او خفا خلقا علی ان یرقعه البائع ویصلحه الخ نوشته وتدل عبارة البزازیة والخانیة وکذا مسئلة القبقاب علی اعتبار العرف الحادث الخ **قوله** حجیت تعامل در معاملات است نه در عبادات الخ **اقول** در بحر الرائق در بحث خطبه گفته وفی التجنیس وذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جری التوارث وبذکر العمین الخ **قوله** ضلالت بودن بدعت بدینمعنی است باتفاق فریقین الخ **اقول** آنچه در تفسیر بدعت مذمومه در حاشیه مختار خود ذکر عدم ثبوت کرده وبرای تائید آن احادیث وآثار آورده از اشتراط ورود نهی ظاهر است که عدم ثبوت امری بآن معنی مستلزم بدعت مذمومه وضلالت بودن آن امر نیست وحسن وسیئه از امور راجعه بنفسها تغیر ... رساله ...

مصادق است از اقوال صحابہ کرام و دیگر ائمہ اعلام ثابت نیست گر اتفاق فریقین محض کذب بیجا است **قوله** دلیل ثانی این عمل از ان اعمال است الخ **اقول** حال عمل آنحضرت صلعم آنکہ در باب صلوة ضحی کہ صاحب رسالہ برای تائید تفسیر بدعت شرعیہ بقول خود از حضرت ابن عمر رضی بدعت بودن آن نقل نمودہ و ما ہم سابقاً از حضرت وی رضی مدح و فضیلت ہمان امر با وجود اقرار بدعت بودن نقل نمودہ ایم در باب جان صلوة ضحی از حضرت ام المومنین صدیقہ رضی مرویست ان کان رسول اللہ صلعم لیدع العمل و ہو یحب ان یعمل خشیۃ ان یعمل بہ فیفرض علیہم کما جاء فی روایۃ مالک و البخاری و مسلم و غیرہم و اگر برین ہم تسلی نیابد تا در کلام مستند خود شیخ ابن الحاج ببیند کہ چہ نوشتہ و حال منقول نبودن از صحابہ و غیرہم آنکہ در عین العلم گفتہ و الاسرار بالمساعدۃ فیما لم ینہ عنہ و صار معتادا فی عصرہم حسن وان کان بدعۃ الی آخرہ علامہ شامی کہ مستند صاحب رسالہ است در حاشیہ در المختار بعد ازینکہ از بعض فقہاء کرام کراہت غلاف قبور آوردہ میفرماید و لکن نحن نقول اذا قصد بہ التعظیم فی عیون العامۃ حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الخشوع و الادب للغافلین الزائرین فہو جائز و ان کان بدعۃ فہو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع قہقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنہاج انہ لیس فیہ سنۃ مرویۃ و لا اثر محکی و قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ باید دریافت کہ رجعت قہقری را برای تعظیم بیت اللہ شریف علماء دین مستحسن میفرمایند با وجود اقرار باین کہ از سنت آنحضرت صلعم و آثار صحابہ کرام ثابت نیست چنانچہ ملا علی قاری در شرح منسک متوسط و دیگر علماء محققین بتصریح آن فرمودہ اند پس موجب مذہب اسماعیلیہ اینہمہ اکابر کہ با وجود اقرار بدعت بودن حکم باستحسان آن نمودہ اند گمراہ شدند چہ عمل آنحضرت صلعم و صحابہ کرام با وجود مقتضی و عدم مانع یافتہ نشد پس آنحضرت صلعم یا معاذ اللہ تعظیم و ادب کعبہ را ضرور بلکہ مستحسن ندانستند یا عمدا قبیح دانستہ ترک فرمودند و اگر اسماعیلیہ برای نجات خود ادعاء ثبوت این فعل و عمل از سنت نمایند تا اولا لازم است کہ از احادیث مرفوعہ متصلہ کہ در صحاح باشد سنت بودن این ہیئت خاصہ باثبات رسانند و ثانیا مضر ما نیست کلام درین است کہ فقہاء حنفیہ با وجود اقرار بدعت بودن قائل استحسان آن ہستند **قوله** منہا ما فی الہدایۃ انہ یکرہ ان یتنفل بعد الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یزد علیہما مع حرصہ علی الصلوة الخ **اقول** این استدلال از کمال جہالت مالامال است اول کہ قیاس مجلس ذکر آنحضرت بر تنفل بعد الفجر نمودن و حکم بامتناع عقد مجلس شریف بدان جہت دادن محض لغویت است فعل نماز کہ مشروط بشروط خاص و موقت باوقات و مقید بقیود مخصوصہ است برخلاف ذکر آنحضرت صلعم کہ مقصود از ان مطلق اجلال و توقیر و ادب و تعظیم است و فضائل مجالس اذکار در شرع شریف وقتی و ہیئتی معین نیست در ہمان ہدایہ در بحث جواز زیادت در تلبیہ بر قدر ماثور بعد ذکر تلبیہ مسنون نوشتہ و لا ینبغی ان یخل بشیء من ہذہ الکلمات لانہ ہو المنقول باتفاق الرواۃ فلا ینقص عنہ و لو زاد فیہا جاز خلافا للشافعی ہو اعتبرہ بالاذان و التشہد من حیث انہ ذکر منظوم و لنا ان اجلاء الصحابۃ کابن مسعود و ابن عمر و ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہم زادوا علی الماثور و لان المقصود الثناء و اظہار العبودیۃ فلا یمنع من الزیادۃ علیہ الخ درینمقام فائدہ دیگر ہم باید فہمید و آن اینکہ آنچہ اسماعیلیہ درہر مقام برای ابطال مستحسنات فقہاء کرام و اولیاء عظام لفظ زیادت علی النص و زیادت علی الماثور و المسنون پیش میآرند و بالزام تہمت تجویز نسخ شریعت بر آن حضرات می پردازند جہالت محض است بمعنی زیادت علی النص میدانند و بمعنی نسخ می فہمند و اگر خواہ مخواہ صرف از استحسان عمل امور مخصوصہ

که در عمومات مندوبات شارع مندرج اند بهیچگونه مزاحم امور محدوده شرعیه نیستند بجهت خصوص عدم نقل از فعل آنحضرت صلعم
لزوم حکم بنسخ تسلیم کرده آید تا معاذ الله بموجب بیان صاحب هدایه لازم آید که حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره رضی الله عنهم
نیز رافع سنت و مخالف آنحضرت و ناسخ شریعت باشند که برقدر ماثور در تلبیه زیادت نمودند والزیادة نسخ دوم آنکه صاحب هدایه درین روایت
کراهت معلل نموده است بقول خود لانه صلعم لم یزد علیها حالانکه حسب تحویل صاحب رساله هم دلیل کراهت و بدعت شدن نمی تواند شد بلکه
عدم نقل از حضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم و تابعین و تبع تابعین و دیگر مجتهدین دلیل بدعت و کراهت خواهد بود پس حسب فهم صاحب رساله بموجب استدلال
بقول صاحب هدایه هر امری که از صحابه و تابعین و غیرهم منقول باشد اما آنحضرت صلعم عمل بنا ورده مردود بود ثالثا عدم نقل چیزی دیگر
است و نقل ترک عدم چیزی دیگر در فتح القدیر در بحث تسمیه وضو گفته و بالجملة عدم النقل لا ینفی الوجود الخ رابعاً صاحب هدایه بر نقل عدم
فعل هم اکتفا نفرموده بلکه حسب نقل صاحب رساله مقید بقید مع حرصه علیه الصلوة والسلام هم نموده پس استدلالش بکف آنحضرت صلعم
با وجود رغبت واقع است خامساً اگر نزد صاحب هدایه مجرد عدم نقل چیزی از آنحضرت صلعم دلیل امتناع و ضلالت بودی تا چگونه بحکم اباحت
و استحسان و استحباب بسیاری از امور غیر منقوله برآمده ضلالت اختیار می نمودی حالانکه تالیفات او از هدایه و غیرها باباحت و استحباب بسی
امور بی ضرورت موجبه صرف بلحاظ قصد خیر مشحون اند منها التلفظ بالنیة ومنها ما فیها لا باس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه الی آخره

قوله منها ما فی الهدایة لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه علی الصلوة الخ **اقول** قطع نظر از ان که استدلال
باین مقال بجهت عدم تمامیت تقریب باطل است و آوردنش بحوالا اقوال محض لاطائل حال مسئلة تنفل عید آنکه هیچ نماز قبل عید سنت ثابت
نیست بلکه عدم سنیت آن ثابت گردیده اما بنیت مجرد تنفل پس در مذهب امام شافعی نماز نفل جائز است بلا کراهت مطلقا که از سنت نبودن
ممانعت ثابت نمیشود و ترک دال بر کراهت نمیکند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة فی الحدیث لمن کرهها لانه لا یلزم من
ترک الصلوة کراهتها والاصل ان لا منع حتی یثبت الخ اما نزد مشایخ کرام ما بس اختلاف است نزد بعضی مطلقا جائز است بلا کراهت و ایشان
نهی را که منقول است بر نفی سنیت حمل فرموده اند مگر مشهور از عامه مشایخ همین است که درجه کراهت تنزیهی دارد شیخ عبد الحق در شرح سفر
السعادت بعد ذکر قول هدایه در شرح آن نوشته و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته
الخ در تاتارخانیه آورده قال ابوبکر الرازی معنی قول اصحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوة ای صلوة مسنونة لا ان الصلوة
قبل العیدین مکروه الا ان الکرخی نص علی الکراهة الخ و حجة قائلین عدم کراهت گفته اند پس جواب از طرف عامه مشایخ ما آنکه اگر چه
عدم فعل مستلزم ممانعت نیست و مجرد ترک فعل دلیل کراهت و حرمت نمی تواند شد که برای کراهت دلیل خاص باید کما نصوا علیه فی مواضع کثیرة
و از همین جهت در منح الغفار فرموده و عندی فی کونه مفید المدعی نظر لان غایة ما فیه ان ابن عباس رضی الله عنهما حکی انه علیه الصلوة والسلام خرج
فصلی بهم العید ولم یصل الخ وهذا لا یقتضی ان ترک ذلک کان عادة له ومثل هذا لا یثبت الکراهة اذ لا بد لها من الدلیل الخاص الخ
اما چونکه اینجا با وجود کمال حرص آنحضرت صلعم بر نماز موافق عادت مستمره که بر احراز فضل نماز نفل میداشتند کف از ان در میان
از آنحضرت صلعم درین وقت بر خلاف عادت مبارک از احادیث صحیحه ثابت گردیده چنانچه ابن ماجه از حضرت ابو سعید مروی است

کان رسول اللہ صلعم لا یصلی قبل العید شیئاً و عادت شریف چنان قرار یافتہ کہ در مصلی اول چیزیکہ شروع میفرمود نماز عید می بود پس ازینجا بعض مجتہدین فہمیدہ اند کہ اگر خواندن نمازے قبل از نماز عید در رجہ کراہت میداشت البتہ در ینوقت گاہی موافق عادت کریمہ کہ حرص بر نماز میداشتند بیان جواز ادامی نمودند پس سنت ہدایت را ترک نمودن و از عادات شریفہ مقررہ مخالفت نمودن البتہ درجہ کراہت دارد معہذا در رد مختار از بحر آوردہ و اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلۃ رغبتہم فی الخیرات بحر انتہی و ہمچنان دیگر مستندین صاحب رسالہ ہم نوشتہ اند و عمل سلف ہم از صحابہ و تابعین و غیرہم مختلف بودہ است پس مذہب نجدیہ علیہ درین خصوص ہم ثابت شدن نمی تواند قطع نظر ازین ہمہ قیاس مجالس انکار حضرت سید ابرار صلعم کہ در شرع شریف برائے آن وقتی از اوقات و ہیئتی از ہیئات مخصوص نیست و مقصود ازان علی الاطلاق اظہار توقیر و ثناء حضرت رسالت است بر اوقات نماز نمودن کہ ثبوت اوقات و ہیئات آن بر سند خاص از قول و فعل شارع موقوف است قیاسی است فاسد و اجتہادیست کاسد **قولہ** منہا ما فی الہدایۃ یکرہ الدعاء عند ختم القرآن بجماعۃ الخ **اقول** اولا در بیان فتاوی ہندیہ کہ روایات کثیرہ در باب سوق و ما لحق مخالف مذہب مخترع موجود باشند ازان ہمہ اغماض فرمودن و چشم پوشیدن و برائے اثبات تضلیل ائمہ دین و ابطال شرف مجلس ذکر حضرت سید المرسلین صلعم بریک قول غیر مفتی بہ بسند نمودن و بران خورسند گردیدن کمال سفاہت است در بیان فتاوی ہندیہ مینویسد ولا باس باجتماعہم علی قرأۃ الاخلاص جہرا عند ختم القرآن ولو قرء واحد و استمع الباقون فہو اولی الخ و ہمدران است و یستحب لہ ان یجمع اہلہ و ولدہ عند الختم و یدعو لہم کذا فی الینابیع الخ و ہمدرانست الدعاء عند ختم القرآن فی شہر رمضان مکروہ لکن ہذا شیء لا یفتی بہ کذا فی خزانۃ الفتاوی الخ و ہمدرانست لا باس بکتابۃ اسامی السور و عد الآی و ہو و ان کان احداثا فہو بدعۃ حسنۃ و کم من شیء کان احداثا و ہو حسن و کم من شیء یختلف باختلاف الزمان والمکان الخ ثانیا مطلب سماعیلیہ رسالہ ہر چہ گفتہ اور ختم جو کرے لوگون کے مجمع مین کرے اور محب اور قرابتیون کو حاضر کرے اور دعا اس شامل کہ وقت قبولیت کا ہے الخ افسوس کہ صاحب رسالہ را بر اقوال اکابر اسماعیلیہ ہم کہ در رسایل ہندیہ تصریح نمودہ اند خبری نیست تا بفتاوی ہندیہ چہ رسد صرف باغواء حیدری از سفہا روایات متناقضہ متشتتہ کہ در بیاضہا پیشینیان ایشان جمع می باشند بی قصد تحقیق و تطبیق تحریر نمودہ ثالثا بر تقدیر مفتی بہا بودن این یک روایت ہم مطلب عامہ سماعیلیہ ثابت نیست و رابعا مطلب صاحب رسالہ ہم ثابت نیست چہ نزد او ہم مجرد عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ممانعت شدن نمی تواند **قولہ** منہا ما فی الہدایۃ و لیس فی الکسوف خطبۃ و لا یقلب القوم اردیتہم الخ **اقول** قطع نظر از عدم مناسبت تقریب چنانکہ گذشتہ کلام ائمہ کرام درین مقام در بحث ثبوت سنیت خطبہ و تقلیب رداء از احادیث شریف است نزد کسانیکہ ثابت است سنت میگویند و دیگران نفی میکنند پس در افعال نماز و سایر افعال مخصوصہ محدودہ مسنونہ شارع بوجہ معین تغیر نمودن و از طرف خود چیزی داخل کردن بطور جزویت نمی شاید پس این امر از مانحن فیہ علاقہ ندارد و ہیچگونہ مزاحم و مغیر کدامی سنت قولیہ و فعلیہ شارع نیست **قولہ** منہا ما فیہا و الجامع الصغیر لم یذکر التناقی فی صلوۃ اللیل الخ **اقول** تفصیل و تحقیق این مسئلہ آنکہ درین مسئلہ اختلاف است بعض مشایخ مکروہ

نموده اند و شمس الائمة تصحیح ہمین روایت فرموده اما مختار عامه کراہت است و وجہش آنکه در اصل ہر شفعه نفل نماز علیحده است اما بلحاظ تبعیت فرض قیاس مقتضی شد که تا چہار رکعت بیک سلام خوانده شود و چون از آنحضرت صلعم تنفل بہشت رکعات بیک سلام ثابت شده حکم بجواز آن ہم نموده شد و ہرگاه که شارع اقتصار بر ہمین حد فرموده و زیادت بران نکرده و اصلاً در ثبوت تحدید و توقیت و تعیین افعال مخصوصه محدوده شارع توقیف است پس تغییر حد مخصوص شارع مکروه باشد چه اگر تغییر آن حد معین مکروه نبودی شارع بر بیان حد معین التزام اقتصار نفرمودی گاہی برای تعلیم دیگران دران فعل محدود تغییر ہم میفرمود در بحر گفته و اختلف المشائخ فی الزیادة بتسلیمة واحدة مع اختلاف التصحیح فصحح الامام السرخسی عدم الکراہة معللا بانه وصل العبادة وہو افضل ورده فی البدائع قال و الصحیح انه یکره لانه لم یرو عن النبی صلعم الخ و در فتح القدیر است قوله و دلیل الکراہة انه علیه السلام لم یزد علی ذلک ومبنی الاصل فی ذلک التوقیف الخ **قوله** منها ما فی مختصر غنیة المستملی شرح منیة المصلی الخ **اقول** حال این استدلال در قول سابق معلوم گردیده علاوه بران در شرح منیة المصلی باید دید که در بسیاری از امور با وجود عدم نقل از آنحضرت صلعم حکم اباحت و عدم کراہت داده از انجمله اینکه گفته و آن زاد فی دعاء الاستفتاح بعد قوله و تعالی جدک لفظ و جل ثناؤک لا یمنع من الزیادة وان سکت لا یومر به لانه لم یذکر فی الاحادیث المشہورة الخ بلکه در بسیاری از مواضع با وجود عدم نقل از صحابه کرام و غیرہم نیز حکم استحسان امور خیر بقصد خیر داده است از انجمله در بحث تلفظ نیت بعد از آنکه از ابن ہمام لفظ بدعت آورده نوشته لکن عدم النقل و کونه بدعة لا ینافی کونه حسناً بقصد اجتماع العزیمة علی ما اشار الیه فی الہدایة وصرح به فی التجنیس الخ **قوله** منها ما فی البدایة و لا یستلم غیرہما فان النبی صلعم کان الخ **اقول** اولاً که عدم تمامیت تقریب ظاہر است دوم آنکه در طواف کعبه عبادتی است مثل صلوٰة و ہیئت آن توقیفی محض محدود و بحدود خاص است تحدید شارع را که برای استلام صرف رکنین مقرر فرموده رکنین آخرین را استلام نفرمود تغییر دادن و دران افزودن اگر بسبب فہم بعض مجتہدین کراہتی دارد مستلزم آن نیست که امریکه بحدوده مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده شارع نباشد و در استحباب آن از جانب شارع حکم اطلاق بی تخصیص تقیید ہیئتی ثابت بر ان ہم صرف بدلیل عدم نقل با دعاء اجماع حکم ضلالت نموده آید سوم آنکه اگر صاحب ہدایه حکم میکرد که ہر که استلام کعبه بنیت خیر و محبت سوای دو رکن مخصوص خواہد نمود گمراه خواہد گردید تا البته تجدیه را ذکر این مغالطه میسید و حالش آنکه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین و حضرت ابن زبیر و حضرت انس و حضرت جابر و حضرت معاویه و غیرہم رضی الله تعالیٰ عنہم قائل استحباب آن بوده اند امام محمد اسماعیل بخاری در صحیح خود آورده عن ابی الشعثاء رضه انه قال من یتقی شیئاً من البیت وکان معاویة یستلم الارکان فقال له ابن عباس رضه لا یستلم ہذان الرکنان فقال لیس شیء من البیت مہجوراً وکان ابن الزبیر رضه یستلمہن کلہن الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده یستفاد من ہذا الحدیث مذہبان الاول من یستلم الارکان کلہا وہو مذہب معاویة و عبد الله ابن الزبیر و سوید ابن غفلة وقال ابن المنذر وہو مذہب جابر بن عبد الله و الحسن رضه و الحسین رضه و انس بن مالک رضه الثانی مذہب ابن عباس رضه و عمر رضه و مذہبہما انه لا یستلم الا الرکن الیمانی وہو مذہب اصحابنا الحنفیة ایضاً لانہما علی قواعد ابراہیم علیه السلام الخ و نیز در شرح مذکور بذیل حدیث دیگر است و الرکنان اللذان الیوم من جہة الحجر لا یستلمان کما لا یستلم سائر الجدر لانه حکم مختص بالارکان و عن عروة و معاویة

استلام الكل وانه ليس شيء من البيت مهجوراً وكذا عن جابر والحسن رضه وقال ابو حنيفة لا يستلم الا الركن الاسود خاصة ولا يستلم اليماني لانه
ليس بسنة فان استلمه لا باس به الخ حاصل آنكه نزد علماء كرام ما گو استلام ركن عراقي وشامي در افعال طواف مسنون نيست بلكه بعضى انها
داخل ساختن آن در عين هيئت طواف نزد خود مكروه تنزيهي هم قرار داده اند اما حكم اسماعيليه در باب بدعت ضلالت جارى ساخته اند
در ينجا بر تصور آن اقدام نمودن كار كسى از اهل اسلام سواى خوارج وروافض ونجديه نيست آرى خوارج وروافض كه اصحاب كرام را ضال وگمراه ومبتدع
ميگويند ونجديه هم در رسيدن نسبت ضلالت بلكه شرك سوى آنحضرت بيباكانه مى پويند اگر امام حسن رضه وحضرت امام حسين رضه وحضرت عبد الله بن
زبير وحضرت معاويه وغيرهم رضي الله تعالى عنهم را بدعتى است كه باوجود ترك آنحضرت صلعم قايل استحسان استلام جميع اركان بودند آنچنان قرار
دهند از ايشان عجبى نيست چهارم آنكه اينهمه بحث در ادخال استلام ركن عراقي وشامي در خصوص هيئت افعال طواف است اما مطلق تقبيل
واستلام جدران كعبه شريفه بقصد تبرك پس محققين خود محمود بودن آن مسلم فرموده اند امام عيني در شرح صحيح بخاري تشريف آورده قال
شيخنا زين الدين اما قول الشافعي مهما قبل من البيت فحسن فانه لم يرد بالحسن مشروعية ذلك بل اراد اباحة ذلك والمباح من جملة الحسن قلت
فيه نظر لا يخفى وقال ايضاً اما تقبيل الاماكن الشريفة على قصد التبرك وكذلك تقبيل ايدي الصالحين وارجلهم فهو حسن محمود باعتبار القصد والنية
وقد سال ابو هريرة الحسن رضه ان يكشف له المكان الذي قبله رسول الله صلعم من سرته فقبله تبركاً باثاره وذريته عليه السلام وقد كان
ثابت البناني لا يدع يد انس رضه حتى يقبلها ويقول يد مست يد رسول الله صلعم وقال ايضاً اخبرني الحافظ ابو سعيد بن العلاء قال رايت
في كلام احمد بن حنبل رضه في جزء عليه خط ابن ناصر وغيره من الحفاظ ان الامام احمد سئل عن تقبيل اثار النبي صلعم وتقبيل منبره فقال
لا باس به فاريناه للشيخ ابن تيمية فصار يتعجب من ذلك قال واي عجب في ذلك وقد روينا عن الامام احمد انه غسل قميصاً للشافعي وشرب الماء
الذي غسله به اذا كان هذا تعظيمه لاهل العلم فكيف باثار النبي عليه السلام ولقد احسن مجنون ليلى حيث يقول ؏ امر على الديار
ديار ليلى ÷ اقبل ذا الجدار وذا الجدارا ÷ وما حب الديار شغفن قلبي ÷ ولكن حب من سكن الديارا ÷ قال المحب الطبري يمكن ان يستنبط من تقبيل
الحجر واستلام الاركان جواز تقبيل ما في تقبيله تعظيم الله تعالى فانه ان لم يرد فيه خبر بالندب لم يرد بالكراهة ايضاً وقال قد رايت في
بعض تعليق جدي محمد بن ابي بكر عن الامام محمد ان بعضهم كان اذا راى المصاحف قبلها واذا راى اجزاء الحديث قبلها واذا راى قبور الصالحين قبلها
قال ولا يبعد هذا في كل ما فيه تعظيم الله تعالى والله تعالى اعلم الخ **قوله** منها في شرح خلاصة الكيداني والزيادة في التكبير ان يقول الله اكبر
الاعلى الخ **اقول** اولاً آوردن اين رد اهم باوجود عدم تماميت تقريب خالى از سفاهت نيست آرى معين محدود كه از شارع مداومت
آن بوجه مخصوص ثابت باشد تغير آن در مقام مبحوث عنه نيست ثانياً در رد المحتار كه مستند صاحب رسالة است در صفة الصلوة در بحث خواندن درود
نوشته وندب السيادة لان زيادة الاخبار بالواقع عين سلوك الادب فهو افضل من تركه ذكره الرملي الشافعي وغيره الخ ودر شرح منية المصلي
ميفرمايد لا يقول سيدنا انك حميد مجيد لعدم وروده في الاحاديث ولو قال فلا باس به اي لا يكره اذ هو زيادة ثناء الله تعالى الخ
وانچه صاحب [illegible] در بحث زيادة تلبيه بر قدر مسنون وماثور فرموده از سابق بايد ديد **قوله** منها ما في الدر المختار لا قراءة ولا تشهد فيهما
وعن الشافعي الفاتحة في الاولى وعندنا تجوز بنية الدعاء الخ **اقول** اولاً كه تقريب تمام نيست دوم قول او وعندنا تجوز بنية الدعا

حدیث مخالف مذہب اسماعیلیہ است چہ ہرگاہ خواندن فاتحہ در نماز جنازہ بنیت دعا باوجود عدم ثبوت بالخصوص از سنت آنحضرت
صلعم جائز شد بجہت ورود مطلق دعا بالعموم پس ہمچنین است حال افراد خاصہ دیگر سنن مستحبات عامہ چنانچہ ہمان صاحب در مختار جا بجا
تصریح باستحسان بدعات حسنہ و مستحبہ میفرماید وای بر عقل صاحب رسالہ کہ مضر از نافع و مخالف را از موافق نمی فہمد **قولہ** منہا ما فی المواہب
للقسطلانی انہ علیہ السلام ترک النیۃ والترتیب وجب علینا ترکہ للدلایل الدالۃ علی وجوب الاقتداء ولما لم یجب علینا ترکہ ثبت انہ ما ترکہ بل فعلہ
الخ **اقول** امام قسطلانی علیہ الرحمہ کہ این عبارت در بحث اثبات وجوب ترتیب و نیت در وضو موافق مذہب شافعیہ از معالم نقل کردہ مطلبش
آنکہ اگر حضرت رسول اللہ صلعم در وضو ترتیب بعدد و نیت مسنون ترک مینمود و وضو بلا ترتیب و بلا نیت مقرر و مشروع میفرمود البتہ
وضو ہمان طور بر ما واجب میگردید و چون ترک ترتیب و ترک نیت بر ما واجب نیست فعل ترتیب و نیت از آن حضرت صلعم ثابت گردیدہ پس ظاہر
است کہ این مطلب صاحب رسالہ را از آن علاقہ نیست ثانیاً اگر مطلب عبارت مذکور موافق فہم صاحب رسالہ باشد تا بودن صحابہ کرام وغیرہم تارک
اقتدا از آنحضرت صلعم و تارک واجب لازم می آید چہ آنحضرات بسیاری از امور را باوجود عدم نقل بلکہ نقل عدم فعل آنحضرت صلعم با قرار
بدعت و محدثہ بودن آنہا استحسان فرمودہ اند ثالثاً امام قسطلانی در مواہب وغیرہ قائل تقسیم بدعت است و در بسیاری از امور ترجیح اباحت
و استحسان و استحباب باوجود عدم نقل میکنند رابعاً امام قسطلانی علیہ الرحمہ در بیان مواہب شرف شہر ربیع الاول و یوم الاثنین و ساعت
ولادت شریف و استحسان عمل مجلس مبارک و بذل اموال و تصدق صدقات باستناد ائمہ دین ذکر نمودہ پس مقام عبرت است کہ برای تغلیط
اثنا عشر تطویل کلام قول امام قسطلانی را کہ خارج از بحث است برای اثبات ضلالت عمل مجلس شریف حجت میسازد و آنچہ خود آن امام ربانی
در اصل بحث ذکر فرمودہ آنرا پس پشت می اندازد این چہ بی انصافی است ہمان امام قسطلانی در بیان زمان ولادت نوشتہ و انما کان فی
شہر ربیع الاول علی الصحیح ولم یکن فی المحرم ولا رجب ولا رمضان ولا غیرہا من الاشہر ذوات الشرف لانہ علیہ الصلوۃ والسلام لا یتشرف
بالزمان وانما الزمان یتشرف بہ کالاماکن الخ و ہم در وست واذا کان یوم الجمعۃ الذی خلق فیہ آدم علیہ السلام خص بساعۃ لا یصادفہا عبد
مسلم یسال اللہ فیہا خیراً الا اعطاہ ایاہ فما ظنک بالساعۃ التی ولد فیہا سید المرسلین الخ و ہم در وست فیہا شہراً ما اشرفہ واوفر حرمتہ
ولیالیہا کانہا اللالی فی العقود ویا وجہا ما اشرفہ من مولود فسبحان من جعل مولودہ للقلوب ربیعا و حسنہ بدیعا ۵ یقول لنا لسان
الحال منہ + وقول الحق یعذب للسمیع + فوجہی والزمان وشہر وضعی + ربیع فی ربیع فی ربیع + الخ و در بیان رضاعت نوشتہ و
ارضعتہ صلعم ثویبۃ عتیقۃ ابی لہب اعتقہا حین بشرتہ بولادتہ علیہ الصلوۃ والسلام وقد رؤی ابو لہب بعد موتہ فی النوم فقیل لہ ما حالک
قال فی النار الا انہ خفف عنی کل لیلۃ اثنین و ذلک باعتاقی لثویبۃ عند ما بشرتنی بولادۃ النبی صلعم وبارضاعہا لہ قال ابن
الجزری فاذا کان ہذا ابو لہب الکافر الذی نزل القرآن بذمہ جوزی فی النار بفرحہ لیلۃ مولد النبی علیہ الصلوۃ والسلام فما حال المسلم الموحد من
امتہ علیہ الصلوۃ والسلام الذی یسر بمولدہ ویبذل ما یصل الیہ قدرتہ فی محبتہ صلعم لعمری انما یکون جزاؤہ من اللہ الکریم ان یدخلہ
بفضلہ العمیم جنات النعیم ولا زال اہل الاسلام یحتفلون بشہر مولدہ علیہ الصلوۃ والسلام ویعملون الولائم ویتصدقون فی لیالیہ
بانواع الصدقات ویظہرون السرور ویزیدون فی المبرات ویعتنون بقراءۃ مولدہ الکریم ویظہر علیہم من برکاتہ کل فضل عمیم

فیما جرت من خواصه انه امان فی ذلک العام وبشری عاجلة بنیل البغیة والمرام فرحم الله امرء اتخذ لیالی شهر مولده المبارک اعیادا لیکون اشد علی من فی قلبه مرض وعناد وقد اطنب ابن الحاج فی المدخل فی الانکار علی ما احدثه الناس فی البدع الاحوال والغناء بالآلات المحرمة عند عمل المولد الشریف الخ **قوله** دلیل ثالث ذکر رسول الله صلعم از قبیل عبادات است و غالب هیئت عبادات توقیفیست الخ **اقول** اولا شرط انتاج که کلیت کبری ست در قیاس اول مفقود پس این استدلال مردود است وثانیاً مقصود از ذکر آنحضرت صلعم ثنا و اظهار عظمت آنجناب است و شارع تخصیص و تقیید آن به هیئتی نفرموده بلکه عام توقیر و اجلال را مطلق گذاشته پس هر هیئت که دخل آن حکم وا دخل در ادب بود و بالخصوص از ممنوعات شرعیه نباشد البته مستوجب ثواب خواهد بود وقیاس بر نماز و غیره امور محدوده محض فاسد میدانی که برای ذکر حضرت سرور عالم صلعم و تعظیم و اجلال و ادب که از افضل عبادات است مستندین صاحب رساله بی تصریح شارع بقصد خیر و برکت هیئت مخصوصه مینویسند بر تقدیر توقیف اثبات به تخصیص شارع مشکل خواهد افتاد و معلوم نیست که آیا صاحب رساله بر همه مستندین خود حکم ضلالت خواهد داد و چگونه حکم به کلیت توقیف صحیح میتوانند شد که ائمه شریعت شریف عموماً و کلیةً میفرمایند که هر امری که در ادب و اجلال دخل باشد همان احسن و افضل است شاه عبد العزیز صاحب در رساله فیض عام در جواب سوال اوراد بعد از نماز پنجگانه فرموده و بعد از نماز عشا درود بر صیغه که باشد صد بار متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک آنحضرت صلعم نموده باید خواند الخ در عالمگیری در باب زیارت شریفه از فتح القدیر آورده وما یفعله بعض الناس من النزول بقرب المدینة والمشی الی ان یدخلها حسن وکل ما کان ادخل فی الاجلال کان احسن الخ و اگر زیادت ازین میخواهی پس ببین که ذکر الله تعالی سبحانه از عبادات است و هیئات مخصوصه اذکار را الهیه شاه ولی الله صاحب دهلوی در قول الجمیل وغیره باستحسان آن پرداخته اند و بران فواید صفای قلب و حصول برکت و وصول قرب الهی مترتب ساخته هرگز از بیان حضرت شارع باین خصوصیات منقول نیستند پس حسب قول صاحب رساله نسبت ضلالت لازم خواهد گردید و اگر برین قدر هم تسلی نیابی تا رساله صراط مستقیم مؤلفه مولوی اسماعیل و مولوی عبد الحی صاحب مطالعه نما و از نسبت ضلالت بائمه اهلسنت باز آ **قوله** قال ابن الهمام فی فتح القدیر الخ **اقول** اولا قول ابن الهمام که در بیان رکعات نماز و عدم زیادت بر قدر مروی واقع گردید مثبت مدعای صاحب رساله نیست قیاس اذکار بر صلوة قیاس مع الفارق است از کراهت زیادت که ای فعل در صلوة بر قدر مروی کراهت زیادت در جمله اذکار خارج از صلوة هم بر قدر ماثور ثابت نمودن بتصریح همان ابن همام خطاست در بیان جواز زیادت در الفاظ تلبیه بر قدر مروی ماثور و عدم جواز قیاس آن بر تشهد فرموده بخلاف التشهد لانه فی حرمة الصلوة والصلوة تتقید فیها بالوارد لانها لم تجعل شرعا کحالة عدمها ولذا قلنا یکره تکراره بعینه حتی اذا کان التشهد الثانی قلنا لا یکره الزیادة بالماثور لانه اطلق فیه من قبل الشارع نظرا الی فراغ اعمالها الخ وثانیا آنچه همان ابن همام در همان فتح القدیر در خصوص ادب و اجلال حضرت سرور عالم صلعم بطور کلیه گفته سابقاً منقول شده و قطع نظر از ان هیئت زیارت قبر شریف که در فتح القدیر مذکور است از صاحب رساله باید پرسید که در آن چه حکم میکند از تخصیص حضرت شارع آن هیئت مخصوصه ثابت است یا نه و بر تقدیر ثانی صاحب فتح القدیر هم در ضلالت شریک دیگران است یا نه ملا علی قاری در رساله حنفیه فی الزیادة المصطفویه که در آداب زیارت شریفه اصحاب هیئت مخصوصه یعنی اولا رو برو وجه مبارک باشد با رقبله قیام نمودن وقت عرض سلام و استماع شل

بہیئت نماز بستن و بعد ازان برای عرض سلام حضرات شیخین تاخیر نمودن و بعد ازان باز بموقف اول برای توسل و استمداد و استشفاع رجوع
نمودن و بعد ازان برای دعا بطرف راس قبر مکرم باستقبال قبله آمدن الی غیر ذلک من الکیفیات المخصوصة که ذکر نموده و بعد ازان از عز بن جماعه عدم
ورود جماعه رجوع بموقف اول و موقف ثانی از صحابه و تابعین که ذکر نموده در رد آن مینویسید و ربان الدعاء ههناک و التوسل بالنبی صلعم له اصل عن
السلف و الذی لم یفعل انما هو هذا الترتیب المخصوص و حکمته ان فی التاخیر الدعاء و التوسل بعد السلام علی الشیخین حصول الجمع بین موقف السلف
الذی کان قبل ادخال الحجر فی المسجد لما لم یمکن الاستقبال یتاتی لهم فانه جاء انهم کانوا یقفون نحو جهة الراس الشریفة بین موقفهم الثانی الذی
کان بعد ذلک و هو حسن لانه صلعم لما فرغ من دفن ابنه ابراهیم قال عند راسه السلام علیکم و ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ **قوله** دلیل
رابع چون علماء از ابتداء ایجاد این عمل تا ایندم مختلف اند الخ **اقول** اولا ادعاء ثبوت اختلاف از ابتداء ایجاد این عمل تا آنوقت غلط
و ذکر بوده است که از کتب معتمده مشهوره باثبات میرساند و در کتب مشهوره که از علماء منکرین علامه فاکهانی را شمرده اند پس اگر ابتداء ایجاد
این عمل علی الاطلاق از ابتداء زمانه سابقه هم تسلیم کرده آید تاهم علامه فاکهانی وقت استحسان ائمه کرام و شیوع این عمل متولد هم نشده بود
حافظ سیوطی در بغیة الوعاة آورده ولد سنة اربع و خمسین و ستمائة و مات سنة احدی و ثلثین و سبعمائة و همچنان علامه ابن حاج هم اگر بود نیز از
منکرین اصل شرف محفل ذکر شریف تسلیم کرده آید از ان ائمه که استحسان این عمل فرموده اند متاخر بوده است ثانیا انکار یک دو کس
در مقابله جمهور ائمه دین که استحسان محفل ذکر شریف فرموده اند از باب خلاف بوده است نزد اهل عقل و انصاف نه از باب اختلاف کما ادعاه
صاحب الرسالة بالتعصب و الاعتساف **قوله** علماء تصریح کرده اند که چون امر متردد شود در بدعت و سنت واجب الترک بود الخ **اقول** صاحب رساله
که متردد شدن را متفرع بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصریح علماء حکم وجوب ترک علی الاطلاق داده حالانکه در باب مسح رقبه در وضوء
اختلاف است بعض سنت میگویند و بعض بدعت چنانکه از مائة المسائل هم ظاهر است مع هذا واجب الترک نیست ابو المکارم در شرح مختصر وقایه
آورده اما مسح الرقبة فلیس بادب و لا سنة قال بعضهم هو سنة و عند اختلاف الاقاویل کان فعله اولی من ترکه هکذا قال قاضیخان و
همچنان فرموده تکلموا فی الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان و ختم القرآن بجماعة و استحسنه المتاخرون فلا یمنع من ذلک الخ و همچنین
در صلوة ضحی در میان سنت و بدعت بودن اختلاف بوده است و مع هذا وا[illegible] نشده بلکه قائلین بدعت خود باستحسان تصریح فرموده
اند الی غیر ذلک من الامثلة الکثیرة المشهورة **قوله** قال الشیخ ابن الهمام فی فتح القدیر ما تردد بین السنة و البدعة فترکه لازم
الخ **اقول** اولا بملاحظه اقوال فقهاء ظاهر است که صاحب رساله مطلب این قول نفهمیده در در مختار در بحث مکروهات صلوة نوشته
و قلب الحصی للنهی الا للسجود التام فیرخص مرة و ترکها اولی الخ شامی در رد المحتار گفته لانه اذا تردد الحکم بین سنة و بدعة کان ترک السنة
راجحا علی فعل البدعة مع انه کان یمکنه التسویة قبل الشروع فی الصلوة الخ ازین بیان ظاهر است که مراد از تردد بین السنة و البدعة
این است که در فعلیکه برای ادای آن بوجه مسنون فعل امریکه بدعت بمعنی مذموم و ممنوع باشد لازم آمده باشد در انجا سنت را
ترک می نمایند مثلا جائیکه در سجده تمکین جبهه علی وجه السنة بی قلب حصاة که منهی عنه و منافی خشوع است حاصل نتواند شد
در انجا ترک آن باید نمود و ثانیا شیخ ابن همام در بسیاری از مسائل با وجود اختلاف حکم استحباب ترک هم نفرموده تا وجوب

ترک چه رسد از انجمله است رفع سبابه در تشهد که خود ابن همام از بسیاری مشایخ نفی آن روایت فرموده **قوله** دلیل خامس جهال
این عمل کالسنة بل کالواجب والسنة اند الی قوله فی الفتاوی العالمگیریة ما یفعل عقب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة
او واجبة الخ **اقول** اشاعة ونشر فضایل و ارهاصات و معجزات و حالات متعلقه ذات با برکات حضرت سرور عالم صلعم بی شبه
شک البته سنت بوده است بلکه درین زمان بسبب شدت حاجت قریب واجب اما خصوصیت جمع اهل اسلام برای شرف مجلس و تشریف انبیا و تحفة
الطعام طعام برای ثواب و دیگر خصوصیات پس جمع این همه امور مخصوصه خیر در محفل واحد البته از مستحسنات ائمه عظام علماء کرام و اولیاء
عظام است پس ادعاء کالسنة و کالواجب دانستن آن لغو است و قطع نظر از ظهور کذب سفاهت است اولا که تقریب تام نیست در عالمگیری
یعتقدونها سنة او واجبة نوشته و صاحب رساله ادعای نماید که کالسنة بل کالواجب دانسته اند دوم آنکه در عالمگیری بر بسیاری
از امور با وجود سنت و واجب نبودن حکم ندب و استحسان نموده است و باین خیال مکروه و حرام قرار نداده از انجمله است ندب ذکر
خلفاء راشدین و عمین مکرمین در خطبه و از آنجمله است رجعت قهقری در طواف وداع الی غیر ذلک سوم کلام عالمگیری در حیثیت
رجعت قولش قربت نیست اما اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام بی شک و شبه داخل قربات است
و لزوم حکم ممنوع و حرام گردیدن قربات علی الاطلاق از هیچ اوهام تصریح مستندین صاحب رساله از علماء کرام محل کلام است
شامی در رد المحتار در بحث زیارت قبور نوشته قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات و مفاسد لان القربات
لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل و ازالتها ان امکن الخ قلت و یؤیده ما مر من عدم ترک اتباع الجنازة
و ان کان معها نساء و نائحات الخ ملخصا **قوله** دلیل سادس افعال مکلفین باعتبار شرع دو قسم اند مشروع و غیر مشروع الخ **اقول**
مراد از ثبوت اگر ثبوت عام است یعنی داخل بودن فردی تحت مستحسنات شرعیه بلا مزاحمت امور ممنوعه مشروعه پس ادعاء غیر مشروع
بودن اجتماع اهل اسلام برای مجالس ذکر حضرت خیر الانام باطل محض است و اگر مراد از ثبوت ثبوت بوجه مخصوص از شارع است
پس غیر مشروع بودن باین معنی را منحصر در حرام و مکروه دانستن باطل است کما مر سابقا و سیجیٔ **قوله** دلیل سابع این عمل بالاتفاق
بدعت است الخ **اقول** اگر مراد از بدعت امری است که مخالف سنت و شرع باشد تا قطع نظر از آنکه کذب این قول بر همه
اهل اسلام ظاهر است این تعین مدعا را دست و از دلیل علاقه ندارد و اگر مراد از بدعت امریست که بالخصوص سنت نباشد
پس درین صورت استدلال برای اثبات قبح آن از کل بدعة ضلالة و ادخال درین کلیه باطل است کما مر **قوله** دلیل بدعت قبیح و مکروه
بود الخ **اقول** برای اثبات قبح و کراهت و ادخال او در بدعت ضلالت دلیل خاص باید که حسب تصریح مستندین صاحب رساله مجرد
عدم سنیت دلیل کراهت نتواند شد ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلة هو الصحة
من غیر الکراهة اما القول بالفساد والکراهة فیحتاج الی حجة من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ شامی در رد المحتار آورده و
الظاهر ان خلاف الاولی اعم فکل مکروه تنزیها خلاف الاولی ولا عکس لان خلاف الاولی قد لا یکون مکروها حیث لا دلیل خاص
کترک صلوة الضحی و به یظهر ان کون ترک المستحب راجعا الی خلاف الاولی لا یلزم منه ان یکون مکروها الا بنهی خاص لان الکراهة

حکم شرعی فلابد له من دلیل الخ در درمختار گفته وکره التحریم تنزیها لترک الحلیة المسنونة شامی در ردمحتار گفته قوله لترک الحلیة المسنونة
علة لکونها کراهة تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون مکروها تحریما بحرالخ دراحیاء العلوم گفته اما حجر الاسود فلیس بمکروه لکنه لیس محبوب
اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ درمواهب گفته فان المکروه ماثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه نهی الخ علامه شامی در ردالمحتار از رساله
استاد خود آورده ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحرمة او الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی الاباحة التی هی الاصل الخ
قوله درین عمل تشبه بعمل نصاری وبعمل هنود است نصاری روز ولادت عیسی علیه السلام را عید گرفته اند وهنود ولادت کنهیا را عید گردانیده
واین روز جنم اشتمی نامیده اند الخ **اقول** مراد از عید گرفتن روزی اگر صرف متبرک شریف دانستن آن روز است پس علماء دین
از ارشاد مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده اند پس با وجود اطلاع بر آن هجو کلمات شنیعه واهیه شیطانیه از زبان شقاوت
توامان بر آوردن خبث درون خود ظاهر کردن است ملا علی قاری در مرقات بذیل حدیث شریف صوم یوم الاثنین که حضرت صلعم
در جواب سوال سائل فرموده اند فیه ولدت وفیه انزلت علی نوشته وفی الحدیث دلالة علی ان الزمان قد یتشرف بما یقع فیه و
کذا المکان الخ وهمچنان امام نووی وغیره دیگر ائمه دین تصریح فرموده اند اگر این حضرات را از ائمه دین نمی شمارد بلکه از کذابین
دنیا است انکار دیس هیچ ببیند که علامه ابن الحاج چه نوشته اند که آخر حسب تصریح خود او شان را از ائمه دین اکابر مسلمین پندارد وبالجمله
مقصد ابطال و انکار شرف ایام ولادت باسعادت اعتقاد واثبات بقاء شرف وبرکت آن روز را مانند جنم اشتمی کنهیا و روز کلان نصاری
قرار دادن قطع نظر از آنکه در پی تضلیل ائمه دین افتادن است صاف وصریح عداوت واهانت جناب ختم رسالت پیش نهادن است واگر مراد از
عید گرفتن اجتماع مسلمانان برای استماع ذکر شریف واداء قربات بنیت برکت شرف زمان وشکر نعمت الٰهی است پس ائمه دین از صفات
آیات واحادیث ثابت فرموده اند که در عبادات وقربات با اجتماع شرف زمان وجماعت مسلمانان زیادت فضیلت پیدا میگردد
پس بر اینهم اطلاق مماثلت ومشابهت عید جنم کنهیا و روز کلان در نیت **قوله** تشبه باعمال کفار منهی عنه ومکروه است
الخ **اقول** اولا که متبرک شریف دانستن روز ولادت حضرت سرور کائنات وذکر احوال وفضائل آن افضل ممکنات وایصال
ثواب ختم قرآن ودعوت اخوان واداء صدقات ودیگر قربات بامید حصول برکات هرگز از اعمال کفار نیست پس آن بجا آوردن آن
دخول در وعید لیس منا من تشبه بغیرنا ووعید من تشبه بقوم فهو منهم لازم ساختن محل کلام است ندانی که چون در رسوم عاشورا مخصوصه
مشابهت یهود عاید میگردید بضم تاسع مع العاشر بزوال رسید وهرگاه از منقدر تغیر ومخالفت لزوم مشابهت زایل شده
پس شرف دانستن ایام ولادت باسعادت وفرح وسرور ذکر آنحضرت را خواه مخواه از شقاوت خود داخل افعال کفار ساختن و
از ضلالت خود ممانعت تشبه باعمال کفار را دلیل تضلیل ائمه دین قرار دادن محض حماقت است آری اگر کسی روز جنم اشتمی کنهیا را
مشرف داند وعید گرداند میتوان گفت که این اعتقاد وعمل مانند اعتقاد وعمل هنود است وتشبه باعمال وافعال کفار ممنوع است
که من تشبه بقوم فهو منهم ولیس منا من تشبه بغیرنا وثانیاً مستندین هذا رساله تحقیق نموده اند که در تشبه بر منع افعال کفار جاری
نیست بلکه بر آن افعال است که از شعار مخصوص شان باشد ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رحمه فرموده اما اب

بعض العلماء فی مقام الانکار لبس ہذہ الکسوۃ بان لبس ہذہ القلنسوۃ الازبکیۃ ایضاً بدعۃ فلیس فی محلہ فانا ممنوعون من التشبیہ بالکفرۃ
واہل البدعۃ المنکرۃ فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کانت من افعال اہل السنۃ او من افعال اہل البدعۃ
فالمدار علی الشعار الی آخرہ وثالثاً در امریکہ شعارہم باشد بعد زوال خصوصیت شعاریت وشیوع در اعصار حکم تشبیہ باقی نمی ماند وداخل
عموم مباح میگردد در مواہب در بحث طیلسان در رد قول ابن قیم نوشتہ اما ما ذکرہ ابن القیم من قصۃ الیہود فقال الحافظ ابن الحجر انما
یصلح الاستدلال بہ فی الوقت الذی یکون الطیالسۃ من شعارہم وقد ارتفع ذلک فی ہذہ الازمنۃ فصار داخلاً فی عموم المباح وقد ذکرہ
ابن عبد السلام فی امثلۃ البدعۃ المباحۃ الخ ورابعاً امر مذکور یعنی ادای قربات در ایام ولادت باکرامت باشرف وبرکت کہ ائمہ
دین استحسان آن فرمودہ اند از امور مذمومہ نیست وبرای مخالفت بجہت لزوم تشبیہ بہ غیر امور مذمومہ مستندین صاحب رسالہ قصد مشابہت
وتحری موافقت ہم معتبر داشتہ اند پس اگر نیت ادای رسم کفار خواہد نمود تا البتہ تشبیہ برسم ہنود وغیرہا لازم خواہد گردید و وعید
من تشبہ بقوم لاحق خواہد شد وبغیر این نیت صرف بقصد خیر از تشبیہ ممنوع علاقہ نیست صاحب اربعین در مسئلہ رسم چہوچک نوشتہ
فرستادن جنس وغلہ وغیرہ از طرف نانہال مولود اگر بہ نیت صلہ رحم باشد جائز است الی قولہ واگر نیت ادای رسم جہالت باشد جائز
نیست کہ دران تشبیہ برسم ہنود لازم خواہد آمد وآن درست نیست قال علیہ الصلوۃ والسلام من تشبہ بقوم فہو منہم الخ ومقتدای طائفہ
اسماعیلیہ در رسالہ تنویر العینین در باب رفع یدین بجواب اعتراض تشبیہ بروافض بعد ازانکہ در جواب اول نوشتہ ترک السنۃ للتحرز عن التشبیہ
بالفرقۃ الضالۃ غیر مشروع الخ بطور جواب ثانی می نویسد مع انا لا نتحری تشبیہ الفرق الضالۃ بل اتفقت الموافقۃ الخ **قولہ**
قال الشیخ محمد حیات والتشبہ بالکفار منہی عنہ وان لم یقصد ما قصدوہ الخ **اقول** قصد ما قصدوہ چیزی دیگر وتحری وقصد
مشابہت نیت وموافقت آن کہ از تشبیہ مستفاد است امری دیگر است ومعتبر بودن امر ثانی در لزوم تشبیہ ممنوع از اکابر این طائفہ سابقاً
معلوم گردیدہ است **قولہ** منہا ما قال العلامۃ تاج الدین الفاکہانی الخ **اقول** پیش نمودن قول فاکہانی مالکی با وجودیکہ اکابر
مستندین صاحب رسالہ انرا مردود نمودہ باشند خالی از سفاہت نیست **قولہ** ومنہا ما قال ابو عبد اللہ ابن الحاج الخ **اقول**
درین مقام حال فریب طائفہ اسماعیلیہ باید دید کہ از کلام ابن الحاج چند از فقرات مبہمہ کہ حسب ادعای شان ہمہ موافق معلوم شدند ذکر نمودہ وانچہ
مذہب طائفہ را از بیخ وبن بر میکند آنرا از درمیان ہمان قول حذف ساختہ وبرای گلوخلاصی خود بجہت اضلال عوام واخفای حق
لفظ الی ان قال بر زبان آوردہ چہ آن قول ابن حاج موافق عقیدہ طائفہ باطل وضلالت نیست بلکہ خلل انداز اصل ایمان مخالف
است افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض اگر گوش داری بشنو واگر چشم داری ببین کہ شیخ ابن الحاج در ہمین عبارت کہ برای
پردہ داری ترک نمودہ در بیان فضیلت شہر عظیم ومستحق بودن آن زیادت عبادات وخیرات را برای ادای شکر نعمت عظیمہ با وجود
عدم زیادت آنحضرت صلعم بعد ذکر فضیلت صوم اثنین نوشتہ فتشریفہ لہذا الیوم متضمن لتشریف ہذا الشہر الذی ولد فیہ فینبغی ان نحترم
حق الاحترام ونفضل بما فضل اللہ تعالی بہ الاشہر الفاضلۃ الخ وبعد ازان عبارت است فعلی ہذا ینبغی اذا دخل ہذا الشہر الکریم ان
یکرم ویعظم ویحترم الاحترام اللائق بہ اتباعاً لہ صلعم فی کونہ کان یخص بعض الاوقات الفاضلۃ بزیادۃ فعل البر فیہا وکثرۃ الخیر

الخ وہمدرانست فعلی ہذا تعظیم ہذا الشہر الشریف انما یکون بزیادۃ الاعمال الزاکیۃ فیہ والصدقات الی غیر ذلک من القربات
الخ **قوله** منها ما قال احمد بن محمد المصری الخ **اقول** قطع نظر از عدم وثوق بر صحت نقل صاحب رساله بجهت ظهور خیانت و
تحریف و کذب و افترا در نقل عبارات علما بر تقدیر وجود واقعی این کتاب بهجتین شرعة الهیه صحت نقل هر دو حواله صاحب رساله را
ضرور بود که از اساتذه خود استفسار می نمود آیا این هر دو رساله و مصنفان آن هر دو رساله مع کسانیکه اسماء شان در آنها مندرج
اند در اعتماد و شهرت و کثرت و قوت راجح اند بر سیرت شامیه و مصنفش و رسائل حافظ سیوطی و ملا علی قاری و ابن حجر مکی و غیرهم
و کسانیکه در آن رسائل استحسان این عمل از ایشان منقول است یا معامله بالعکس است بعد اثبات ترجیح اگر ذکر همه رسائل مجهول می نمود
گنجایش داشت و آنچه در عبارت منقوله آورده قد اتفق علماء المذاهب الاربعة بذم العمل الخ کذب این قول بر هر ذی عقل
از کلام صاحب رساله هم اظهر است و آنچه بنا بر نهاده دلایل در آن منقول از عدم نقل این معمول الخ کور است حال تشریح ما سبق سطور است
و همچنان است حال مقال جامع مجموعه و صاحب ذخیرة السالکین **قوله** منها ما قال الشیخ احمد السرهندی الخ **اقول** اگر در مکتوب مذکور ابطال
شرف ایام ولادت با سعادت یا انکار مجالس اذکار آنحضرت صلعم مذکور می بود البته مبطل اذکار آن می توان نمود حالانکه ازین هر دو امر
در کلام شیخ موصوف اثری نیست و کلام شیخ رحمة الله تعالی در منع سماع در طریق خود است و چونکه در آنوقت مولد عبارت از سماع غنا
و خواندن اشعار و قصاید بطرز نغمات شده بود بلی تقید نعت و غیر نعت که در همین کلام شیخ موصوف تصریح است ضمنا منع آن هم واقع
گردیده حیف که مجرد ذکر لفظ مولود را پیش جهله دستاویز مغالطه می سازد و بعبارت مکتوب که در آن تفسیر آن لفظ موجود است نظر نمی اندازد
که عبارتش حسب نقلش اینکه اگر چنانچه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار غیر نعت خواندن است الخ
و این امر سوای این مکتوبات دیگر مکاتیب شیخ موصوف رحمة الله تعالی هم ثابت است منها ما قال فی بعض مکاتیبه دیگر آنچه در باب مولد خوانی
اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن و بصوت حسن قصاید نعت و مناقب خواندن چه مضایقه است الخ بالجمله شیخ موصوف برای سد باب
غنا و سماع نظر بر ممانعت امور مذکوره از طرف خود برای اهل طریق خود ذکر همه مولد خوانی هم ضمنا کرده است نه آنکه انکار شرف ایام
ولادت حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام و ممانعت اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر احوال و فضائل آنحضرت علیه الصلوة
والسلام و ابطال ایصال ثواب با طعام بروحانیت شریفه و تحریم و انکار مجلس ذکر شریف منیف نموده باشد اگر آنچه از قول شیخ
موصوف نقل نموده شد تسلی خاطر نمی دهد تا ببیند که همان شیخ موصوف در همان مکاتیب حال امر خود درین باب چه نوشته است و
اکابر سلسله و مثل شاه عبد الرحیم و شاه ولی الله و غیرهما چه فرموده اند منها ما قال فی بعض مکاتیبه و نظم ها متلون فرموده ایم که بروحانیت النبی علیه الصلوة
والسلام به پزند و مجلس شادی سازند را فضان نیز شاید از آن طعامها تناول فرمایند الخ از طائفه اسماعیلیه باید پرسید که بروحانیت
النبی صلعم طعامها پختن و مجلس شادی ساختن چه حکم دارد و اگر بلحاظ حکم منسوخ اسماعیلیه بدعت حسنه قرار دهند چنانچه مقتدا ایشان
در رساله ذبیحه گفته که همه اوضاع از قرآن خواندن و فاتحه خوانی و طعام خورانیدن سوای کندن چاه و دعا و استغفار و آنچه بدعت
است گو بدعت حسنه بالخصوص است پس به خصوصیت اجتماع و احتفال اهل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام و اطعام طعام بروحانیت

شریف که اصل مولد عبارت از آنست چگونه ممنوع و حرام خواهد گردید و اگر بلحاظ ملت ناسخه اسماعیلیه حکم بدعت حسنه را منسوخ دانسته
اعتقاد دارند که از این امر هم مثل سایر بدعات حسنه در ایمان خلل می آید تا درینصورت در حق شیخ موصوف که امر به ساختن مجلس شادی
و پختن طعام فرموده چه حکم صادر میفرمایند طرفه آنکه در کلام شیخ که درینجا مبالغه منع از سماع در طریق خود هست قطع نظر از آنکه عدم انکار
اکابر شیوخ شیخ بر سماع ثابت است در مکاتیب شیخ هم نافع و مفید بودن سماع و اجازت آن در بعض اوقات برای بعض اشخاص
ثابت است و اختلاف شیخ را هم بدان اعتراف است **قوله** فی زاد المعاد و لا یخص المکان الذی ابتدی فیه بالوحی و لا الزمان بشیء
ومن خصص الامکنة والازمنة من عنده بعبادات لاجل هذا و امثاله کان من جنس اهل الکتاب الخ **اقول** قطع نظر از عدم اعتماد
اقوال ابن قیم که برخلاف جمهور اهلسنت در کتب خود می آرد و لا صاحب رساله بیان نماید که در شان مستند خود شیخ ابن الحاج که قائل
تخصیص شرف شهر ربیع الاول است چه اعتقاد دارد از ائمه دین می شمارد یا از جنس اهل کتاب بے انکار دو ثانیا فقهای کرام
تصریح باستحسان تبرک بمواضع و مشاهد و مساجد و آثار و آبار آنحضرت صلعم فرموده اند و ادای عبادات الهیه در خصوص امکنه متبرکه
موجب خصوصیت برکت نوشته اند و تحری صحابه کرام و تابعین عظیم درین باب ماثور است امام بخاری در صحیح خود آورده حدثنا ابن
ابی بکر المقدمی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال نا موسی ابن عقبة قال رایت سالم بن عبد الله یتحری اماکن من الطریق فیصلی فیها و یحدث ان
اباه کان یصلی فیها و انه رای النبی صلی الله علیه و آله و سلم یصلی فی تلک الامکنة الحدیث شعرانی در کشف الغمه آورده و کانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون
آثار رسول الله صلعم فکل مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رضه لم یزل یتعاهد شجرة بالسقی قیل له فی ذلک فقال رایته صلعم نزل تحتها
فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ علامه امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده الوجه الثانی فی بیان تتبع عبد الله بن عمر رضه الاماکن
التی صلی فیها النبی صلعم و هو انه یستحب التتبع لآثار النبی صلعم والتبرک بها و لم یزل الناس یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مرویست
که گفت حضرت ابن مالک رضه اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت الی النبی صلعم انی احب ان تاتینی و تصلی لی فی منزلی فاتخذه مصلی و
فی روایة یخط لی خطا امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک
و فی هذا الحدیث انواع من العلم فقه التبرک بآثار الصالحین الخ و همچنانست تبرک بآثار دیگر محبوبان حضرت حق سبحانه شاه عبد العزیز صاحب
در تفسیر عزیزی بذیل صراط الذین انعمت علیهم نوشته اند برکت در کلام و در انفاس و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان ایشان
و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پیدا میگردد الخ و هم در تفسیر عزیزی است سوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت
و رحمت الهی گشته اند یا بعض خانها قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث توبه نمودن دعا و عبادات بجا آوردن
موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشند الخ و شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث طهارت گفته اند و حقیقت طهارت نه منحصرست
در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل هستند چنانکه صدقه دادن و فرشتگان و بزرگان را بخوبی یاد کردن و کاریکه نافع باشد برای ایشان
و ایشان بسبب وی دعا کنند بجا آوردن و ریش و بروت را بهیئت مستحسنه نگاه داشتن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه و مشاهد سلف صالح
معتکف شدن و لباس پاک و نیکو پوشیدن الخ و آنچه در عبارت منقوله ابن قیم استدلال باثر حضرت عمر رضه کرده است جوابش آنکه علامه عینی در

شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد صحابه کرام و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین نوشته قالوا اما ما روی عن عمر انه کره
ذلک فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فیشکل ذلک علی من یاتی بعدهم ویری ذلک واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای
الناس یلتزمون النوافل التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المرات ویترکها لیعلم بذلک انه غیر واجب الخ **قوله** می اوهام
التحفه نوع پانزدهم امثال متجدده را یک چیز بعینه دانستن الخ **اقول** استدلال باین مثال بیجاست یک چیز بعینه دانستن چیزی دیگر
است و خصوصیت عظمت و برکت و شرف در مثل آن وقت بجهت ظهور کدامی نعمت سابقه فهمیدن و بنابران ایصال ثواب باین ایام
نمودن چنانکه معمول والد و مرشد بزرگوار و جد امجد نامدار صاحب تحفه بوده است چیزی دیگر و قطع نظر از انچه صاحب اشباع از اسلاف
و اخلاف صاحب تحفه نقل نموده باید دید که امر اول را صاحب تحفه از اوهام شمرده و امر ثانی خود در تالیفات خود ثابت کرده از انجمله در تفسیر
عزیزی در خصوصیات ضحی گفته سوم آنکه این وقتی است که کلام حق تعالی با حضرت موسی علیه السلام درین وقت شده بود چهارم آنکه ساحران فرعون
درهمین وقت بدیدن معجزه حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده اند پس این وقت وقت کمال ظهور نور حق بر ظلمات باطل است
که در امت سابقه اثر آن واقع شده الخ و نیز در تفسیر عزیزی تصریح نموده که در عشره محرم ثواب بجهت صبر و رنجی که شهدا در راه خدا
کشیده اند درین ایام بارواح مقدس ایشان نازل میشود و نیز در تفسیر عزیزی در خصوصیات شب قدر گفته این شب بچند جهت شرف دارد
الی قوله سوم آنکه نزول قرآن مجید درین شب واقع است و این شرفیت که نهایت ندارد چهارم آنکه خلقت فرشتگان نیز درین شب ابتدا الخ
و اگر این تفرقه منظور خاطر صاحب رساله نباشد تا در قول مقبول مستند خود اعنی ابن الحاج غور کرده ببیند که امر ثانی از ان صاف ثابت
است علاقه از اوهام فاسده ندارد و در طحطاوی در حاشیه در مختار نوشته و فی منهاج الحلیمی و شعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب
یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر لانه صلعم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم فی ذلک الوقت وکان جابر یتحری ذلک فی مهمات
ذکر انه ما بدئ شیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی البداءة بنحو التدریس فیه انتهی **قوله** بدعت در عبادات بدنیه محضه حسنه نبود الخ **اقول**
اولا اکابر فقهاء کرام مستندین صاحب رساله در طواف وداع رجعت قهقری را مستحسن داشته اند با وجود تصریح اقرار انکه لیس فیه سنة
مرویة ولا اثر محکی الخ و ثانیا مولوی رفیع الدین صاحب در رساله مسائل در جواب سوال بستم در باب اقسام اذکار نوشته اند اصل این اذکار
و اشغال و مراقبه از روی آیات و حدیث است اما طرق از منه مد و ضربات بتجارب مشایخ پس البته بدعت است لیکن بدعت دو قسم است یکی
آنکه در و معنی قبح یافته شود و این بدعت سیئه می باشد دوم آنکه او را اصل صحیح در شرع باشد و در و فواید دینی یافته شود و این قسم بدعت
حسنه یا مباح خواهد بود الخ ثالثا در تفسیر عزیزی بذیل و اذکر اسم ربک الآیه نوشته یعنی یاد کن نام پروردگار خود را بسیار و دائم
در هر وقت و هر شغل خواه بزبان خواه بقلب خواه بروح خواه بسر خواه بجهر خواه بخفیه الی ان قال خواه کیفیت ذکر یکضربی باشد یا
دو ضربی خواه به حبس نفس خواه بی حبس نفس خواه بدون برزخ خواه با برزخ خواه سه رکنی خواه هفت رکنی خواه بشرایط که شده مد و تحت
و فوق و محاسبه مراقبه و محاربه مواعظه و تعظیم حرمت است خواه بدون این همه الی غیر ذلک من الخصوصیات التی استنبطها
من اهل الطریقة الخ ملخصا و ملتقطا را بجا در کتاب تنبیه السفیه در رد قول مجتهد روافض در عقیده پنجم جائیکه مجتهد مذکور صاحب تحفه وغیره

اینرا بدعت قرار داده می نویسد اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است فنعم و مرحبا و هیچکس از فرق اسلامیه تقسیم بدعت را مذموم نمی‌شمارد
و اگر مراد بدعت سیئه است پس مسلّم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار چیزها در عهد سلف نبود مثل بناء مدارس و قناطر و تدوین کتب
و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقهٔ زهد و عبادات و مجاهدات و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و
عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها الخ بالجمله اگر تتبع نموده آید
شواهد کثیره در کلام مستندین صاحب رساله برای ابطال ادعاء او موجود هستند و عبارت منقوله در جوام الشیاطین بر تقدیر صحت نقل آن
که مقام و نشان مقوله امام غزالی نه نوشته پس اولا بقول صاحب رساله ضرورست تصحیح نقل از احیاء العلوم وغیره و ثانیا بر تقدیر صحت
نقل از امام غزالی قطع نظر از مخالفت دیگر فقها و محدثین اگر محمول بر ظاهر باشد صریح مناقض تصریحات امام غزالی است که در احیاء العلوم
و کیمیای سعادت جا بجا در تفسیر بدعت واقع است فافهم و لا تکن من المتعصبین **قوله** معمول صحابه و ائمهٔ عظام نبود الخ **اقول** علی الاطلاق
این ادعاء عام نمودن مخالف تحقیق محققین است علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام العلماء و الصلحاء فمستحب و کان النبی
صلعم اذا جاء قام له الصحابة الخ و در مشکوة شریف است عن عائشة رضی الله عنها قالت ما رأیت احدا کان اشبه سمتا و هدیا و دلا و فی روایة
حدیثا و کلاما برسول الله صلعم من فاطمة اذا کانت دخلت علیه قام الیها فاخذ بیدها فقبلها و اجلسها فی مجلسه و کان اذا دخل علیها
قامت الیه فاخذت بیده فقبلته و اجلسته فی مجلسها رواه ابو داود و این تحقیق را از حدیث حضرت انس رضی باطل نتوان نمود
که اولا نفی قیام در آن مقید است بقید اذا راوه پس نفی مطلق قیام و یا نفی قیام وقت مجی در قول حضرت انس رضی مصرح و منصوص
نیست و ثانیا قطع نظر از قید اذا راوه جملهٔ مذکوره مهمله است و مهمله در قوت جزئیه می باشد از همین جاست که حجة الاسلام مستند صاحب
رساله فرموده بل کان الصحابة لا یقومون لرسول الله صلعم فی بعض الاحوال کما رواه انس رضی و لکن اذا لم یثبت فیه نهی عام فلا نری
به باسا فی البلاد التی جرت العادة فیها باکرام الداخل بالقیام الخ و ثالثا در بسیاری از احادیث و روایات که بحسب ظاهر نفی عام کرده اند
و مراد از آن صرف نفی التزام داشته اند و حق همین است که قیام در عهد آنحضرت صلعم بود البته عادت مستمره بدان نداشتند فی اللمعات
ان الحق ان القیام عند الدخول کان واقعا فی زمنه و الکراهة انما کانت للتکلف و لم یکن معتادا الخ **قوله** بلکه مبغوض نفس نفیس وی
بود الخ **اقول** این ادعا تجری علی الاطلاق همچو کلمه جاهلانه بر زبان می آرد و نمی فهمد که ائمهٔ محققین احادیث شریفه تحقیق و تطبیق
فرموده حکم جواز بلکه ندب برای تکریم دینی داده اند اما لفظ کراهت پس در لمعات شرح مشکوة فرموده و ما جاء فی حدیث انس رضی
من کراهته صلعم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع التکلف و الحشمة لا للنهی عنه الخ و بر کسیکه از علم حدیث خبر دارد
پوشیده نیست که مجرد کراهت آنحضرت مستلزم نهی و ممانعت بوجه عام نیست در مجمع البحار در شرح حدیث قیل انت سید قریش فقال السید
هو الله الحدیث نوشته کانه کره ان یحمد فی وجهه و احب التواضع انتهی بر اهل اسلام مخفی نیست که اگرچه حضرت سید المرسلین براه تواضع و
رفع تکلف تکریم و مدح خود بلفظ سید و روبروی مبارک مکروه داشت معهذا موجب ثواب بودنش شکی نیست بلکه در کتب سیر فصلی براسه در بیان
کراهت آنحضرت بسیاری از امور برکت را صرف بجهت شفقت بر امت علماء دین منعقد فرموده اند قاضی عیاض علیه الرحمة در

شفا فرموده و من شفقته صلعم علی امته تخفیفه و تسهیله و کراهته اشیاء مخافة ان تفرض علیهم الخ و سعی تفصیل مسئلة القیام منشأ
قوله این فرق جهال الخ اقول معاذ الله این چه جهالت و نادانی است بلکه در شان علماء دین مثل شیخ الاسلام امام الانام
برهان الدین حلبی و غیره که تصریح استحسان این تکریم فرموده همچو کلمات وقاحت بر زبان آوردن نزغهٔ شیطانی و کمال بی ایمانی است
قوله در شرعهٔ الهیه الخ اقول قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره محل کلام و تحریف و خیانت شعار نجدیه لیام است در ترجیح
همچو مسایل مجهوله بر سیرت حلبیه و غیرها اعتساف تمام است چون قیام مبحوث عنه فردیست از افراد اجلال و تکریم حضرت نبی کریم و رسول رحیم صلعم
که عموما و مطلقا مطلوب شرع شریف است و هیچگونه مزاحم کدامی امر محدود شارع نیست و در امور منقوله محدوده شرعیه خللی ازان لازم
نیست و علماء دین استحسان فرموده اند بی ترجیح حکم ممانعت و حرمت و ادخال در بدعت ضلالت بی ثبوت مزاحمت کمال جهالت است
و از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردیده است که نیست احتیاط در افترا بر الله تعالی بادعاء حکم حرمت و کراهت بلکه احتیاط
در اباحت است که اصل شریعت است در اموریکه شارع ازان سکوت فرموده است و آنچه در عبارت منقوله از ابن حجر و شبراملسی شافعی
آورده بر تقدیر صحت نقول نیز هرگز بموجب اقوال مصرحه مختاره همان علامه ابن حجر و غیره از علماء دین دلالت بر کراهت هم ندارد
فضلا عن الحرمة و در مجمع البحار از ابن حجر و غیره آورده اما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک ای العطاس و نحوه فلا اصل له و مع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا قوله در بیان استبعادات مجوزین عمل مولد و قیام الخ اقول در تقریرات ائمه اهل سنت بحذف
بعض مقدمات و تغییر بعض که برای تیسیر اجوبه تحریفها بکار برده مع هذا همه اجوبه اش باطل بوده اند بدینجهت بسط تقاریر علماء دین درینمقام
ضروری ندانسته صرف بربیان اختلال اجوبه اش کفایت میکنم قوله حسن اجتماع مردم مثلا عموما ممنوع است الخ اقول برکت
و فضیلت اجتماع اهل اسلام از صلحاء و علماء و حفاظ به نیت خیر در اوقات متبرکه در نیک و موثر بودنش در ایراث مقبولیت دعا
و عبادت و نزول برکات و انوار از مضامین آیات و احادیث آشکار است مستندین صاحب رساله را بدان اقرار از انجمله شاه عبد العزیز
صاحب در تفسیر سورهٔ قدر نوشته اند و بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت و طاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الخ و اگر صاحب رساله بر تقدیر تسلی نیابد
تصریح موروث بودن خصوص مجالس ذکر حضرت سید ابرار صلعم برای برکات و انوار از اکابر مستندین خود خواهد بسنج ببیند که
شاه ولی الله دهلوی در فیوض الحرمین نوشته کنت قبل ذلک بمکة المعظمة فی مولد النبی صلعم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلعم
ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته و مشاهده قبل بعثته فرایت انوارا سطعت دفعة واحدة فتاملت تلک الانوار فوجدتها
من قبل الملائکة الموکلین بامثال هذه المشاهد و بامثال هذه المجالس و رایت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ قوله ضرورتست
بقاء همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب الخ اقول این کلامیست بیگانه از عقل نمی فهمد که بقاء همه کیفیات اجزای بعینها در مرکب گو
ضرور نباشد اما بلا اثبات عروض نوع و منافیات محظوره ادعاء انتقال حکمیکه برای هر جزو من غیر شرط الانفراد ثابت باشد از حسن
بسوی قبح و از حلت بسوی حرمت و از خیر و برکت بسوی شر و ضلالت البته مخالف تصریحات علماء و مبطل و لایق شان است که در بسیاری

ازمسائل کلامیه و فقهیه آورده اند منها ما قال فی المواقف فی بحث الکلام فی رد قول الحنابلة وهذا باطل بالضرورة فان حصول کل حرف
مشروط بانقضاء الآخر فیکون له اول فلا یکون قدیما فکذا المجموع المرکب منها الخ ومنها ما قال فی شرح سفر السعادة از کثیر ابن
شهاب آورده که گفت پرسیدیم عمر ابن الخطاب رض را از نبیذ گفت نبیذ ساخته می شود از شیر و آب لیکن بخورید انرا الخ امام حجة الاسلام
در احیاء العلوم فرموده الدرجة الثالثة الموزون المفهوم وهو الشعر وذلک لا یخرج الا من حنجرة الانسان فیقطع باباحة ذلک لانه ما زاد
الا کونه مفهوما والکلام المفهوم غیر حرام والصوت الطیب الموزون غیر حرام فاذا لم یحرم الآحاد فمن این یحرم المجموع نعم ینظر فیما یفهم منه
فان کان فیه محظور حرم نثره ونظمه وحرم النطق به سواء کان بالحان او لم یکن والحق فیه ما قاله الشافعی رح اذ قال الشعر کلام حسنه حسن
وقبیحه قبیح ومهما جاز انشاد الشعر والالحان جاز انشاده مع الالحان فان افراد المباحات اذا اجتمعت کان ذلک المجموع مباحا الخ
پس در صورت مبحوثه که جمع چند قربات است و پس و هیچ محظوری که مانع حکم مفردات باشد همراه نیست چرا شرعیت جمله اجزاء و ضم آنها
باهم موجب استحسان مجلس مکرم نگردد وسوسه صاحب رساله چه گنجایش دارد و اگر ازین بیان اصل مطلب بفهم نیاید و تصریح در مسائل فارسیه
مستنده خود خواهد پس بینید که در مکاتیب میرزا مظهر رحمة الله علیه در مکتوب دوازدهم مرقوم است که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل
فتنه نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فساوی از ان در باطن مستمعین نزاید بلکه
سروری یا حزنی پیدا آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و صوت موزون باشد چرا غیر مباح گردد
الخ و مقتدای اسحاقیه در اربعین در مسئله تقسیم نمودن چیزی بفقراء در وقت رخصت برات نوشته اگر آنوقت بطریق شکر یا التصدق
بفقراء و مساکین هر دو گروه چیزی دهد جائز بلکه مستحب است زیرا که در حدیث شریف آمده من سال بالله فاعطوه الی قوله و تصدق
هیچگاه ممنوع نیست الخ **قوله** بلکه جائز است که در مجموع چیزی پیدا شود که در هر هر واحد از اجزاء مجموع نبود قال التفتازانی فی شرح
العقاید ربما یکون مع الاجتماع ما لا یکون مع الانفراد کقوة الحبل المولف من الشعرات الخ **اقول** عجب خبط است که مخالف را موافق
می شمارد و مضر را نافع می انگارد و این فقره در شرح عقاید در بحث حجیت تواتر واقع و غرض آنکه اگرچه خبر واحد بانفراده موجب علم
ظنی بوده اما اجتماع اخبار قوتی پیدا میکند که موجب علم یقینی میگردد پس این قول شرح عقاید وسوسه صاحب رساله را از بیخ و بن
برمیکند یعنی هر هر جزو که حسن بوده است اجتماع آن زیادت قوت در حسن پیدا خواهد کرد نه که اضمحلال حسن [illegible]
ام خواهد نمود آری اگر خبر هر یک بجهت صدق مقبول می بود و خبر مجموع مردود تا البته مقصود صاحب رساله رو می نمود کاش این
بیچاره شرح عقاید را می دید و می فهمید که در ان چند جا از حال اجزاء بر مجموع استدلال نموده است از انجمله در مبحث حادث بودن عالم که عالم
یا جواهر است یا اعراض و هر یک از ان حادث است پس مجموع عالم حادث است چه در صورت حادث بودن هر جزو مجموع هم بالضرورة حادث
خواهد بود **قوله** قول به اتحاد حکم کل افرادی و کل مجموعی قول فاسد است الخ **اقول** ما بین کل افرادی و کل مجموعی گو اتحاد مفقود است
اما در اثبات مشروط بودن حسن هر یک جزو بشرط انفراد منحصر بودن دران استدلال باین تفرقه بی بنیاد مردود است پس حکمیکه بطور بدیست
بشرط الانفراد ثابت باشد در اجتماع بجهت عروض این مانع البته باقی نخواهد ماند و حکمیکه شرعا مشروط بشرطی نبود و برای هر یک جزو ثابت

باشد ادعای بطلان آن از اجتماع اختراع باطل است مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح سبارزیه فرموده ان کل حکم علی
الافراد ان کان صحیحا علی تقدیر الاجتماع والانفراد فالحکمان متلازمان وان کان صحیحا بشرط الانفراد ولا یکون عند الاجتماع فالحکمان
متعارضان الخ **قوله** جواب الزامی پس آنست که عبد الله ابن عمر تثویب صلوة ضحی الخ **اقول** سابقاً معلوم گردیده که حضرت عبد الله
ابن عمر منفرد و دیگر صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین با وجود اقرار بدعت و اطلاق لفظ ابتداع و احداث تصریح استحباب و خیریت
هم فرموده اند و بر بعضی امور در بعض اوقات برای اظهار عدم سنیت و وجوب بجهت تقریب الهام و عدم تدوین احکام باوجود اقرار اصل
استحباب در بعض امور بجهت لزوم مزاحمت بکتاب و سنت حسب فهم و اجتهاد خود بر خلاف اجتهاد دیگر مجتهدین انکار هم نموده اند
و نیز بوضوح رسید که قیاس ذکر آنحضرت صلعم که علی الاطلاق مشروع است بر صلوة و اذان و غیره امور محدوده مخصوصه مقیده
منصوصه نمودن خیال خام است پس این الزام ناتمام است و حال انکار حضرت علی کرم الله وجهه قطع نظر از ناسبق اینکه در در مختار
گفته لان علیها یفوت رای رجلا یصلی بعد العید فقیل اما تمنعه یا امیر المومنین فقال اخاف ان ادخل تحت الوعید قال الله تعالی
ارأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی الخ **قوله** در بعضے صور ایراد مذکور صحابه کرام هم میشوند الخ **اقول** حاشا که بر مذهب اهلسنت
صحابه کرام مورد ایراد شوند اما حالا بی باکی صاحب رساله باید دید که چگونه بے حیائی نموده در دید مینمایند که بر مذهب صاحب رساله
ایرادے عظیم بر صحابه کرام وارد میشود که حسب قولش استحسان بدعت شرعیه که منحصر در ضلالت است با وجود اقرار بدعت و احداث
ابتداع فرموده اند و نیز معاذ الله تجویز نسخ کلام الله شریف نموده اند بلکه نسبت ضلالت بطرف این حضرات هم معاذ الله
لازم گردیده و موافق دیگر عقاید طائفه نوبت بلزوم بلکه التزام کفر و شرک رسیده است **قوله** همان جواب است الخ **اقول**
جواب اهلسنت برای ایراد از جانب صحابه کرام و عذر انکار مجتهدی بر مجتهد دیگر وجه اختلاف این مسئله هم صحیح است و قبول
الا جواب اسماعیلیه محض قبیح و نامعقول چه امریکه هرگز بهیچگونه مزاحم امور محدوده کتاب و سنت نیست در اجلاء مندوبات عامه شارع
و مامورات مطلقه است حسن آن مقید و موقت و محدود نیست و حسن هر فرد آن از شرع شریف ثابت است و معهذا ائمه دین استحسان فرموده اند
با اینهمه این طائفه قیاس مع الفارق نموده و خود را مجتهد قرار داده گاهی حکم ضلالت بر آن همه لازم میکنند و گاهی تهمت تجویز نسخ قرآن
مجید بر آن حضرت می نهند پس بنا برین مذهب صحابه کرام هم مورد ایرادات کثیره میشوند **قوله** حسن مطلق ذکر رسول الله صلعم ممنوع است
الخ **اقول** اولا در مقام حال افراط و غلو حضرات اسماعیلیه بدیدنی است با وجود یکه از رساله صدیق حسن ظاهر است که در حسن مطلق ذکر کلام
نیست انکس بر اینهم ترقی نموده دست بکشاده پیشانی در این کلام شنیع میکند و ثانیاً قطع نظر از ظهور ضلالت هر گاهیکه حسن ذکر رسول الله صلعم بوجه کلی
در شرع ثابت گردیده تسلیم نموده پس میگوئیم که مراد از ثبوت اگر نقل بوجه مخصوص از نص کتاب و سنت است پس انحصار حسن درین مخصوص ممنوع
است و اگر مراد اندراج تحت عمومات شریعت و عدم مزاحمت کتاب و سنت است پس هیئت اجتماعیه مجالس اذکار آنحضرت صلعم که بهیئت
شرف زمن آن ثابت فرموده اند البته مشروع است و همه مستحب مجالس اذکار شرعیه مردود و ممنوع است **قوله** مراد از حکم مطلق
چیست الخ **اقول** مراد از حکم مطلق حکمی است که مقید بوجود یا بعدم این قیود و مختص بعضوی از این افراد و حدود و بعد از این حد کو

نباشد و چون حسن ذکر رسول الله صلعم شرعا مقید بوجود یا عدم این قیود نیست و اگر از جانب شارع تخییر هست خواه بدون این قیود
عمل آرد خواه بلحاظ ازدیاد قربات وجمع برکات این قیود هم همراه کند حاجت دلیل دیگر نیست ملا علی قاری در رساله فضائل
نصف شعبان بعد از آنکه قوی نبودن روایت دعا مخصوص نصف شعبان ذکر کرده می نویسد قلت یجوز العمل بالحدیث
الضعیف لاسیما وقد ثبت روایته عن اکابر الصحابة مطلقا فلا وجه لمنع المقید ابدا الخ **قوله** بر شق اول جایز است که حکم مطلق
در محل نزاع از ان قبیل باشد که مشروط بعدم این قیود و مبطله باشد الخ **اقول** اولا حسب تصریح مستدین صاحب رساله مدار
احکام شرع علم است بوجود نه وجود بغیر علم ثانیا در رساله دعائیه مولفه مولوی خرم علی که از اکابر این طایفه بوده اند مرقوم است
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن بر دعا عقب صلوة خمسه هیئت کذائیه
چه دلیل گوئیم که چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعا است و جالب اجابت است و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نماند و اعی انجانب شارع مخیر است الخ در اربعین گفته اما دست برداشتن برای دعا وقت تعزیت ظاهرا جواز است
زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلق ثابت است پس بوقت هم مضایقه ندارد **قوله** در شق ثانی الی قوله و نیز گاه
عمر کاتب بالفعل و زید کاتب بالفعل نباشد گفتن میتوانم که الانسان کاتب بالفعل و گفتن نمی توانم که زید کاتب بالفعل الخ
اقول قبل ازین طایفه اسماعیلیه در رساله مصباح الفقه این مغلطه باین عبارت آورده بودند مطلق دو قسم ہوتا ہے ایک
شی من حیث العموم والوحدة الذهنیة اور دوسرا شی من حیث هو هو اول مطلق قسم اول کو ساتھ الشی المطلق اور موضوع
قضیه طبعیه اور قسم ثانی کو ساتھ مطلق الشی اور موضوع قضیه مہملہ قدمایہ کے تعبیر کرتے ہیں اور مبحوث عنہ اصولیوں کا قسم
ثانی ہی اور حکم اوسکا یہہ ہی کہ متحقق ہوتا ہی ساتھ تحقق ایک فرد کی پس مشروع ہونے اس قسم مطلق کے سے مشروع ہونا جمیع افراد
اوسکی کا لازم نہیں آتا ہی الخ و با وجودیکه در رساله تنبیه السفها لتایید الفقها تنبیه برین سفاهت نموده شد باز سبحان الله جهال
سیتس می نماید حالا باز باید شنید که مطلق مبحوث عنه را مطلق الشی یعنی موضوع مهمله قرار دادن بران متفرع نمودن که از مشروعیت این
مشروعیت جمیع افراد آن لازم نمی آید و صرف از تحقق حکم در یک فرد مع الانتفاء فی افراد اخر تحقق مطلق میتواند شد محض
مغالطه است چه مطلق مبحوث عنه اصولیین مقتضی اطلاق است و مسلم در بحث حمل مطلق بر مقید آورده قالوا اولا کما فی المنهاج
فی الحمل عمل بالدلیلین در جوابش نوشته قلنا ممنوع فان العمل بالمطلق یقتضی الاطلاق الخ در حواشی منهیه نوشته ای یقتضی الاجزاء
بای فرد کان بخلاف المقید و تحقق المطلق فیه لیس مقتضیا للانحصار فیه الاتری فی النسخ ایضا تحقق المطلق فی المقید مع
انه لیس یعمل بالمطلق اتفاقا ۱۲ منه در تحریر و شرح آن آورده و قولهم انه جمع بین الدلیلین مغالطه قولهم لان العمل بالمقید عمل
به قلنا بل بالمطلق الکائن فی ضمن المقید من حیث هو کذلک ای فی ضمن المقید وهو المقید فقط ولیس یعمل بالمطلق ذلک ای العمل
به فی ضمن مقید فقط بل العمل به ان یجری فی کل ما صدق علیه المطلق من المقیدات ومنشاء المغلطه ان المطلق باصطلاح
وهو اصطلاح المنطقیین الماهیة لا بشرط شی فظن ان المراد به هذا هنا لکن ههنا لیس کذلک بل المراد به الفرد الشایع بشرط الاطلاق

او الماهیة حتی کان تحکمنا من ای فرد شئنا الخ قال آن طایفه اسماعیلیه محتجند از کتب اصول اسیدیدند که فهمیدند که مسکوت عنه عند
الاصولیین مطلق باشد یعنی که اثبات ان تراویح بدعت است و تحقق حکم در یک فرد مع الاستغنا عن سائر الافراد ازین باب که تحقق حکم مطلق مسکوت
عنه در هر فرد کفایت می کند از مفاد هم ظاهر است که در مذهب حنفیه مطلق را محمول بر مقید نمی کنند تا وقتیکه ارشاد صریح شود و در یک امر وارد
باشند چنانکه در کفاره یمین قرات عامه قرار مطلق است یعنی فصیام ثلثة ایام و قرات حضرت ابن مسعود مقید است بتتابع است
پس در منصوص آن حکم بسبب وجوب عمل بر هر دو قید خاص بقید قرار می یابد و اطلاق زائل می گردد و هم ازان ظاهر است که در مسئله
زکوة قول آنحضرت صلعم فی خمس من الابل شاة مطلق بود مگر گاه در دیگر احادیث شریفه فی زکوة ابل غیر سائمه فرموده اند
اطلاق منسوخ گردیده فقط پس اگر مشروعیت مطلق مسکوت عنه را مشروعیت جمیع افراد آن لازم می بود و صرف تحقق در یک
فرد فقط برای تحقق مطلق کفایت می نمود منسوخ و زائل گردیدن مطلق را اطلاق آن چه معنی داشت اسماعیلیه را لازم است که
از کتب معتبره اصول حنفیه ثابت کنند که مذهب جمله اصولیین همان است که در رساله مصباح الشمس وغیره نسبت کرده اند لا
بود و نقش مذهب مختار جمهور اصولیین حنفیه باثبات رسانند **قوله** بالجمله ثبوت برای استحسان مقید و لیلی علاوه از دلیل استحسان
مطلق الخ **اقول** قطع نظر از مقوله مولوی خرم علی که سابقا نقل شد برای ثبوت دعاوی طایفه حقیر مختصر از کلام مولانا طایفه
منقول می شود در رساله بدعت می نویسد باید دانست که تمسک اشیا متعدده در … عدم جامع می باشند مثل اندراج مسلم و کافر
در مفهوم انسان این حکم شرعی بدو طریق بان تعلق می گردد اول آنکه بیکی ازان اشیا متعدده حکمی علاحده متعلق گردد و در مطلق
هیچ حکمی از احکام شرعیه متعلق نباشد مثلا گوشت گوسفند حلال است و گوشت خنزیر حرام و مطلق گوشت را نه حرام توان گفت
نه حلال و در باب فتوی هرگز مفتی را نمی رسد که بر مطلق مذکور حکمی جاری نماید و طریق ثانی آنکه مطلق بالنظر الی ذاته حکمی از احکام
شرعیه متعلق گردد پس مطلق بنظر ذات خود در جمیع خصوصیات همان حکم را اقتضا نماید لیکن در بعض افراد بسبب عوارض خارجیه
حکم مطلق مختلف میگردد مثلا گوشت خنزیر حرام است اگرچه در وقت مخمصه مباح گردد و مطلق تلاوت قرآن عبادت است اگرچه در صورت
جنابت حرام میگردد و در باب مناظره در تحقیق حکم صورت خاصه کسیکه دعوی در بیان حکم مطلق در صورت خاصه مسکوت عنها
نماید متمسک باصل که در اثبات دعوی خود حاجت بدلیل ندارد و دلیل او همان حکم مطلق است پس الخ لهذا اگرچه ثبوت
اصل مرام مولانا طایفه درین مقام محل کلام و مقتریب اصل … ناتمام لیکن برای دفع و ذب این اسماعیلیه کافی و وافی است چراکه
برای صحت و صدق حکم مطلق جواز جریان آن در هر فرد ضروری نداشتن مثال صدق الانسان کاتب بالفعل باوجود عدم صدق
کاتب بالفعل بطور مهمله درین بحث برای اسقاط … اسماعیلیه مقید دلیلی علاوه از دلیل خاص خرم علی شهادت مولانا طایفه باطل
است و مردود دیگر اینکه در زمان رسول الله صلعم که اسم عبادات است اگر مراد ازان نمود اجتماع اهل اسلام در دعوت ایشان و تلاوت قرات
و جمیع دیگر قرآن باشد در ایام متبرکه صرف بزرگی بارات نه بطور رکنیت و شرطیت لهذا داشته اید باوجود عدم اثبات حرمت ایشان ازحضرت
شارع چگونه منسوخ گردند کورانا استحسان و برکت بطرف حرمت و ضلالت … تال خواهند حیف که این بیچارگان را از … ایمان

خود را هم دیدن و فهمیدن نمی توانند با وجود یکه اینها را همچو صحایف آسمانی میدانند معهذا بی باکانه هرچه در دل می آید بر زبان
می رانند خواه مخواه بر ائمهٔ دین و علماء کاملین تهمت جهالت و ضلالت لازم میگردانند **قوله** قال ابن النجیم فی البحر لان ذکر الله الخ
اقول درینمقام حال تحریف صاحب رساله باید دید که چگونه بحذف اول و آخر بر مطلب خود راست میکند تفصیلش آنکه در بحث تکبیر
عید الفطر که مابین حضرت امام اعظم و صاحبین رحمهم الله تعالی اختلاف است و آن اختلاف بدو طور مروی است اول آنکه اختلاف
در اصل تکبیر عید الفطر نیست بلکه در جهر و اسرار آن است یعنی صاحبین مثل عید اضحی در عید فطر هم جهر تکبیر را مسنون میفرمایند
و امام صاحب در آن اسرار را سنت و جهر را بدعت میدانند روایت دوم آنکه اختلاف در اصل تکبیر برای عید الفطر است یعنی صاحبین
برای عید فطر تکبیر را مسنون میفرمایند و امام صاحب نفی ثبوت اصل تکبیر برای عید الفطر از سنت میفرمایند علامه ابن همام روایت اولی را
ترجیح داده و در بیان تضعیف روایت ثانیه گفته که مجرد ذکر الله در هیچ وقت منفی نیست پس امام صاحب چگونه نفی آن میفرمودند پس
اختلاف در اصل تکبیر معنی ندارد و صاحب بحر روایت ثانیه را ترجیح میدهد یعنی که اختلاف در مسنونیت و مشروعیت اصل تکبیر است برای
عید الفطر و از اعتراض امام ابن همام جواب میدهد حاصل جوابش آنکه ذکر الله اگرچه هیچ وقت ممنوع نیست لیکن کلام در حکم خصوص
مسنونیت و مشروعیت بقصد عید الفطر است که البته برای این حکم خصوص این وقت مخصوص از شارع ضرور است پس باید دید که از کلام
صاحب بحر مذهب اسمٰعیلیه کجا ثابت گردید حالانکه در همان بحر و دیگر تالیفات صاحب بحر بر بسیاری از بدعات حسنه با وجود عدم سنیت
آن بخصوصها حکم استحباب و استحسان و جواز میکند بلکه در خصوص همین مسئله از همان صاحب بحر در درمختار منقول است اما العوام فلا یمنعون
من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قوله** شرح العمدة الخ **اقول** قطع نظر از موجود نبودن شرح عمده حال عبارات
منقوله آنکه اولاً مدار کلام منقول بر ابطال عدم اعتبار دلیل اصل عام و اندراج تحت عمومات مندوبات شرعیه است و ظاهر که این قول
بر تقدیر صحت فهم صاحب رساله و صحت نقلش صریح مناقض است دیگر اقوال منقوله صاحب رساله که خود از علامه ابن حجر و غیره آورده است
و ثانیاً صحابه کرام و دیگر ائمه عظام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار محدث بودن بجهت اندراج تحت عمومات شریعت
و عدم مزاحمت بکتاب و سنت حکم استحسان و استحباب فرموده اند حیف که صاحب عبارت منقوله را بدعت گفتن حضرت ابن عمر
صلوٰة ضحی را معلوم گردیده و استحسان وی جناب این امر مخصوص را که حسب علم و اقرار آنجناب بدعت بوده است منظر صاحب عبارت نرسیده
ورنه همچو کلام نمی گفت که موجب آن طعن و ملام تا صحابه کرام رفته و ثالثاً مقتدای اسماعیلیه در اربعین و غیره تالیفات خود در بسیاری
از مسائل مخصوصه تنها بلحاظ اندراج تحت دلیل عام در اوقات مخصوصه بر افعال معینه بنیت خیر حکم اباحت و جواز بلکه استحباب و استحسان
داده است از آنجمله در مسئله پانزدهم که سائل گفته رسم است که در شادی پسر یا دختر زنان نانهال وی از قسم نقد و پارچه و زیور همراه
آورده میدهند این طور در شرع جائز است یا نه در جواب نوشته اینچنین افعال موافق قواعد اصول شریعت جائز است الخ و هم
در اربعین و زنان مردمان برادری چیزی حجام را وقت پوشانیدن لباس نوشه درست نوشته الی غیر ذلک من المسائل الکثیرة و در ابطال
خصوص شرف روز ولادت را علماء محققین بدلیل خاص هم ثابت فرموده اند تا الکتاب جامع مستند صاحب الہام مستزف است

افضیلت و شرف خصوص ایام ولادت و سزاواری زیادت عبادت و خیرات در خصوص آن ایام پس اجتماع اہل اسلام برای
استماع اذکار حضرت خیر الانام صلعم در خصوص این ایام صرف بلحاظ شرف و فضیلت و نیت خیر و برکت چگونه از بیجا و بام ممنوع و حرام
خواہد گردید **قوله** حسن معمولات اہل حرمین الخ **اقول** مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادآبادی که رساله مکاتیب شاه عبد العزیز
صاحب دہلوی علیہما الرحمۃ جمع فرموده اند دران رساله در مکتوب احکام فرق ضاله و تمیز حق از باطل مرقوم است در ینجا تحقیق است
تفصیل آن اینست که علم محیط نبوی این تفرق و تشعب را معلوم فرموده برای دفع این عذر قاعده نشان داده که ہر مسلمان آن قاعده را
بادنی توجه عقل بدون شنیدن حدیث در می یابد و آن اینست که در تخریج دین و منشا آن نظر نماید ہر مذہبی که در آن جا رائج
باشد آنرا اقرب الی الحق دانند بلکه فرض ساختن حج خانه کعبه معظمه زاد الله تعالی شرفا یکی از اسباب این ہم است تا مسلمان
دوردست از طریق حق و جاده مستقیم غافل نمانند و در احادیث شریفه فضائل حرمین شریفین بنظر امعان باید فرمود که این معنی
کالشمس ظاہر میشود الخ و ہمچنان شاه ولی الله دہلوی در مسوی شرح موطا در استدلالات خود جابجا تصریح نموده اند که عمل برای
اہل حرمین بر اندراج حق است بالاتباع و از تسلط لشکر یزید و حجاج و ابتلا ظلمی بدیه غیرہم در بعض اوقات بر حرمین شریفین
و قابل قبول نبودن علم و افعال محرمه شان لازم نمی آید که مستحسنات مروجه معموله ائمه دین از فقها و محدثین مذہب اہلسنت
که از مشہورین و معتمدین بلدین طیبین اند نیز قابل قبول نباشد حالا باید دریافت که از اکابر علما و اعلام و ائمه کرام حرمین طیبین
استحسان و ترویج امری که از فعل آن در ایمان خلل آید و شیوع ہمچو اعمال ضلالت در آن بلدین طیبین قرنا بعد قرن ما بین علما و
صلحا و البته نزد اہل اسلام بموجب احادیث شریفه مستبعد است گو نزد اسماعیلیه مستبعد نباشد چه اسماعیلیه صراحة اقرار آن میکنند
چنانچه یکی از ایشان در رساله مسمی به حوض کوثر گفته ؎ کفر کعبه سی او تہائی اب کی بار **قوله** تجویز علما اہلسنت امر شنیع را چه
محل استبعاد است الخ **اقول** اولا تجویز علما اہلسنت امری را که مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد چنانکه مذہب
اسماعیلیه است چگونه محل استبعاد نباشد چه برین تقدیر اطلاق علما اسلام ہم محل کلام است چه جای ذکر علما اہلسنت و ثانیاً
کلام در مجرد تجویز کسی عالم از علمای اہل سنت بطور سہو و خطا نیست کلام درین است که امری را که ائمه دین و علمای مشہورین معتمدین
اہلسنت که علم و عدالت و تقوی شان اظہر من الشمس است و عامه لاحقین حتی که اسماعیلیه ہم بجای موافقه مذاق خویش بآنحضرات
استناد میکنند از صدہا سال در اکثر بلاد اسلام مستحسن دانسته بعمل آورده باشند باتباع چندی منکرین که سر مخالفت در بعض
اعصار برداشته باشند موجب ضلالت و تشنیع دانسته بر آنحضرات تہمت تجویز ضلالت شنیعه عاید گردانیدن و نوبت بتفسیق و تضلیل ایشان
رسانیدن امری است از انصاف و دین بعید و تجویزیست خلاف عقل سدید **قوله** زین احد از علمای حنفیه سابقین الخ **اقول**
اولا که از مطالعه کشف الظنون وغیره کتب متداوله ظاہر و باہر است که بسیاری از ائمه حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبد الحق محدث
دہلوی سابق بوده اند درین خصوص رسائل مستقله تالیف فرموده اند قطع نظر از ہمه کافی است برای اظہار جواب رساله
آنچه در مجمع البحار مذکور که شیخ عبد الحق محدث دہلوی از ان در کتب خود نقلها آورده و مثل رساله ہم درین رساله بآن استناد نموده

عبارت او این است تم بحمد الله وتيسيره الثلث الاخير من مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار في الليلة الثانية
عشر من شهر السرور والبهجة مظهر الانوار والرحمة شهر ربيع الاول فانه شهر امرنا باظهار الحبور فيه كل عام الی آخره وثانياً بالفرض
که صاحب رساله را فتن احدی از علماء حنفیه جانب تجویز این عمل معلوم نگردیده وقول شیخ علی قاری ومحدث دهلوی ومن
بعدهما بمعرض قبول نرسیده تا برین تقدیر برای اثبات ترجیح حکم ضلالت وممانعت وحرمت لازم بود که از اقوال مشهوره
مستنده حنفیه سابقین حکم مدلل حرمت وممانعت نقل میکرد ونقل اقوال چندی از جاهل متاخرین واهم از کتب غیر مستنده
وغیر مشهوره بر تقدیر صحت نقل هم هیچگونه مفید وجوب اتباع آن نشده بجدیکه موجبش بر سد تا ائمه اسلام حکم ضلالت نموده آید بر
اهل انصاف مخفی نیست که قبول بحو قول شاذ ومجهول دادن ورد نص مقابله ملا علی قاری وغیره ترجیح بلا مرجح بلکه ترجیح مرجوح است
قوله شیخ علی قاری وشیخ عبد الحق دهلوی الی قوله تخصیص الیوم فی المیلاد وتقطیع شبهات اهل الفساد دیده وقول الثبات پرداخته
الخ **اقول** اولا وجود این رساله وثانیاً مستند بودن شرح مذکور دعوی اوست ونه بر اقوال علماء اعلام موجود باشد
محل کلام است وثالثاً وجه ترجیحش بر تقدیر وجود وصحت نقل بر تحقیقات ملا علی قاری ومحدث دهلوی وغیرهما بچه که از رو
آن انحضرت علماء انجا در از اهل ضلالت وفساد اعتقاد نموده آید مفقود است پس ذکر این رد خود مردود است **قوله** بسیار امور اند
که حنفیه قائل حرمت آنها اند واهل مذاهب دیگر الخ **اقول** در صورتیکه اختلاف مذاهب جمهور اهلسنت وجماعت باشد که از
مجتهدین حنفیه ممانعت امری وار دیگر مجتهدین جواز آن امر ثابت باشد تشنیع بر آن بطور قطعیت فسق وضلالت وجزم
عصیان هم روا نیست فضلا عن حکم حل الایمان قال الامام النووی فی شرح صحیح المسلم ثم العلماء انما ینکرون ما اجمع علیه اما المختلف
فیه فلا انکار فیه لان علی احد المذهبین کل مجتهد مصیب هذا هو المختار عند کثیر من المحققین او المصیب واحد والمخطی غیر متعین
لنا والاثم مرفوع عنه ولکن ان ندبه علی جهة النصیحة الی الخروج من الخلاف فهو حسن مندوب برفق الخ ملخصا ومدرا مع
بیان تغییر عنب اختلافی را نوشته وتحیه انه لا یغیر لما ذکرنا ولم یزل الخلاف فی الفروع بین الصحابة والتابعین ومن بعدهم
رضی الله عنهم ولا ینکر محتسب لا غیره الخ ملخصا **قوله** استنکاف از امر محدث است الخ **اقول** اما بعد سنوحیت امر محدث اگر بالذات
از امر محدث نا زیبا ونه کتاب وسنت است پس قیام اکرام وراجح نیز همدران قول قبل اسد آمد والا حکم ممنوعیت لازم
کرد آن اهل اسلام را بجهت ادای یک فرد اجلال وادب اکرام حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام منسوب بدعت بدمذهب بلکه مشتغل
قرار دادن چنانکه مذهب اهل ایشان است هرگز ثابت نمیتواند شد ودر مرقاة در شرح حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه
فيه اشارة الى ان احداث ما لا ينازع الكتاب والسنة كما سنقرره بعد ليس بمذموم الخ ملخصاً **قوله** الا لازم آید که حرکات
از سجده تعظیم الخ **اقول** بر دیده فتاوی شرح ملتقی ثابت میداند که سجده غیر خدا جمهور ائمه علماء کرام باستدلال احادیث کثیره
صحیحه حرمت وممانعت خصوصیات علی الاطلاق بی ثبوت جوازش اند ودیگر احادیث ممنوع نوشته اند بر خلاف این قیام که هیچ
حدیث صحیح یا ضعیف یا قول صحابه یا مجتهدین در کراهت وممانعت وحرمت خصوص آن وارد نیست اما قیام برای تعظیم واخل

(١) من حنفی (٢) در صحائح اخبار عمل نموده و شبه مشهور بزرگان این فن مجالس میلاد برای دوازده مجلس محبت احضار اختصار فرموده تا در شهر ربیع الاول که ماه میلاد است آخرین که وفات است روز دوازده هم که بود وفات آن روز بود موافق ١٢

احترام قادم پس جمہور علمای اعلام بعد تحقیق و تطبیق تمام در احادیث حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ والسلام جایز بلکہ مستحب و مستحسن
فرمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بذیل حدیث قوموا الی سیدکم فرمودہ فیہ اکرام اہل الفضل وتلقیہم بالقیام لہم اذا
اقبلوا ہکذا احتج بہ جماہیر العلماء لاستحباب القیام قال القاضی ولیس ہذا من القیام المنہی عنہ انما ذلک فیمن یقومون علیہ وہو
جالس ویتمثلون قیاما طول جلوسہ قلت القیام للقادم من اہل الفضل مستحب وقد جاء فیہ احادیث ولم یصح فی النہی عنہ شی صریح وقد
جمعت کل ذلک مع کلام العلماء علیہ فی جزء واجبت فیہ عما توہم النہی عنہ الخ واگر اسماعیلیان از جمہور علمای اعلام سر و کاری نیست
تا بہ بینند کہ مقتدایان این طائفہ چہ نوشتہ اند قطب اسماعیلیہ رشید احمد گنگوہی گفتہ وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور
استاد و والدین کی لئی تعظیم و قیام جایز ہے الخ و علاوہ برین اگر قول بعض کہ برخلاف جمہور رفتہ اند قیام خاص جہت تعظیم
قادم روبروی آن رفتہ اند تسلیم کردہ آید تاہم از ان قول ممانعت این قیام لازم نیست چنانکہ مدح کسی روبروی آن ناپسندیدہ است
و در غیر این صورت حرام و مکروہ نگردیدہ است **قولہ** اما باب ثانی پس در تعصبات رسالہ اشباع الکلام است الخ **اقول** تطویل الاطناب
این باب از چہار انواع است اول الفاظ سب و شتام و تجہیل و تضلیل و طعن ملام در حق علمای کرام و ائمۂ اعلام دوم مواخذہ باغلاط
کتابت و اعتراض بر عبارت در اکثر مقام سوم اعادہ مطالب بایں غرض برای تطویل کلام چہارم جرح مقال اشباع و نقل عبارات
بی فہم اصل مرام امر اول و ثانی خود سخیف است و قبیح عند کل ذی عقل صحیح حال امر ثالث از ما سبق ظاہر گردید حالا بقدر ضرورت
آنچہ متعلق بامر رابع است باید شنید **قولہ** این کلام ناشی است از عدم وقوف الخ **اقول** اگرچہ طائفہ اسماعیلیہ در باب بدعت ثنائی
و مقدار ای نیست اما مخفی نخواہد بود کہ اصل نزاع عامہ طائفہ با اہلسنت در تقسیم و عدم تقسیم ہمان معنی بودہ است کہ مستندین صاحب رسالہ مثل
آنعظمین امام نووی و ملا علی قاری و حافظ سیوطی و غیرہم از معنی شرعی نوشتہ اند و اما اکثر اسماعیلیہ بنام دلایل و شواہد
پیش کردہ اند و میکنند قطع نظر از عدم صحت نفس الامری آنہا بسبب ظاہر و ہم منطبق بر ہمین معنی یعنی عدم تقسیم بدعت بمعنی مذکور
می توانند شد و الا تقریب ہم تمام نمی توانند شد برین تقدیر مرام صاحب اشباع الکلام بخوبی تمام ثابت گردیدہ اما آنچہ صاحب رسالہ
بنظر حمیت جاہلیت اصطلاحی دیگر از چند علمای کرام نقل کردہ ہیچگونہ مضر نیست بصاحب اشباع الکلام و منفعتی بطائفہ لیام نمی بخشد غایۃ الامر
آنکہ عرف علمای شریعت دران مختلف باشد و منقول است لازم نمی آید کہ بدعت شرعیہ بحسب عرف آخر منقسم نباشد چونکہ صاحب رسالہ خود اقرار
داد کہ نزاع درین امر نزاع لفظی است و بس پس ما را درین مقام حاجت تطویل کلام نیست **قولہ** فیروز آبادی در قاموس کہ کتاب لغت است
حاصل این معنی را در معنی بدعت ذکر کردہ است الخ **اقول** از ذکر نمودن فیروز آبادی دران کتاب لازم نیست کہ برین اطلاق معنی
شرعی صحیح نباشد ہمان فیروز آبادی در ہمان کتاب لغت نوشتہ والصلوۃ الدعاء والرحمۃ والاستغفار وحسن الثناء من اللہ عزوجل
علی رسول اللہ صلعم و عبادۃ فیہا رکوع و سجود الخ **قولہ** پس نزاع در آن بنا بر اصطلاح و عرف دیگر کہ نزاع لفظی است الخ **اقول** قطع
نظر از آنکہ نزاع حقیقی طائفہ اسماعیلیہ با جمہور اہلسنت در تقسیم ہمان معنی است کہ صاحب اشباع تحریر نمودہ است حال سرگردانی صاحب
رسالہ باید دید بر تقدیریکہ تقسیم بدعت باین معنی تسلیم نمودہ و نزاع را نزاع لفظی تعبیر کردہ پس اکثر دلایل او کہ ...

بر پا داشتند چه مجرد عدم فعل بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم که در آن مذکور است حسب حال صاحب رساله هم دلیل ضلالت شدن
نمی تواند **قوله** حدیث من سن سنة حسنة را مخصص آن زعم نمودن باطل است الخ **اقول** ابطال اقوال مستندین
محققین خود و از اجله علماء مشهورین از جمله عقل و انصاف عاطل است ملا علی قاری در شرح شفا نوشته کل بدعة ضلالة خص منها البدعة
الحسنة بحدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها ومنه قول عمر نعمت البدعة هذه الخ در مجمع البحار گفته کل بدعة
ضلالة خص منه ما هو واجب کنظم ادلة المتکلمین ومندوب کتصنیف کتب العلم وبناء المدارس والتراویح الخ **قوله** سن در این حدیث
بمعنی احیی و روح است انه بمعنی اخذ و ابدع یقال سن السکین اذا احده وصقله کذا فی القاموس الخ **اقول** اکابرین از مستندین صاحب
رساله در شرح این حدیث تصریح فرموده اند که سن بمعنی اتی بطریقة است و شامل است احداث طریقه خیر و احداث طریقه شر را
یقال سن الشئ صوره وسن الطریقة سارها کذا فی القاموس در مجمع البحار گفته من سن سنة حسنة ای اتی بطریقة مرضیة یقتدی بها و
همدر آنست او سواء فیه تعلیم علم او عبادة او ادب سواء کان فی ذلک الهدی والضلال هو الذی ابتدءه او کان مسبوقا الیه الخ شیخ محدث
دهلوی علیه الرحمة در اشعة اللمعات فرموده من سن فی الاسلام سنة حسنة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش نیک را
در مردم الحدیث و همدر آنست من سن فی الاسلام سنة سیئة کسیکه بنهاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راه و روش بد را الخ و بودن سن
بمعنی ترویج منافی شمول این حدیث مر استحسانات ائمه دین و محدثات صحابه و دیگر صالحین نیست که در احداث طریقه خیر هم ترویج
امر خیر است **قوله** ادعای این تخصیص نیست الخ **اقول** علما اعلام دواعی متعدده ذکر فرموده اند از انجمله احتراز فرمودن حضرت
صلعم است در دیگر احادیث شریفه از مذمت بدعت حسنه محدث دهلوی بذیل حدیث من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله
ورسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها نوشته بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد
در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة نوشته هو احتراز من البدعة الحسنة الخ مقتدای اسماعیلیه در مظاهر حق بذیل حدیث من احدث
فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه مین اشاره هی اسکی طرف که نکالنا اوس چیز کا که مخالف کتاب و سنت کے هو
برا نهین هی الخ **قوله** بدون فهم اینکه مراد حاملین بدعت الخ **اقول** با وجود فهم اینکه عامه طایفه اسماعیلیه عدم نقل از آنحضرت
صلعم را قطع نظر از لزوم مزاحمت وعدم مزاحمت با وجود عدم تصریح مجتهدین هر جا دلیل محکم ضلالت بودن اعتقاد دارند
و ما ورای سنت آنحضرت صلعم را شرعا غیر منقسم میدانند و زیادت بر سنت را مستلزم نسخ میگردانند باز تشکیک نمودن درین
امر که مراد ایشان این است یا آن و برای پرده پوشی طایفه آنچه بعض علماء سابقین فرموده اند بطور مغالطه ذکر کردن از اهل عقل
و حیا بغایت بعید است از همین مقام ظاهر است که آنچه در چند ورق در مستندات رساله اشباع الکلام کلام کرده در آن تسلیم
است بضلالت و جهالت عامه طایفه اسماعیلیه خود بلکه بیخ اکثر استدلالات خود هم کندن است که حاجت شرح و تطویل
ندارد **قوله** بعض از ایشان قایل بچیزیکه جناب قایل آنرا دور از صواب میدانند بوده اند الخ **اقول** با وجود دریافت اینکه قول
صاحب اشباع و ... با تحمیل بردن قول حضرت عمر نعم بر معنی شرعی و عدم صحت حمل بر معنی لغوی مفرع و مبتنی بر تحقیقات امام نووی وغیره

است نوشتن این فقره چه قدر دور از صواب افتاده است که حسب قول صاحب رساله هم کسی از علماء قول حضرت امیر المومنین رض را بران معنی لغوی
که امام نووی وغیر نوشته اند حمل نموده قایل بچیزیکه صاحب اتباع انرا دور از صواب السنة نموده است قوله نعم برآنچ امور دنیا
که در زمان حضرت و صحابه نبوده اند و دلیل شرعی بر حسن انها قایم نیست حاجت دلیل است الخ اقول قطع نظر از آنکه
حال تلبیسات صاحب رساله از ماسبق بخوبی واضح شده درین مقام باید دید که چگونه از مذهب مختار کبرای طایفه خویش تبدیل میکند
حالانکه کبرای او جابجا پیش میکنند که اصل در اشیا بموجب شرع شریف حرمت است و اباحت ثابت نمیشود مگر بقول و فعل آنحضرت
صلعم و درین باب برای مغالطه عوام بعض عبارت مبهمه مجمله متعلقه قبل بعثت بی تحقیق اصل مسئله پیش میکنند و بی اقامت دلیل تحریم
صرف بجهت عدم نقل از آنحضرت صلعم در بسیاری از امور دنیاویه حکم حرمت و ضلالت لازم میکنند قوله درین ثبوت هیچ نزاع نیست الخ اقول
اولا علامه طایفه را درهمین امر یعنی تقسیم امر دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود و سنت نباشد بسوی بدعت حسنه و سیئه نزاع است اگرچه ایشان امری را
که سنت آنحضرت صلعم نباشد بدعت گفته بران حکم ضلالت لازم میکنند و بعض عبارات بی فهم مطالب برای اثبات اینکه عدم نقل از آنحضرت
صلعم دلیل ضلالت است بطور دلیل می آرند و تجویز هیچ امر را تجویز تسبیح بعد آنحضرت صلعم نمیتوانند و ثانیا آنکه قطع نظر از عقیده و دیگر اسماعیلیان
اگر فی الواقع صاحب رساله را در ثبوت تقسیم بدعت در امور دینیه که بعد آنحضرت صلعم حادث شده باشد بموجب تصریحات اکابر علمای مذاهب
اربعه حسب اقرار اینجا نزاع نیست پس چرا در مقدمه و غیرها در پی جمع هر رطب و یابس افتاده و عدم نقل از آنحضرت صلعم دلیل ضلالت و مخالفت سنت
قرار داده گو در اطلاق لفظ معنی شرعی نزاع لفظی داشته باشد قوله انچه از دلایل شرعیه ثابت نیست مخالفت انها است الخ
اقول مراد از عدم ثبوت اگر عدم نقل آن بخصوصه از شارع است چنانکه مذهب علامه طایفه اسماعیلیه که چیزیکه منقول از سنت نیست
انرا مخالف سنت میگویند پس باطل است چه عدم نقل بلکه نقل عدم امری نکردن شارع امری را مستلزم مخالفت آن امر بشرع نیست در شرح
مقاصد طعن روافض بر حضرت امیر المومنین صدیق اکبر رض نقل نموده و منها انه خالف رسول الله صلعم فی الاستخلاف حیث جعل عمر رض
خلیفة له والرسول صلعم مع انه اعرف بالمصالح والمفاسد واوفر شفقة علی الامة لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة للرسول
علیه السلام و ترک للاتباع الخ و در اجوبه آن نوشته ولا نسلم ان مجرد فعل مالم یفعله النبی صلعم مخالفة له و ترک للاتباع و انما یکون ذلک اذا فعل
ما نهی عنه او ترک ما امر به الخ و در تحفه اثنا عشریه گفته سوم آنکه نکردن استخلاف چیزی دیگر است و منع فرمودن ازان چیزی دیگر است
مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف پیغمبر نموده و ابوبکر رض استخلاف میکرد نه آنکه پیغمبر صلعم استخلاف نکرد و ابوبکر رض کرد الخ و اگر مراد
از عدم ثبوت بدلایل شرعیه خروج از عمومات مندوبات شارع و مزاحمت امور دینیه است چنانچه در مجمع البحار وغیره و تقسیم بدعت
بسوی حسنه و سیئه گفته اند من الاول ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه و من الثانی ما کان بخلاف ذلک منصوص بر مستحسنات
علمای کرام و اولیای عظام حکم مخالفت سنت و عدم ثبوت از شریعت دادن محض جهالت است قوله همچو کذب که از تصریحات اکابر
علمای مذاهب اربعه الخ اقول اولا هرگاه در قول سابق ثبوت تقسیم امر دینی که بعد آنحضرت صلعم پیدا شود بطرف بدعت حسنه و سیئه
بی نزاع اقرار نموده است پس لابد کلیه کل بدعة ضلالة بنابران معنی حسب تحقیق شان مخصوص به هر بدعت سیئه گردیده گو معنی دیگر

نباشد کہ این نزاع لفظی است بر بنا راں حکم تکذیب جاری ساختن حماقت است وثانیا صاحب رسالہ خبر ندارد کہ در رسالہ صدیق حسن
ہم اقرار است بانکہ علما تا ہزار دوم بر تقسیم بدعت ومخصوص بودن کلیہ کل ضلالة بہر بدعت سیئہ یکی بعد از دیگری رفتہ اند وثالثا قطع نظر
از اقرار سابق صاحب رسالہ واقرار صدیق حسن حسب اقرار حال ہم تصور کذب بمقام سفاہت است چہ بعد فرض انکہ جز امام نووی و ملا علی
قاری وغیرہ کسی مخصوص بودن آن بیان نکردہ باشد اگر امام نووی وغیرہ را از اکابر علماء مذاہب اربعہ بلکہ معاذ اللہ از علماء اسلام نمیداند
چنانکہ از بیان فاسدش می تراود تا البتہ اگر حضرات اشباع را ہم کاذب قرار دہد عجبی نیست **قولہ** دعوی ثبوت این مدعا بمقتضای عموم
کلمہ من الخ **اقول** بتقدیر تسلیم تصریحات اکابر علماء مذاہب اربعہ کہ در تقسیم بطرف بدعت حسنہ وسیئہ فرمودہ اند بلا تامل بموجب حدیث
شریف من سن سنة حسنة حکم استحسان امور غیر مزاحمہ سنت غیر محصور در قرون ثلثہ خواہد بود نہ مقصور ومحدود وبرای اسکات
مخالفین جواب مائة مسائل اسحاقیہ سر دست موجود سوال پنجاہ ونہم بدعت حسنہ محدود است بوقت من الاوقات یا غیر محدود الی یوم
القیامة جواب غیر محدود است عند القائل بتقسیمہا بحدیث من سن سنة حسنة الخ سخت حیرانم کہ این سفہا را چہ بلا گرفتہ است کہ قطع نظر
از عدم مطالعہ کتب دینیہ اکابر دین رسائل مروجہ اکابر طائفہ خود ہم نمی فہمند با قیاس اینکہ سن بشہادت مورد شامل احداث نیست
ہیچ دلالت دارد بر اینکہ صاحب رسالہ معنی بشہادت مورد نیز نمیداند کہ اکابر او چہ نوشتہ اند اعتبار بعموم الفاظ است یا بر خصوص مورد بودن
سن بمعنی ترویج بشمول احداث طریقہ نیک و طریقہ بد چہ منافات دارد **قولہ** این کسان ہر محدث بعد قرون ثلثہ را داخل بدعت سیئہ
می نمایند بلکہ محدثات را کہ از اصول شرع ثابت نیست الخ **اقول** برین اقرار قرار باید داشت کہ برای ابطال بسیاری از اصول موہومہ
طائفہ بیجا باندک است اما توہم اینکہ اثبات حسن امر خاص از اصول شرع کار مخصوص مجتہد است پس برای دفع این وہم باربعین مسائل
اسحاقیہ توجہ باید نمود کہ در بسیاری از مسائل خاصہ باستحسان واستحباب امور مخصوصہ در اوقات خاصہ بجہت اندراج در اصول
مطلقہ شرعیہ با وجود عدم ادعاء حصول رتبہ اجتہاد تصریح نمودہ است **قولہ** شرح حدیث است مخالف ظاہر شرح
علماء وموافق ہوا وعادت اہل ہوا الخ **اقول** بسیاری از علماء کرام ہمراہ خلفاء اربعہ عظام دیگر ائمہ اسلام را ہم در تفسیر
حدیث شامل داشتہ اند پس این قید رستیز زبانی محض نادانی است علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ والمراد بہم الخلفاء الاربعة
ومن کانوا علی طریقتہم کعمر بن عبد العزیز وائمة الاسلام المجتہدین لاعلاء کلمة اللہ تعالی الخ در مرقاة گفتہ قیل ہم الخلفاء
الاربعة وبعد بیان خلافت گفتہ وقیل ہم ومن علی سیرتہم من ائمة الاسلام المجتہدین فی الاحکام فانہم خلفاء الرسول فی احیاء
الحق واعلاء الدین الخ والعجب کہ صاحب رسالہ بکلام اساتذہ کبار طائفہ ہم نرسیدہ در انجاح الحاجة حاشیہ ابن ماجہ کہ از مصنفش
بسیاری از کبرای طائفہ تلمذ دارند ومستندی انگارند در ذیل حدیث شریف رقوم است ومن العلماء من عمم وقال کل من کان علی سیرتہ
صلعم من العلماء والخلفاء کالائمة الاربعة المتبوعین المجتہدین والائمة العادلین کلہم مورد ہذا الحدیث الخ **قولہ** احداث محدثات
خود خارج از نفس مفہوم سن است الخ **اقول** قطع نظر از آنکہ سابقا از علماء دین بشرح حدیث شریف منقول شدہ اگر صاحب
رسالہ را بر این تسلی نباشد ببیند کہ در حدیث شریف است لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمہا لانہ اول

آول من سن القتل الحدیث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امری مخالف مفهومش باطل بے بود و از مفهوم سن بدعت
خارج میبود در ین حدیث شریف چگونه وارد میگردید و اگر استعمال این لفظ در احادیث صحیحه بر احداث امور نیک و بد
کرده آید کتابی بر آن مرتب گردد امام نووی علیه الرحمة در شرح صحیح مسلم فرموده و ہذا الحدیث من قواعد الاسلام و ہو ان
کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه مثل وزر کل من اقتدی به فی ذلک فعمل مثل عمله الی یوم القیامة و مثله من ابتدع
شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی یوم القیامة و ہو موافق للحدیث الصحیح من سن سنة حسنة و من سن سنة
سیئة الخ و اگر بدین هم تسلی نیاید تا ببیند که قطب اسماعیلی در مظاهر حق در ترجمه سن القتل نوشته که اوست آول طریقه نکالا
قتل کرنیکا الخ پس احداث را خارج از نفس مفهوم سن و منافی آن فهمیدن کمال نافهمی است و اگر کسی زیاده ازین خواهد پس
ببیند که نواب ٹونک در رساله خود مسلم داشته است که لفظ سن در همین حدیث در فقره من سن سنة سیئة بمعنی ابتدع آمده است
و همچنان ثابت است از رساله اقوال الحق صدیق حسن پس وای بر انحضرات که قطع نظر از کتب دینیه رسالهای هندیه و فارسیه که خود
جمع مینمایند و هم کان لم یکن تصور میفرمایند **قوله** در ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن احتمال است که معهود از مسلمون صحابه
کرام الخ **اقول** اختراع خصوصیت این احتمال مخالف فهم اہل کمال صاحب اتباع میت چه علماء ربانی کمال استدلال بان در اموریکه از صحابه
کرام منقول نیستند میفرمایند و اینقول را از حدیث شریف بدیگر روایات علی الاطلاق بدون خصوص این سیاق نقل مینمایند قطع نظر از انکه از
ما سبق ظاهر است در اینجا نیز عبارت دیگر باید شنید شاه ولی الله صاحب دہلوی در کتاب همعات گفته اند سوم آنکه انچه شارع بدان امر فرموده و بران
تحریص فرموده دو چیز است یکی ذکر دیگر فکر و مراد از ذکر ذکر زبانی است و جهر و خفیه که در حدیث مذکور میشود هر دو قسم
زبانی اند و چون نقل مبتدیان از ذکر زبانی بفکر خالص دشوار میشد مشائخ ذکر قلبی را که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ
است کما لا یخفی استنباط کرده اند و قال النبی صلعم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقا الخ
علامه طحطاوی نوشته سئل العلامة محمد بن البرهنوشی عن حکم الترقیة فقال انها بدعة حسنة استحسنها المسلمون و قال صلعم
ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ در بر جندی فرموده قال العرف ایضا حجة بالنص قال عم ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن
الخ **قوله** استدلال بدین اثر بر استحباب و استحسان محدثاتیکه مختلف فیما بین العلماء و المسلمین بوده باشد و منصوص از مجتهدین
امت نباشد بوجوه باطل است الخ **اقول** مستندین صاحب رساله بر استحباب امریکه مخالف و مزاحم شرع نباشد با وجود عدم
ثبوت اجماع و تنصیص مجتهدین سابقین بجهت استحسان چندی از علماء دین استدلال بدین اثر فرموده اند از انجمله
ملا علی قاری در رساله اقتدا بالمخالف نوشته فهذا و الکان بدعة الا انها مستحسنة و قد روی عن ابن مسعود فهو ما راه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن **قوله** در صورت عدم عهد مراد از مسلمین در حدیث جمیع مسلمین باشند
زیرا که المسلمون جمع معرف بلام است و جمع معرف بلام مفید استغراق بود الخ **اقول** اولا در صورت عدم عهد محتمل است
که برای جنس بود چه لام برای جنس هم مستعمل باشد و ثانیا جنس افراد کامله که محققین علماء دین اند مراد توانند شد

و در صورت عدم وجه تعیین و امکان هر یک اختلاف است بعض اصولیین جنس را مقدم دارند و بعض استغراق را پس
از مسئلهٔ اختلافیه یک قول گرفته جزم به بطلان استدلال کار علما نمودن سفاهت است و ثانیاً در صورت استغراق هم
بلزوم بطلان استدلال جزم نتوان نمود پس ادعای آن لغو است چه بر تقدیر استغراق حسب معنی متبادر و شایع از حدیث
مذکور حسن هر مستحسن هر فرد از افراد مسلمین ثابت خواهد شد چه موافق مذهب منصور جمهور استغراق جمع مثل استغراق مفرد
برای هر یک فرد است شمول جمع محلی بنا بر مذهب حق از قسم شمول کلی است برای جزئیات و تعلیق حکم بجمع محلی موجب
ثبوت حکم را در کل فرد چنانچه محققین اصولیین تصریح فرموده اند در مسلم گفته و عموم الرجال باعتبار ان اللام یبطل معنی الجمعیة
کما هو الحق الخ مولانا نظام الدین علیه الرحمة در شرح فرموده یعنی انه اختلف فی ان الجمع المعرف بلام الاستغراق
هل هو باق علی جمعیته او لا فکثیرون من ارباب العربیة الی الثانی وهو الحق فقوله لا اتزوج النساء و لا اتزوج امرأة
بمعنی فیحنث [illegible] الشمول الکلی للجزئیات الخ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت آن حکم برای افراد جزئیه شرعاً و
عقلاً قطعاً صحیح است و اگر موافق مذهب سکاکی عموم جمع باعتبار هر جماعت جماعت گرفته شود تاهم در ثبوت حسن
مستحسنات جماعتی از ائمه دین مثل انعقاد مجلس ذکر شریف هیچگونه خللی لازم نیست آری اگر استعمال جمع محلی بلام استغراق
برای کل فرد فرد یا جماعة جماعة و شمول آن بطور شمول کلی برای جزئیات هر دو جایز نبود تا البته تعلیق حکم بآن موجب تعلیق
بهر یک نمیگردید و صاحب رساله را بدلیل مجرد معرف بودن جمع ادعای الزام و ابطال استدلال میرسید و از لیس فلیس
و چگونه جرات به الزام ابطال استدلال بجهت معرف بودن جمع و مفید بودن استغراق میتوان نمود که در کلام صحابه
کرام و دیگر ائمه عظام در صور جزئیه شرعیه استدلال بجمع معرف باللام و دیگر الفاظ عامه مستغرقه موجود در مسلم گفته و ایضاً
شاع و ذاع احتجاجهم سلفاً و خلفاً بالعمومات من غیر نکیر الخ مولانا در شرح فرموده یعنی ان القدماء من الصحابة بینهم
و المتاخرین و من بعدهم یحتجون فی الاحکام الشرعیة بالعمومات ای بالالفاظ الدالة علیها الخ باز در مسلم گفته و ذلک
کاحتجاج عمر رضه علی ابی بکر رضه فی قتال مانعی الزکاة بقوله امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فقرره و احتج بقوله
الا بحقها و ابی بکر رضه بقوله الائمة من قریش و بقوله انا معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه صدقة کذا فی الشرح
قوله و علم باتفاق جمیع مسلمین درین زمان متعذر است الخ **اقول** کلامی است نزیف مخالف تحقیقات جمهور سلف
اولاً مجرد معرف بودن جمع در هر صورت مستلزم و مقتضی اتفاق نیست تا استدلال بدون اثبات اجماع مجموع بالکل مشهود
نه اگر گفته آید امنا بما اوتی النبیون ایاه من عند الله مفاد متبادر از منقول ایمان و تصدیق بهر کتاب داده شده هر یکی از
نه آنکه در خطابات تصدیق چیزیکه تمام انبیا را داده شده باشد و آن کتاب واحد بر مجموع انبیا بالاتفاق نازل شده باشد مفاد
ایضاً اگر گفته آید ما ترکه الانبیاء فهو صدقة پس مفاد متبادر از منقول بسبب استعمال شایع همین است که متروکه هر نبی صدقة است
[illegible] استدلال بر صدقه بودن چیزیکه با اتفاق ترک کرده یک نبی [illegible] بالخصوص باشد نه [illegible] مجموع انبیا

و عدم جریان توریث دران قطعاً صحیح است نه آنکه چیزی که مال مجموع باشد جمیع انبیا باتفاق انرا گذاشته باشند فقط
همان صدقه هست تا استدلال به صورت جزئیه چیزیکه مال متروک یک نبی بالخصوص باشد نه متروکه جمیع باطل گردد و یا اگر
گفته آید ما رواه الصحابة فهو مقبول فان الصحابة عدول مفادش همینکه مروی هر صحابی مقبول است چه هریکی از ایشان عدل است نه آنکه
صرف آنچه جمیع صحابه بالاتفاق روایت نموده باشند مقبولیت آن و صرف عدالت مجموع ثابت باشد تا استدلال از مقبول
بر عدالت هر یک صحابی و قبول روایتش باطل گردد یا اگر گفته آید ما ملکه المسلمون فهو معصوم مفاد متبادر ازین همین است که
هر مال هر هر فرد از مسلمین معصوم است و استدلال ازان بر عصمت مال مخصوص هر یک مسلمان صحیح است باین طور هذا ملک المسلم و ما ملکه
المسلمون فهو معصوم نه آنکه چیزیکه مملوک مجموع مسلمین باتفاق باشد صرف همان معصوم است تا برین تقدیر استدلال مذکور باطل
شود یا اگر گفته آید ما استحسنه المسلمون فهو حسن مفاد متبادرش همین است که مستحسنات هر مسلم حسن اند نه آنکه صرف مستحسنات مجموع
مسلمین بالاتفاق من حیث المجموع حسن اند تا برین تقدیر استدلال باطل گردد و بالجمله مفاد متبادر حدیث مذکور را نیز
محلی بدون جمع حسب عرف عام شایع علم اتفاق مجموع ضروری و لازم نیست و اگر در جمع محلی بلام استغراق علم باتفاق مجموع
ضروری و لازم باشد اکثر استدلالات صحابه کرام و غیرهم باطل شوند بلکه در احکام مسایل شرعیه خللی عظیم لازم می آید
مثلا درین مسئله که تعظیم الکفار حرام مفادش همینکه تعظیم هر هر کافر حرام است پس در تعظیم یک کافر هم حکم حرمت ثابت خواهد شد
و استدلال بان درست است نه آنکه صرف تعظیم جمیع کفار بالاتفاق حرام باشد و سبب منشاء اشتباه صاحب رساله آنست که بحیثیت جمع
فرق در مفاد کل افرادی و مجموعی من حیث المجموع برای تحقق حکم جمع محلی باللام در صورت استغراق ثبوت حکم صرف برای مجموع
بالاتفاق در هر صورت و هر جا لازم و ضروری میداند و این قولیست مخالف صریح تحقیقات جمهور اهل اصول و منطق و عربیت
و مخالف استعمال اکثر شایع کتاب و سنت در مسلم الثبوت در بیان جمع قلت و کثرت نوشته فان المحلی منها للعموم مطلقا مولانا
در شرح فرموده ای یبطل عنها الجمعیة و یصیر کالمفرد العام المحلی باللام و کل الخ باز در مسلم نوشته استغراق الجمع لکل لا لفرد
و عند السکاکی و من تبعه استغراق المفرد اشمل لنا ما تقدم من الاستثناء والاجماع الخ مولانا در شرح فرموده ولنا علی المختار
الاجماع من الائمة الادبیة المنعقد منهم علی ان المفرد والجمع فی حالة الاستغراق سیان ولذلک تری صاحب الکشاف
فی کل ما وقع الجمع المحلی باللام فی الکتاب المجید یفسره بالغیره استغراق المفرد لقد استوفی فی فن البلاغة الخ باز در مسلم
در دلایل سکاکی و متبعینش نوشته وثانیا ان الحکم علی کل جماعة لا یستلزم الحکم علی کل فرد در جواب گفته قلنا یستلزم لغة
وان لم یستلزم عقلا علی ان الجمع المحلی عندنا لکل فرد الخ و هم در مسلم در مسئله قوله تعالی خذ من اموالهم صدقة لا یقتضی اخذ
من کل نوع نوشته وثالثا ان عموم الجمع لیس کعموم کل و ردیانه قول غریب ثم اختلف فی انه لکل جماعة او لکل فرد والحق …
ثانی علامه عصام در اطول نوشته و استغراق المفرد اشمل ای استغراق ما هو مفرد فی المعنی سواء کان مفردا فی اللفظ …
الجمع المحلی باللام الذی بطل عنه معنی الجمعیة اشمل من الجمع بحسب المعنی الخ و … و انما لم یتعرض فی بیان کون استغراق …

المفرد اشمل للمعرف باللام مع ان عقد البحث له لان استغراق الجمع المعرف باللام فی الاکثر لاحاطة کل فرد من الجنس لا لاحاطة
کل جمع جمع صرح بذلک ائمة الاصول و النحو و صرح بتفسیر کل جمع معرف باللام بکل فرد دون کل جماعة جماعة ائمة التفسیر کلهم
الخ و ہمدرانست ولانہ ای الاسم المستغرق بمعنی کل فرد لا لمجموع الافراد الخ و اہل منطق قاطبة الف لام استغراق را سور
محصوره کلیه نوشته اند و الف و لام استغراق را اگر معنی مجموع لازم باشد قضیه محصوره کلیه نخواهد بود و نیز اگر استغراق مشروط
باشد باتفاق جمیع و برای آن اجماع مجموع لازم و ضروری باشد تا عدم انتاج شکل اول لازم میگردد کما لا یخفی علی من طالع مختصرات
المنطق پس اتفاق جمیع و اجماع مجموع را در صورت عدم عہد برای جمع محلی باللام ضروری پنداشتن و بنا بران ادعا بطلان
استدلال علما دین نمودن و معنی کل فرد را بخیال بنا و ردن سفاہت است اما ثانیا پس بر تقدیر تسلیم شرط علم اتفاق جمیع
مسلمین تقیید باین که منصوص از مجتہدین است نباشد لغو است چه برین تقدیر امر که از مجتہدین است ہم منصوص باشد استدلال
باین اثر بر استحباب استحسان اینہم باطل خواهد گردید و الدلیل الدلیل و البیان البیان اما ثالثا پس از عبارت شرح حسامی سند
آوردن درست نیست چه این کلام را شارح حسامی در ذیل مذہب اہل ظواہر آورده که میگویند لا اجماع الا للصحابة قوله و مویده
استغراق است که در کتب اصول امثال این آثار در ادله حجیة اجماع در شمار ند الخ اقول اولا مجرد ثبوت استغراق چه ملازمت
دارد ببطلان استدلال فقہاء کرام و علماء اعلام ثانیا آوردن اہل اصول در ادله حجیت حقیت اجماع مستلزم آن نیست که در
حدیث مجموع من حیث المجموع بالخصوص مراد باشد بلکه بر تقدیر حسن بودن مستحسن جماعتی از علما اعلام ہم حسن بودن
مستحسنات مجموع افراد مجتہدین امت بدرجه اولی ثابت است پس ہم استدلال اہل اصول تام ہم استدلال فقہاء کرام و
دیگر علماء عظام قوله مراد از مسلمین در حدیث افراد کاملة الخ اقول اولا قبل ازین این حدیث را در صورت عہد محمول بر مجموع
صحابه و در صورت عدم عہد محمول بر اتفاق جمیع مسلمین و اجماع مجموع مجتہدین نموده و علم باتفاق جمیع را متعذر قرار داده
حالا در ہمان صفحه اینہمه را فراموش کرده بلا تدبر و حکم مینماید که مراد افراد کامله اند و ثانیا آنچه از شیخ علی قاری و معین صفی که استدلال نموده
مطابق ادعا او نیست چه در آن تخصیص مجتہدین نیست بلکه علماء کتاب و سنت و اعیان ایشان مذکور اند و اگر عبارت ملا علی قاری تمام
نقل از ماسبق مینمود بطلان جمله خرافات او در می نمود عبارت ملا علی قاری نیست و ما احسن فعل عمر بن عبد العزیز حیث جعل مکان سب اہل
البیت الصادر من بنی امیة فوق المنابر ہذه الایة الشریفة فی اخر الخطبة ان الله یامر بالعدل الایة فہذه ہی البدعة الحسنة بل السنة
المستحبة کما قال ابن مسعود فہو ما راه المسلمون حسنا فہو عند الله حسن المراد بالمسلمین زبدتہم و عمدتہم وہم العلماء بالکتاب و السنة الا العوام
المتبع الشبہة الخ پس ازین مقام ہم مراد بودن خصوص صحابه کرام ہم مراد بودن حصر اجماع تمام اہل اسلام باطل گردید و آنچه مراد ازین قول ما صدق آن بر ائمه
دین از علما معتمدین و فقہا و محدثین که استحسان عمل مولد فرموده اند مثل آفتاب ظاہر است و ثالثا اگر مراد بالتخصیص مجتہدا استقلالی
است مردود است کما سبق و یحیی اگر تخصیص نیست
پس مذہب طایفه ثبوت نرسیده در اثبات و در عبارت مجالس الابرار که عدم اعتداد کلام غیر مجتہد مذکور است در ہمان عبارت ہم استثنا منظور

پس آن مستحسنات زہاد و عباد غیر مجتہدین کہ ہیچگونہ مخالفت باصول و کتب معتبرہ نداشتہ باشند بلکہ داخل عمومات آنہا و موافق آنہا
باشند مدنظر عتداد آنہا از قول مجالس لازم نمیگردد و تا اسماعیلیہ را مفید باشد **قولہ** پس در صورت اختلاف تعارض لازم است الخ **اقول**
اولاً حکم بلزوم تعارض علی الاطلاق مبتنی است بر عدم فہم معنی لزوم چہ در صورتیکہ جماعتی از ائمہ دین امری را کہ ہیچگونہ مخالف
شریعت نباشد مستحسن داشتہ اند و در بسیاری از بلاد اسلام رایج گردیدہ و تا بمدتی یکدو کس از علماء بغیر اقامت دلیل قوی مخالفت
در حسن آن پیدا کردند پس در چنین صورت برای اثبات حسن قول مستحسنین و ابطال دعاوی مستقبحین استدلال بما راٰہ المسلمون حسنا فہو عند اللہ
حسن بر استحباب آن امر صحیح است و متعین مستقبحین را بر قبح آن امر کہ بموجب حدیث شریف از استحسان ائمہ دین حسن گردیدہ است استدلال
بما راٰہ المسلمون قبیحاً درست نیست چہ حکم ما راٰہ المسلمون حسنا در ان امور یست کہ قبح آن در شریعت ثابت نباشد و حکم ما راٰہ المسلمون
قبیحاً در آن امور یست کہ حسن آن از شریعت ثابت نگردیدہ باشد و حسن امر مذکور قبل از استقباح مستقبحین بدلیل حدیث
شریف مذکور ثابت گردیدہ است پس اینہا را استقباح آن جائز نبودہ است پس تعارض کجا لازم گردیدہ و ثانیاً بر تقدیر تسلیم
لزوم تعارض در بطلان استدلال باین اثر بر استحباب مستحسنات اختلافیہ تقیید منصوص نبودن از مجتہدین لغو است **قولہ**
احتجاج باحد المتعارضین بدون ترجیح جائز نیست الخ **اقول** در صورت تعارض ترجیح ہم حسب تصریح مستندین منکر رسالہ
موجود ملا علی قاری نوشتہ ومن المعلوم ان الاصل فی کل مسئلۃ ہو الصحۃ اما القول بالفساد او الکراہۃ فیحتاج الی دلیل الخ
علامہ شامی آوردہ ولیس الاحتیاط فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراہۃ الذین لا بد لہما من دلیل بل
فی الاباحۃ التی ہی الاصل الخ پس امریکہ داخل اطلاق مندوبات عامہ شرعیہ باشد و ہیچگونہ مخالفت و مزاحمت نداشتہ باشد
در ان ترویج خیر باشد البتہ استحسان آن راجح است بر استقباح **قولہ** علاوہ از محل نظر بودن شیخ عبد الحق از علماء راسخین الخ
اقول دیگران ہم این احتمال ذکر کردہ اند ملا علی قاری در شرح شفا نوشتہ علیکم بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین ای الخلفاء
الاربعۃ ومن سار سیرتہم الخ وقد تقدم **قولہ** نقل رسالہ ناصر فاکہانی در رد رسالہ سیوطی الخ **اقول** قطع نظر از آنکہ نام
ناصر مذکور ذکر نکردہ و وجود رسالہ مجہولہ اش از حوالہ کتب مشہورہ ثابت نگردیدہ تا معلوم میشد کہ ناصر مذکور لیاقت ذکر بمقابلہ
سیوطی و ناصرین سیوطی درین مسئلہ مثل ملا علی قاری وغیرہ نزد اہل علم و انصاف دارد یا نہ اما آنچہ صاحب رسالہ از ناصر مذکور
نقل کردہ انکان اصل المولد ہذا فہو غیر ثابت بواحد من الادلۃ الشرعیۃ التی علیہا مدار الشرع وما احدث بعد عہد رسول اللہ
صلعم وکان کذلک فہو من البدعۃ السیئۃ التی یعاقب بہا صاحبہا لا من البدع الحسنۃ التی یثاب علیہا کما نص علیہ العلماء الخ
حالانکہ اینکہ مرادش از عدم ثبوت چیست اگر مراد عدم ثبوت بوجہ مخصوص است پس این مقولہ و حوالہ باطل است چہ علماء تنصیص
فرمودہ اند کہ چیزیکہ تحت عمومات مندوبات شرعیہ مندرج باشد و مزاحم امور محدودہ شارع نباشد حسن است اگرچہ بوجہ
مخصوص منقول ثابت نباشد مقتدای احناف در مائۃ المسائل آوردہ قال الجزری فی النہایۃ البدعۃ بدعتان بدعۃ ہدی
وبدعۃ ضلالۃ فما کان فی خلاف ما امر اللہ بہ ورسولہ فہو فی حیز الذم والانکار وما کان واقعاً تحت عموم ما ندب اللہ الیہ وحض علیہ

او رسوله فهو فی حیز المدح انتهی و اگر عدم تبرأت بمعنی خروج از عموم مندوبات شرعیه و عدم اندراج و مخالفت و مزاحمت آن
مراد است پس البته علمار کرام تنصیص بر بدعت سیئه بودن بچه امر فرموده اند اما برین تقدیر یا اصل مولد را غیر ثابت باین معنی و مستحق
عقاب قرار دادن کمال غوایت است کسانیکه مستحق عقاب بودن بدعت سیئه تنصیص کرده اند محققین همان کسان اند ائمه دین
و علماء کاملین حسن بودن عمل مولد و اندراج آن تحت عموم مندوبات شرعیه ثابت فرموده اند **قوله** پس فرمایش سیوطی بحساب تقسیم
بدعت محل نزاع نبود الخ **اقول** کاش برین اقرار هم قایم میگردید که از همین لفظ بطلان خرافات اسماعیلیه حسب قول شان ثبوت میرسید
اما مهذا ابا کانه میگوید لیکن قابل نزاع عدم عمل مولد از بدعات حسنه است الخ ازین قول به ثبوت رسید که صاحب رساله نفس
دیوانه است هرگاه به تقسیم بدعت بطور حافظ سیوطی و ملا علی قاری و علامه ابن حجر مکی و غیرهم بلا نزاع اقرار و تسلیم میسازد
پس باوجود صدق معنی بدعت حسنه حسب تعریف و تقسیم شان بر عمل مذکور و باوجود تصریح شان بهمه این امور چرا منازعت و مخالفت
آن ائمه دین می پردازد و مجوزین این عمل از فقها و محدثین گو در مجتهدین بالاستقلال معدود نباشند اما اینجا چه حاجت به اجتهاد
استقلالی است شامی در رد المحتار گفته الالحاق بما ورد فیه النص فی العلة التی فیها اخذ من النص ایضاً الخ و تفصیل آن در
سابق مذکور شد و هرگاه که استحباب عبادات صوم در یوم الاثنین بقصد شکر ولادت بجهت بودن یوم الاثنین زمان ولادت
باقرار مستندین صاحب رساله از ائمه دین نصاً منقول است الحاق ربیع الاول بیوم الاثنین و الحاق سایر قربات و عبادات
بعبادت صوم بهمان نیت که علت بودنش از نص باقرار ائمه دین از مستندین صاحب رساله است محتاج منصب اجتهاد استقلالی نیست و حکم
بدعت حسنه بعد تسلیم تقسیم حسب اقرار صاحب مائة المسائل غیر محدود است و موقوف بر زمانه مجتهدین سابقین نیست **قوله** اما تداعی و
اجتماعی مردم برای خواندن یا شنیدن قصه ولادت کسی الخ **اقول** درین مقام حال تعریض و بی ادبی دیدنی است که چسان هیچ کلمات
درین مبحث بر زبان می آرد و مطلق خوف خدا نمیدارد اجتماع اهل اسلام برای استماع ارهاصات و ذکر معجزات وقت ولادت حضرت
سرور انام علیه الصلوة والسلام که فرد مجالس اذکار نبی است و ذکر آنحضرت افضل از عبادت صوم نفل است پس هیچو ذکر شریف را بلفظ
شنیدن و تقبیح اجتماع مردم برای شنیدن قصه ولادت کسی تعبیر کردن آبروی ایمان خود بر یوردن است صاحب مائة المسائل هم بودن ذکر ولادت
خیر البشر موجب فرحت و سرور و مشروعیت اجتماع برای آن اقرار بتصریح نموده است **قوله** و تعیین عبادات مانند اعداد رکعات و نصب
الزکوة و مقادیر حدود و کفارات عقل را قدرتی و اختیاری نیست پس تعیین صوم الی قوله معدول از قیاس بود الخ **اقول** ان تعیین
که در ای اهتمام بجالس ماه ایام ولادت با برکت ع الکا فضل مجالس اذکار با انوار گاهی در فن منطق و گاهی در فن اصول دیده اند و از
ترکیب میراند اما معنی کیف نمیدانند و مسلم آورده فصل فی الشرایط للقیاس منها الحکم الاصل ان یکون معقول المعنی بحالی العموم فرمود
ای ما یدرک علیها الا کا عداد الرکعات و مقادیر الزکوة الخ و تحریر فرموده فصل فی الشروط منها الحکم الاصل ان لا یکون معدولا عن
سنن القیاس ای یعقل معناه و هو بمعنی الاخر اما لم یعقل کاعداد الرکعات و الاطوفة و مقادیر الزکوة الخ پس هرگاه که علت صوم آفتاب
نیو بینی بودن از زمان ولادت و تقسیم شکران نعمت باداء عبادات حضرت رب العزت با طها ائمه دین باقرار مستندین صاحب رساله

به تخصیص حضرت شارع کردن معلوم عقل است و همان امر در ربیع الاول مجالس فرح کار حضرت خیر البشر صلعم باقرار مستندین صاحب رساله
موجود است آنچه صوم اثنین با سعد ول از قیاس گفتن و در سلک امثله اعداد رکعات وغیره سفتن کلامی است ناتمام و خیالی است خام بعض سفهاء
که تعبدی بودن مجرد اصل صوم پیش می آرند و این را مانع استحباب آن دیگر عبادات بقصد ادای شکر این نعمت می پندارند پس این هم جهالتی
بیش نیست تعبدی بودن کدام امری مستلزم آن نیست که علی الاطلاق در هیچ امر در هیچ مقام با وجود ظهور تعلیل و وجود علت قیاس ممنوع
باشد در مختصرات کتب فقهیه مثل شرح منیة المصلی وغیره باید دید که لزوم صلوة تطوع و صوم تطوع را بقیاس حج و عمره ثابت کرده
نموده اند حالانکه اصل حج و عمره تعبدی محض بوده اند **قوله** تکرار ادای شکر نعمت بعد انقضاء مدت کثیره از زمان حصول الی
قوله منافی عقل خارج از شئونات و وهم است الخ **اقول** اولاً این دعوی مصادره علی المطلوب است و ثانیاً درین مقام تصریح است بر
بیانیه خود چیزیکه حضرت شارع کامل عقل عقلا اولین و آخرین بودند بران عمل نمودند و تعلیل آن بیان فرمودند انرا از شئونات
و وهم و بی دلیل محض قرار دادن خط بر عقل خود کشیدن است **قوله** شاه مذکور از احداث این عمل شنیع بزعم اینکه من سن سنة سیئة
خود را محرز سیئات ساختن الخ **اقول** اولاً باید دید که درین مقام احداث را داخل من سن میگردانند و آنچه در ما سبق خود
گفته بود همه را فراموش کرد و ثانیاً جواب این همه تطویل لا طائل سابق باید دید **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول
سلمنا عدم لزوم نفی الوجود من نفی العلم الخ **اقول** هرگاه که لازم نبودن نفی وجود از نفی علم تسلیم کرده چگونه مفرت بغا کهای
نخواهد رسید چه اثبات حرمت و کراهت هم حکمی است از احکام شرع پس از مجرد عدم علم اصل خاص برای امریکه در عمومات مندوبه شرعیه
مندرج و داخل باشد هیچگونه مزاحمت و مخالفت حدود دین دران نباشد جزم به هیچ حکم نتوان نمود بلکه موافق تحقیق مستندین
صاحب رساله اگر این حکم را افترا بر او تعالی گویند درست است کما لا یخفی **قوله** ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول اما الاصلان
الاذان استخرجهما هو و ابن حجر فلیسا باصلین لان الاصل ما نص علیه مجتهد من مجتهدی الامة الخ **اقول** سابق ازین از اقوال
مستندین صاحب رساله ثابت گردیده که برای استحسان بدعات حسنه که مدار آن بر اندراج تحت عمومات مندوبات دینیه و عدم
مزاحمت و مخالفت حدود شرعیه است منصب اجتهاد یا تنصیص مجتهدین سابقین ضروری نیست حالا درینجا سند دیگر باید شنید
مولوی خرم علی اسماعیلی در ترجمه قول الجمیل شاه ولی الله صاحب دهلوی از شاه عبد العزیز صاحب علیهما الرحمة در بحث آستین
انداختن در گلو وقت دعا که از بعض مشایخ منقول است می آرد مولانا نے فرمایا کہ بعض نادانوں نے اعتراض کیا ہے کہ آستین
گردن میں ڈالنا کیونکہ جائز ہوگا حالانکہ ادعیہ ماثورہ میں یہ ثابت نہیں ہم جواب دیتے ہیں کہ قلب ردا یعنی چادر کا الٹنا
جیسے نماز استسقا میں رسول علیہ السلام سے ثابت ہے تا حال عالم کا بدل جاوے تو اسیطرح آستین گردن میں ڈالنا
اظہار کیواسطے یعنی تضرع کے یا واسطے گرفتن حال کے حصول مقصود سے کیونکر ناجائز ہوگا الخ بالجملہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصه
مشترط عدم مزاحمت اکابر علماء دین از عهد مجتهدین تا شاه ولی الله صاحب و شاه عبد العزیز صاحب بلکه تا صاحب اربعین با وجود
عدم ماثوریت آن امور بخصوصها از تنصیص مجتهدین سابقین نبوده آمده اند اگرچه موافق اسماعیلیه علما را اعلام ائمه سلف

گمراه باشند واز عجایب هفوات است انچه درینمقام برای ابطال استدلال امام حافظ ابو الفضل ابن حجر وامام سیوطی بعبارت طویله لاطایله بر حاشیه رساله مرقوم است که خلاصه اش انکه استدلال ابن حجر بالحدیث مخدوش چه در حدیث مذکور این فقره هم موجود است فصامه موسی شکرا لله نحن نصومه فقال صلعم فنحن احق واولی بموسی منکم پس صوم آنحضرت صلعم برای موافقت حضرت موسی بود نه انکه ابتدای فعل این امر برای امن حضرت حق در یوم معین از ابدای نعمت وترتع نقمت از آنحضرت بظهور رسید کما هیه تعجب است که باوجود خدمت حدیث روایت صحیح بخاری ومسلم هم بنظرش نرسیده ونبینا کان ماموراً باتباع الانبیاء من قبله وحینئذ لاحجة فی الحدیث لمن جوز السرور من غیر تجدید النعم تمسکاً بصومه لان صومه کان لاتباعه موسی علیه السلام لا لاستبشاره بنجاته واغراق فرعون وقد غفل السیوطی وابن الحجر فی استدلالهما الخ ملخصاً **اقول** الله الله این چه بی مغزی است چه کم حوصلگی است از خواندن مشکوة شریف خود را محدث قرار دادن ودر پی گستاخی اکابر حافظان احادیث حضرت خیر الانام صلعم ومحققان دین واسلام افتادن خیالی است خام وسودای است تمام حافظ ابو الفضل ابن الحجر وامام سیوطی استدلال خود را بجا بر بودن صوم آنحضرت بمخالفت حضرت موسی علیه السلام مبتنی نموده اند تا از بودن الصوم بجهت موافقت استدلال شان مخدوش گردیده وطعن برشان باینکه حدیث بخاری ومسلم هم بنظر ایشان نرسیده صحیح گردیده حالا بشنو که هرگاه حضرت موسی علیه السلام در یوم معین بشکریه نعمت واستبشار عبادت صوم برای او تعالی بجا آورده اند وآنحضرت صلعم در مثل آن روز که فاصله صدها سال داشت بی تجدد نعمت اداء شکران نعمت سابقه که در مثل آن روز شده بود بموافقت حضرت موسی علیه السلام فرموده اند اصل مقصود حافظ ابن حجر وغیره به ثبوت رسید واستبعاد منکران مردود گردید وان امر اعنی بودن صوم آنحضرت برای اداء شکر نعمتی که در آن روز حق تعالی بر حضرت موسی علیه السلام نازل فرموده بود واعاده آن شکر بموافقت حضرت موسی علیه السلام ثبوت آن صرف از کلام حافظ ابن حجر وامام سیوطی نیست بلکه دیگر ائمه هم تصریح فرموده اند علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال امام الطحاوی بعد ان روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انما صامه شکراً لله عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض وفیه بحث لانه لقائل ان یقول لانسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صلعم صامه شکراً لله لاینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ **قوله** نا قلاً عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول هذا المحدث لما لم یوجد له اصل فی کتاب ولا سنة ولا اثر ولا اجماع کان مخالفاً لها ورد الهالک الخ **اقول** قطع نظر از تنصیص علماء کرام در بیان کفایت ثبوت اصل عام وعدم مزاحمت که از سابق ظاهر است قول امام شافعی در بیان بدعت مذمومه باین طور که چیزیکه محدث باشد ومخالف کتاب باشد یا مخالف سنت یا مخالف اجماع صریح است در انکه مراد از مخالفت مزاحمت یکی ازینها است نه صرف عدم وجود اصل مخصوص چه برین تقدیر امریکه اصل مخصوص برای آن در کتاب موجود نباشد اما در سنت باشد انرا مخالف کتاب گویند وامریکه وجود اصل مخصوص برای آن در کتاب وسنت نباشد اما در اجماع واثر باشد انرا مخالف کتاب وسنت گویند العجب که صاحب رساله مذکوره بمعنی حرف اذ نرسیده

و عمل مولد را مخالف کتاب و سنت و اثر و اجماع گردانیده **قوله** لا احسن اظهار الفرح بولادته صلی الله علیه وسلم بعد وفاته
فی هذا الشهر الخ **اقول** منشاء اینهمه اعتراضات واهیه جهالت است از مضامین احادیث صریحه صحیحه حضرت
سید المرسلین که ائمه دین استحسان مجلس ذکر مبارک و ادای انواع عبادت شکر نعمت در ایام ولادت از ان
به تنصیص و تعلیل حضرت شارع اخذ نموده اند مخفی نماند که یوم الاثنین بتصریح حضرت شارع همچنانکه یوم ولادت آن سرور است
همچنان یوم وفات است معهذا ادای عبادت صوم برای تادیه شکر نعمت مشروع است و اظهار جزع و حزن در نیاحت و رثا
غیر مشروع باقی ماند لحوق اصل حزن از حصول مفارقت و محرومی شرف زیارت پس این مزاحم حسن ادای شکران نعمت نیست
افسوس که صاحب رساله هذا قول ملا ته المسائل یاد نیامد ورنه قول ناصر مجهول بر زبان نمی آورد افسوس بر افسوس آنکه ناصر را
مقوله علامه ابن حاج منصور بخیال نگذشت قصد نصرت ابن حاج نمود و بر امام سیوطی اعتراض کردن جمیع مریا لتنا قضین است
قوله ناقلا عن الرسالة المجهولة للناصر المجهول لابن الحاج بل حاصله ذم عمل المولود بان اللایق بهذا الزمان هو زیادة العبادات
والخیرات الخ **اقول** علامه ابن حاج در شروع کلام فرموده و کان یجب ان یزاد فیه من العبادة والخیر شکرا علی ما اولانا
من هذه النعمة العظیمة وان کان النبی علیه السلام لم یزد فیه علی غیره من الشهور شیئا الی آخره و بعد ازان گفته فتشریف هذا الیوم متضمن
لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام الخ و بعد ازان فرموده الا تری ان صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه
صلعم ولد فیه فعلی هذا ینبغی انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللایق به اتباعا له صلعم
فی کونه یخص الاوقات الفاضلة الخ و بعد ازان فرموده فعلی هذا تعظیم هذا الشهر الشریف انما یکون بزیادة الاعمال الزاکیات
فیه والصدقات وغیر ذلک من القربات الخ حالا باید فهمید که کسیکه به نصرت علامه ابن حاج دم زند اگر موافقت علامه ابن
حاج باستحباب زیادت خیرات و عبادات در خصوص ماه ربیع الاول شریف بجهت شکر نعمت عظیمه سابقه با وجود عدم زیادت
آنحضرت صلعم و نیز باستحقاق این ماه مبارک تشریف و تخصیص و تعظیم را بجهت همان نعمت سابقه قایل باشد در نصورت او را
مخاصمت لفظی با امام سیوطی محض خطاست و اگر آنهمه را ضلالات و مخالف ادله شریعت میداند چنانچه از مقال ناصر مجهول
و ناصرین ناصر مذکور هویداست در نصورت نام نصرت بر زبان آوردن محض بیجا بلکه مخالف عقل و حیا است **قوله** لا تنافی فی الکلام
فانه حث فی الکلام المتقدم علی التطوع بالصوم والصلوة والتصدق علی الفقراء بدون جمع الناس و تذکره قصة المیلاد الخ
اقول زیاده کردن قیدی از طرف خود در کلام احدی و باز نسبت نمودن آن بدان سخت کذب و افترا است علامه ابن
حاج در کلام سابق که باستحباب زیادت خیرات و عبادات برای شکر حث نموده و قابل تعظیم ماه مبارک با عمال زاکیات و صدقات
و غیر ذلک من القربات گردیده هرگز آنرا مقید بقید بدون تذکره قصة المیلاد و قید بدون جمع الناس نموده و چگونه استحباب
قربات مقید باین قید میتواند شد حالانکه عموم قربات و خیرات مجالس وعظ و کار و محافل پر انوار و اجتماع اهل اسلام اشتماع
رواصات و فضایل خیر الانام را هم شامل است و همچنان است اهل اسلام برای تلاوت قران و تداعی برای شمول برکت دعا

وختم آن اما شرف مجالس ذکر خیر پس از انجمله آنکه روایت کرده مسلم لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة وغشیتهم الرحمة
ونزلت علیهم السکینة وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث صاحب ترجمه مشارق الانوار که از مستندین طائفه است گفته قران اور حدیث
پڑہنا خدا کا نام لینا لوگون کو وعظ ونصیحت کرنا درود او کلمہ پڑہنا یہ سب ذکر مین داخل ہی الخ ونیز مسلم روایت کرده عن ابی سعید
قال خرج معاویة علی حلقة فی المسجد فقال ما اجلسکم قالوا جلسنا نذکر الله قال آلله ما اجلسکم الا ذلک قالوا آلله ما اجلسنا
غیره قال انی لم استحلفکم تهمة لکم وما کان احد بمنزلتی من رسول الله صلعم اقل عنه حدیثا منی وان رسول الله صلعم خرج علی حلقة من
اصحابه فقال ما اجلسکم ههنا قالوا جلسنا نذکر الله ونحمده علی ما هدانا للاسلام ومن به علینا قال آلله ما اجلسکم الا ذلک قالوا آلله
ما اجلسنا الا ذلک قال اما انی لم استحلفکم تهمة لکم ولکنه اتانی جبرئیل فاخبرنی ان الله یباهی بکم الملائکة الحدیث ونیز مسلم روایت
کرده ان لله ملائکة سیارة یبتغون مجالس الذکر فاذا وجدوا مجلسا فیه ذکر قعدوا معهم وحف بعضهم بعضا باجنحتهم الحدیث
ودر دلائل الخیرات آورده ما من مجلس یصلی فیه علی محمد صلعم الا قامت منه رائحة طیبة حتی یبلغ عنان السماء فتقول الملائکة
هذا مجلس صلی فیه علی محمد صلعم اما اجتماع اهل اسلام برای تلاوت قران وحصول برکت ختم آن پس از انجمله آنکه مسلم روایت
کرده ما اجتمع قوم فی بیت من بیوت الله یتلون کتاب الله ویتدارسونه بینهم الا نزلت علیهم السکینة والرحمة وحفتهم الملائکة
وذکرهم الله فیمن عنده الحدیث وملا علی قاری در شرح عین العلم آورده وعن الحاکم بن عتبة قال کان مجاهد وابن ابی لبابه ونفر
یعرضون المصاحف فلما کان الیوم الذی ارادوا ان یختموا ارسلوا الی والی سلمة بن کهیل فقالوا انا کنا نعرض المصاحف
فاردنا نختم الیوم فاحببنا ان تشهدنا فانه کان یقال اذا ختم القرآن نزلت الرحمة عند خاتمته رواه ابو شیبة فی مصنفه
ابوبکر بن داود فی کتاب المصاحف بسند صحیح الخ بالجمله انکار بودن این امور از قربات وخیرات انکار احادیث و آثار است در خصوص
در کلام لاحق ابن حاج تفرقه ما بین الصلوة والتصدق وما بین جمع ناس وذکر حال میلاد منیف بنیاد آنحضرت صلعم نموده صریح
بکلام سابق مناقضت ثابت کرده است همچنانکه تطوع صلوة وتصدق برای شکر نعمت عظیمه وتعظیم خصوص شهر مبارک از
قربات است همچنان اجتماع اهل اسلام برای قرارت قران واستماع ذکر آنحضرت صلعم از اعمال زاکیات است وهمچنان است دعوت
اهل اسلام وایصال ثواب الطعام بالجمله فرحت ولادت بابرکت واظهار سرور بذکر ظهور آن نعمت واجتماع برای ذکر شریف
داخل اصول شریعت است که صاحب مائة المسائل هم اقرار بدان نموده است پس از نیت مولد اگر صرف همین قصد شکر نعمت عظیمه
وتعظیم ماه مبارک بدینجهت واداء انواع عبادت مراد است بوتش نیت صالح در هر دو برابر است هیچگونه فرقی نیست واگر معنی دیگر
مراد باشد تا ناصرین آن معنی مع وجه قبح آن بیان نمایند که تفتیش نموده آید اما انچه این ناصر مجهول نیت مولد را بتذکره
وقصه میلاد آنحضرت صلعم تفسیر نموده اولا که آنرا تفسیر لفظ نیت قرار دادن غیر مقبول است دوم این ذکر شریف واجتماع برای
برای تملث ازان مناط قبح قرار دادن وجه خاص برای قبح آن بیان نمودن محض فضول نا معقول است اگر ناصرین ناصر مذکور
حالا برای اثبات قبح ذکر شریف واجتماع اهل اسلام برای استماع اخبار صادقه فضائل حضرت خیر الانام صلی الله تعالی علیه وعلی آله

و اصحابه احبابه و سلم باز شبهه قدیمه عدم نقل این عمل از آنحضرت صلعم بنا بر مذهب عامه طایفه اسماعیلیه یا عدم نقل از قرون ثلثه
بنا بر مذهب بعض طایفه مذبذبین پیش کنند تا اولا تعلیم خصوص ماه مبارک و استحباب یا دادت خیرات و اعمال اکیات از صدقات
و غیر ذلک من القربات بجهت شکر نعمت عظیمه یا بقه درین زمان از فعل آنحضرت یا از قرون ثلثه نقل نمایند و ثانیاً دلیل ندرتاً بر
اجتماع اهل اسلام برای استماع ذکر حضرت خیر الانام صلعم و دعوت اهل اسلام در اعمال اکیات و افعال قربات از ما خواهند
ولی این امر دعوی نصرت علامه ممدوح نمودن قابل بحث و التفات اهل علم نیست **قوله** همین سخاوی در توهین شیخ عربی الخ
اقول کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن من غیر اهل حقایق کما حقها ندانستند بدین جهت چندی از علماء کرام حمل
بر معانی لغویه ظاهریه نموده اعتراضات وارد فرموده اند اما جهابذه محققین که بر مصطلحات و مراد آن علم مفصلا واقف شدند
کتب و رسایل کثیره در دفع اعتراضات تصنیف نمودند بلکه بسیاری از منکرین بعد تحقیق مقصد از انکار رجوع فرموده اند
و نیز باید دانست که در بسیاری از مواضع کتب شیخ بر خلاف نسخ صحیحه تحریفات هم واقع گردیده منتشر شده اند کسانیکه بران
مطلع نشدند و آن کلمات محرفه را مخالف شرع شریف دیدند رد آن فرمودند پس همه اینها معذور بلکه ماجور اند و شواهد این همه
از کبار معتمدین و مستندین صاحب رساله نقل خواهم نمود درین صورت اگر امام سخاوی یا امام جزری یا دیگر کسی از علماء کرام
در انکار افتاده بر تقدیر صدق روایت و صحت نقل نیز الزام آن صاحب اشباع الکلام را نتوان داد چه این اکابر از
ائمه مستندین علوم ظاهریه فقه و حدیث هستند نه ائمه علم حقایق اگر کلام شان درین باب بجهت عدم اطلاع بر مصطلحات
آن علم از کلام دیگر محققین و اقتضین مرجح دانسته آید لازم نیست که در مسایل فقه و حدیث هم استناد با قوال شان مردود باشد
و نسبت ایشان نسبت استحسان ضلالت نموده آید و از همین مقام واضح گردیده فساد آنچه در صفحه هفتاد و هفت از انکار
امام ابن جوزی بر صوفیه کرام صاحب اشباع را الزام غیر لازم داده حالانکه چندی از شواهد آنچه در سبق گفتم باید شنید در درمختار
از علامه مفتی ابو السعود در بیان حال فصوص الحکم آورده نعم فیه کلمات تباین الشریعة و تکلف بعض المتصلفین لارجاعها الی الشرع
لکنا تیقنا ان بعض الیهود افتراها علی الشیخ قدس سره الخ علامه طحطاوی گفته قال بعض العارفین بعد ما اثنی علی الشیخ
بجمیل اوصافه غیر انه وقع له فی بعض کتبه کلمات کثیرة اشکلت ظواهرها فکانت سبباً لاعراض کثیر ممن لا یحسن الظن به و لم
یئولوا کما قال غیرهم من الجهابذة المحققین ان ما اوهمته تلک الظواهر لیس مرادا و انما المراد امور اصطلح علیها متأخروا اهل
الطریق الخ امام نابلسی در مطالب فیه آورده و فی طبقات الشعرانی اجمع المحققون من اهل الله تعالی علی جلالته فی
سائر العلوم و ما انکر علیه منکر الا لدقة فهم کلامه لا غیر فانکروا علی من یطالع کلامه من غیر سلوک طریق الریاضة و قد ترجمه
شیخ صفی الدین بن ابی منصور و غیره بالولایة الکبری و لقبه الشیخ ابو مدین سلطان العارفین و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام
ینکر علیه کثیراً فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی و عرف احوال القوم صار یترجمه بالولایة القطبیة الخ ملخصاً شعرانی در کتاب
الیواقیت و الجواهر آورده کان رضی الله تعالی عنه مقیدا بالکتاب و السنة و یقول کل من رمی میزان الشریعة من یده

هلک و جمیع ما لم یفهمه الناس من کلامه انما هو لعلو مراتبه و جمیع ما عارض من کلامه الشریعة فهو وسوس علیه کما اخبرنی بذلک الشیخ ابو طاهر
المغربی نزیل المدینة المنورة ثم اخرج لی نسخة الفتوحات التی قابلها علی نسخة الشیخ التی بخطه فلم ار فیها شیئا مما کنت توقفت
فیه و حذفته حین اختصرت الفتوحات الخ و هدر انست اما من اثنی علی الشیخ رحمه الله تعالی من العلماء فقد کان الشیخ مجد الدین الفیروزآبادی
یعتقده غایة الاعتقاد و ینکر علی من ینکر علی الشیخ و یقول لم یزل العلماء مکببین علی الاعتقاد فی الشیخ الی ان اراد الله تعالی ما
اراد من انتصاب شخص من الیمن اسمه جلال الدین بن الخیاط فکتب المسائل فی درج و ارسلها الی العلماء ببلاد الاسلام و قال هذه
عقاید محی الدین بن العربی و ذکر فیها عقاید زائغة و مسائل خارقة لاجماع المسلمین فکتب العلماء علی ذلک بحسب السؤال و شنعوا علی من
یعتقد ذلک و الشیخ من ذلک کله بمعزل قال الفیروزآبادی فلا ادری اوجد ابن الخیاط تلک المسائل فی کتاب مدسوس علی الشیخ
او فهمها هو من کلام الشیخ علی خلاف مراده الخ و هدر انست و ممن اثنی علیه ایضا الشیخ کمال الدین و کذلک الشیخ قطب الدین
الحموی و کذلک الشیخ قطب الشیرازی و ممن اثنی علیه ایضا الشیخ فخر الدین الرازی الخ و ممن اثنی علیه من مشایخنا الشیخ محمد
بن المغربی الشاذلی شیخ الجلال السیوطی الخ و هدر انست قال قد شرح کتاب الفصوص جماعة من الاعلام الشافعیة
و غیرهم منهم الشیخ بدر الدین بن جماعة الخ و هدر انست قال الفیروزآبادی و بالجملة فما انکر علی الشیخ الا بعض الفقهاء القبیح
الذین لا حظ لهم فی شرب المحققین اما جمهور العلماء الصوفیة فقد اقروا بانه امام اهل التحقیق و التوحید و انه فی العلوم الظاهرة
وحید الخ و هدر انست قال الشیخ سراج الدین المخزومی و قد بلغنا ان الشیخ تقی الدین تکلم فی شرحه للمنهاج فی حق الشیخ
بکلمة ثم استغفر الله بعد ذلک و ضرب علیها فمن وجدها فی بعض النسخ فلیضرب علیها الخ اگر تفحص نموده آید شواهد این مبحث
بکثرت توان یافت و نیست حاجتی بتطویل که کتب شاه ولی الله دهلوی از مناقب کمال شیخ و تحقیق و تصحیح اقوال وی مالامال است
و اگر صاحب رساله را برین هم تسلی نیاید به بیند که در رسایل مولوی حیدر علی تونکی اعلم علماء طایفه مدح شیخ و استناد باقوال
وی موجودست و شیخ را از کاملین و مخالفین او را از ناقصین شمرده **قوله** اکثر این رجال مجهول اند الخ **اقول** اگر نزد این
مجدی مجهول بجهت ناواقفی وی باشد مجهول اند مضایقه ندارد که حسب قول مستندین معتمدین او مثل صاحب سیرت شامی و
ملا علی قاری وغیرهما مستند اند و مقبول حیف است بحضرات که علماء متجرین سند از دستان بگیرند مجهول قرار یابند و صاحب
معتمد مصری و ناصر فاکهانی و صاحب شرعیة الهیة وغیرهم بلاتردد مستند و مقبول و حجت باشند **قوله** چنانچه در رسالهٔ مختصر
رد وحدت وجود نوشته الخ **اقول** مسئله وحدت وجود از ادق دقایق علم حقایق است اگر حضرت ملا علی قاری یا دیگری
از مستندین متجرین علوم فقه وغیره بجهت عدم التفات مصطلحات آن بمراد آن مسئله و دیگر مسائل حقایق نرسیده بر صوفیه
کرام اعتراض نمایند مضایقه ندارد که دیگر محققان فن از زمان شیخ تا شاه ولی الله دهلوی و شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
صاحب وغیرهم فتاوی و رسائل مستقله مثل مکتوب مدنی و رسایل رفع الباطل وغیره درین باب تصنیف کرده حقیقت حقیقت این
مسئله باثبات رسانیده اند و شبهات لزوم اتحاد و حلول که ناواقفان الزام بآن داده اند رفع گردانیده اند صاحب رساله

باید که تنبیه السفیه و سیف المسلول وغیره رد روافض که معروف و مروج اند مطالعه نماید قطع نظر ازا ینهمه عدم اطلاع بر علی قاری وغیره از علماء کرام بر حقیقت مسئله فن حقایق مستلزم آن نیست که تحقیقات آن محققین در باب احکام فقهیه و حدیثیه هم قابل استناد نمانند و مردود باشند و نسبت ضلالت بآن ائمه نموده آید که لکل فن رجال **قوله** قسطلانی الخ **اقول** سوم رفع جلبه اوهام از ماسبق باید دریافت استحسان فرمودن امام قسطلانی عمل مولد را و تقسیم بدعت بطرف حسنه و سیئه از همان مواهب لدنی ثابت است که بیخ دین اسماعیلیه میکند **قوله** بیان حاصل روایت ترمذی به عطف دفع مطاعن بربیان مفاخر خالی از تحریف نیست زیراکه در روایت ترمذی شک راوی است در تعیین یکی ازین نه جمع هر دو الخ **اقول** منشاء این بیان درازی نیست مگر جهل از معانی الفاظ چه بر تقدیر روایت نافع هم ذکر مدائح و مفاخر آنجناب ازان روایت مخالفت نمیدارد حضرت محدث دهلوی در مدارج النبوة فرموده و آنحضرت مینهاد برای حسان منبر در مسجد که می ایستاد بر آن مدح آنحضرت و هجو دشمنان وی فرمود آنحضرت ان الله یؤید حسانا بروح القدس مادام ینافح عن رسول الله و در روایتی یفاخر الخ **قوله** ثبوت قیام برای تعظیم الی قوله غلط است الخ **اقول** منشاء همه کذب صریح و قول باطل باعث همه تطویل لاطائل نیست مگر چهار امر اول جهل از روایات مستنده فقهاء و محدثین دوم بیخبری از تحقیق و تطبیق محققین سوم نقل اقوال مخالف جماهیر ائمه عظام از محدثین و فقهاء کرام چهارم تحریف و تلبیس در ذکر عبارات علماء کرام اما امر اول پس بدانکه امام نووی در اذکار بعد بیان مختار بودن استحباب قیام برای اکرام و احترام نوشته و علی هذا الذی اخترناه استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلک جزءا و ذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته و ذکرت فیه ما خالفها و اوضحت الجواب عنه فمن اشکل علیه شیء من ذلک و رغب فی مطالعة ذلک الجزء رجوت ان یزول اشکاله انشاء الله تعالی علامه خفاجی در شرح شفا فرموده کان صلعم یکرم من یدخل علیه بالقیام له و بلا طفة الی آخره و قاضی عیاض علیه الرحمه در شفا فرموده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله صلعم کان جالسا یوما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله تعالی فاجلسه بین یدیه الخ علامه خفاجی در شرح بذیل این حدیث شریف فرموده و فیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم خلافا لمن قال انه مکروه مطلقا الخ در تفسیر عزیزی در آخر سوره واللیل آورده که حضرت ابوبکر بعد تشریف آوردن دلیل آنحضرت صلعم برخاستند و برپیشانی ایشان بوسه دادند الخ اما امر ثانی پس بدانکه شاه ولی الله دهلوی در حجت بالغه بعد ذکر ورود احادیث مختلفه نوشته و عندی لا اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من ابرهم ان یقوم الخدام بین ایدی ساداتهم و هو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یلحق بحیاتهم الشرک فنهوا عنه والی هذا وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم و قوله علیه السلام من سره ان یتمثل له الرجال بین یدیه مثولا اذا انتصب قائما للخدمة اما اذا کان اهتزازا للاکرام او تطییبا لقلبه من غیر ان یتمثل فلا باس به الخ علامه خفاجی در شرح شفا بذیل حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم بعد ذکر اختلاف ... فرموده والاحسن ... الشیخ زکریا فی شرح الروض انه مستحب لاهل العلم والصلاح والحکام العدول ... بحیث

اذا خشی من ترکہ ضررا ویستحب لمن قدم من سفره لذوی الاحترام تکریما وبرا لهم ویدل علی ذلک قولہ صلعم للانصار لما قدم علیهم
سعد رضی قوموا الی سیدکم والمنهی عنہ انما هو ما کان علی سبیل الریاء والتکبر وحمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا وقدم راکبا
فامرهم صلعم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابتہ خلاف الظاهر کما مر وقد فعلہ صلعم وکان یقوم لفاطمة اذا جاءتہ وابناء ابنائهم
لیلا یظنوه سنة ویتخذوه عادة الخ وامام نووی در رسالۂ قیام ذیل حدیث من سره آورده واما الحدیث الثانی فقد ادعی
الناس فی الاحتجاج بہ والجواب عنہ من اوجہ الاصح والاولی ان معناه الصریح الظاهر منہ الزجر الاکید والوعید الشدید للانسان
ان یحب قیام الناس لہ ولیس فیہ تعرض للقیام بنهی ولا غیره وهذا متفق علیہ فالمنهی عنہ هو محبة القیام فاذا کان معنی الحدیث
ما ذکرنا فمدار التحریم علی المحبة فلا یصح الاحتجاج بهذا الحدیث الخ اما آنچہ صاحب رسالہ آورده کہ حضرت معاویہ رضی بحضرت
ابن زبیر رضی وحضرت ابن صفوان بطلاقت قیام حکم جلوس نموده اند وحدیث من سره روایت فرموده اند پس دلالت ندارد برآنکہ مجرد قیام
برای تعظیم واکرام حرام است بلکہ ظاهر آنست کہ حضرت معاویہ رضی بدین خیال حکم جلوس فرموده اند کہ مبادا حضرت شان را سرور
از قیام پیدا گردد ودر کتب احادیث خود قیام حضرت معاویہ رضی برای اهل شرف ثابت است امام ابو الفضل قاضی عیاض علیہ الرحمة در
شفا آورده وبلغ معاویة رضی ان کابس بن ربیعة یشبہ رسول الله صلعم فلما دخل علیہ من باب الدار قام عن سریره وتلقاه وقبل بین
عینیہ واقطعہ المرغاب لشبهہ صورة رسول الله صلعم علامہ خفاجی فرموده ای کل ما فعلہ معاویہ رضی من تعظیمہ المشابهتہ لہ الخ وهمچنان
از حضرت سفیان کہ یکی از رواة این حدیث اند قیام برای اکرام کرام ثابت است ملا علی قاری در مرقاة آورده وتا اخو سفیان
الثوری فاجتمع الیہ الناس لغرابتہ فجاء ابو حنیفة فقام الیہ سفیان واکرمہ واقعده مکانہ وقعد بین یدیہ ولما تفرق الناس
قال اصحاب سفیان رأیناک فعلت شیئا عجیبا قال هذا رجل من العلم بمکان فان لم اقم لعلمہ قمت لسنہ وان لم اقم لسنہ قمت لفقهہ وان لم اقم لفقهہ قمت
لورعہ الخ اما امر ثالث پس باید دانست کہ در حاشیۂ صحیح بخاری مطبوعہ مطبع مولوی احمد علی بذیل حدیث قوموا الی سیدکم آورده
فیہ استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی المجمع احتج بہ الجماهیر لاکرام اهل الفضل بالقیام اذا اقبلوا اما القیام المنهی عنہ
فانما هو فیمن یقوموا علیہ وهو جالس قیاما طول جلوسہ انتهی مختصرا قال النووی هذا القیام للقادم من اهل الفضل مستحب ولیس
بمنهی عنہ کما نوهنا الی آخره ودر غنیة المستملی گفتہ لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ ودر در مختار
فرموده وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیۂ نوشتہ
ای ان کان ممن یستحق التعظیم وقال فی القنیة قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیہ تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیء تعظیما لا یکره
اذا کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینہ انما المکروه محبة القیام لمن قام لہ الخ قاضیخان فرموده
قوم یقرؤن القرآن من المصحف او یقرأ الرجل الواحد فدخل علیهم احد من الاجلة والاشراف فقام القاری لاجلہ قالوا ان
دخل علیہ عالم او ابوه او استاذه جاز لہ ان یقوم لاجلہ وما سوی ذلک لا یجوز الخ وهمچنان است در عالمگیری اما امر رابع پس اینکہ جملہ
تبیناً انکار نسبت ابو داود الی امام سیوطی آورده وتنازع فیہ طائفة الخ وعبارت ما سبق را ترک نموده حالانکہ از [illegible]

تصحیح سو کے نوازش علی امینت قوله قوموا الی سیدکم احتج المصنف البخاری ومسلم علی مشروعیة القیام قال مسلم لا اعلم فی قیام
الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا ونازعه فیه طائفة الخ وازانجمله آنکه گفته در مطالب المؤمنین نوشته حالانکه محدث دهلوی در لمعات
فرموده وفی مطالب المؤمنین لا یکره قیام الجالس لمن دخل علیه تعظیما والقیام لیس بمکروه لعینه وانما المکروه محبة القیام من الذی یقام
له فان لم یحب القیام وقام لا یکره الخ وازانجمله آنکه گفته شیخ ابو حامد غزالی در احیا نوشته القیام مکروه علی سبیل الاعظام
لا علی سبیل الاکرام الخ آوردن این عبارت خارج از بحث بی فهم مطالب محض تلبیس است چه کسانیکه قیام جائز و مستحب فرموده اند ایشان
هم موافق احیا نوشته اند امام نووی درمواکار نوشته واما اکرام الداخل بالقیام فالذی نختاره انه مستحب لمن کان فیه فضله الی قوله
ویکون هذا القیام للبر والاحترام لا للریاء والاعظام الخ وازهمین جا اینهم حسب اقرار کلام حجة الاسلام که بیانی سند خود آورده
بثبوت رسید که روایاتیکه از انها بحسب ظاهر نهی قیام مفهوم میگردد حسب اقرار مستدلین ازان نهی قیام تکریم واکرام ثابت نیست
وازانجمله آنکه گفته شیخ عبدالحق در لمعات شرح مشکوة نوشته الخ صرف بنقل بعض اکتفا نمودن ومذهب صحیح را که همان شیخ عبدالحق
درهمان مقام تحقیق فرموده مقرر کرده ترک نمودن تلبیس عظیم است وکید فخیم است شیخ محدث درهمان مقام بعد بیان احتجاج نوشته
والصحیح ان احترام اهل الفضل من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ وبعد ذکر حدیث من سره نوشته قالوا انما هذا
اذا طلب من احد اما لو لم یطلب ولم یتوقع ان یقوم له وقام احد من تلقاء نفسه طلبا للثواب فلم یکن علیه باس الخ ودربیان
حدیث حضرت انس گفته ما جاء فی حدیث انس من کراهته صلی الله علیه وآله وسلم فانما هی من جهة الاتحاد والموجب لرفع التکلف
والحشمة لا للنهی عنه وقال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شیء
صریح الخ **قوله** عدم ثبوت این نوع تعظیم الخ **اقول** حسب قول مستدلین صاحب رساله هرگز این امر موجب مخالفت ومثبت کراهت
نیست فضلا عن الحرمة وبرای استحباب آن اندراجش در عمومات تکریم واکرام حضرت خیر الانام صلعم وعدم مزاحمتش باموره محدوده شرعیه
کفایت میکند بلکه بجهت استحسان علماء الدین وعدم مخالفت شرعیه رواج وعادت حرمین طیبین وغیرهما از عامه بلاد اسلامیه اگر این
عمل را موافق تحقیق مستدلین صاحب رساله سنت گویند بجاست چنانچه حضرت امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت درادات جد فرموده
واین همه اگرچه بدعت است واز صحابه وتابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هرچه بدعت بود نشاید که بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم آن
است که مخالف سنتی بود اما حسن خلق ودل مردم شاد کردن در شرع محمود است وهر قومی را عادتی است و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق
ایشان بدخوئی بود ورسول الله صلعم فرمود خالقوا الناس باخلاقهم وچون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان
سنت بود الخ **قوله** مراد از مخالفت در تفسیر بدعت سیئة الخ **اقول** سابقا گذشته که انجا اسماعیلیه مراد میگیرند همین
فعلی را که بالخصوص هیئت کذائیه آن حضرت صلعم ادا آن نفرموده باشد مخالف سنت قرار میدهند وبرای اثبات این دعوی ذکر
هر رطب ویابس میکنند وامور را که مندرج در عمومات مندوبات اند وهیچگونه مزاحمت باموره محدوده شارع ندارند ضلالت
قرار داده علماء دین وائمه مسلمین را گمراه میگویند این ادعا محض فاسد وباطل است حالا شاهدی دیگر برای ابطال آن اعلام

باید شنید در صراط المستقیم گفته آنجناب صلعم در شب برات تنهائی اطلاع و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و ما مور نمودند کسی را
از صحابه بامر نفرمودند که درین شب بمقابر باید رفت چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر منظور داشته در شب برات
در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند اورا بمخالفت پیغمبر صلعم ملام کردن نمیرسد الخ **قوله** تعمیم بدعت حسنه از وجود اصل
و نظیر و عدم وجود آن ظاهر البطلان است الخ **اقول** منشاء این نزاع نیست مگر تجاهل از نزاع عامه طایفه مخفی نیست که از تصریح
صاحب شباع ظاهر است که لفظ اصل را سه معنی است یافته شدن اصل بد و معنی برای جمله بدعات حسنه ضرور نیست ورنه حکم استحسان
ائمه علماء در بسیاری از مستحبات باطل شود و در اقوال مذکوره رساله اصل بمعنی ثالث است چنانچه از مجمع البحار وغیره سابقا نقل
کرده ایم و از مثالیکه قبل ازین از صراط المستقیم نقل کردم این مطلب ثابت میتوان کرد چه اگر مجرد عدم اصل خاص مستلزم ضلالت
و مخالفت و بدعت سیئه بودن می بود پس چگونه کسیکه در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره دران شب کند بجهت این هیئت کذائیه
غیر ماثوره شارع ملام بمخالفت آنحضرت صلعم و مزاحمت سنت نمیگردید فافهم **قوله** حمل بدعت لا اصل بر بدعت حسنه الخ
اقول قطع نظر از ظهور سفاهت در بیان معنی مخالفت این استبعاد ناشی است از عدم اطلاع بر اقوال اکابر اهلسنت روایات چند
که کبرای طایفه برای تدلیس در رسایل خود جمع کرده رفته اند پس ماندگان طایفه با وجود ظهور کشف تلبیس بارها اعاده همان
سخافتها نموده خود را فائق بر ائمه اعلام می شمارند و تحقیق حق همت نمی گمارند و عار بر نار مقدم میدارند بر واقف کتب دینیه
مخفی نیست که علماء دین با وجودیکه قائل جواز و حسن بسیاری از امور بوده اند معهذا اطلاق لفظ لا اصل له فرموده در مجمع البحار آورده
قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلعم عند التطیب شیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن شیخ شیخنا ابن حجر
قدس سره او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس انهم اذا اعطوا الطیب او ریاحین او غیرها او شموه ان
یصلوا علی النبی صلعم فهل لذلک اصل و ما حکمه فاجاب فسح الله فی مدته بقوله واما الصلوة علی النبی صلعم عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع
ذلک فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا و در اذکار آورده قال بعض اصحابنا و هو الشیخ المقدسی یستحب ان یقول المتوضی فی ابتدائه
او بعد التسمیة اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و هذا الذی قاله لا باس به الا انه لا
اصل له من السنة الی آخره **قوله** منع شیخ ابن الحاج استاد تقی الدین سبکی الخ **اقول** اولا که نسبت منع از مطلق قیام تعظیمی بطرف
ابن حاج محتاج نقل صریح صحیح است و ثانیا اگر علامه ابن الحاج از مطلق قیام تعظیمی منع فرموده باشد انیقول بجهت مخالفت تحقیق
با سایر ائمه کرام و تطبیق احادیث شریفه البته حجت نخواهد بود بر خلاف قیام شیخ که نه مخالف صریح کدامی حدیث صحیح نه مخالف
با سایر ائمه کرام است و ثالثا منع قیام تعظیمی هر کسی که کرده باشد مستلزم ممنوعیت این قیام نمی توان شد چه دلایل قائلین منع بر تقدیر
تمامیت صرف مفید کراهت قیام برای دیگری وقت مواجهه و رو بنشستن او و قیام و وقوف روبروی آن بطور تکلف اعظام اعاجم اند
و بس لیکن چونکه هیئت این قیام نمی تواند شد باقی ماند طعن بر امام حلبی باتهام تعصب وغیره پس جزای آن در روز قیامت خواهند یافت
قوله با بودن بدعت لا اصل لها عبارة النفوس بدعت سیئه الخ **اقول** سابقا معلوم گردیده که اطلاق لا اصل له بر امر مندوب

ومباح هم نموده اند اگر بر این تسلی نشود تا ببیند که در اربعین سحاقیه در مسئله سلامی در رونمائی نوشته است در شریعت
محمدی صلعم اصل این چیزها یافته نمیشود مگر ظاهر این قسم چیزها مباح باشد الخ **قوله** اطلاق بدعت بر تراویح الخ
اقول در مجمع البحار تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه گفته هی نوعان بدعة هدی و بدعة ضلالة فمن الاول
ما کان تحت عموم ما ندب الشارع الیه و حض علیه ولا یذم لوعد الاجر علیه [illegible] بحدیث من سن سنة حسنة و فی ضده
من سن سنة سیئة ومن الثانی ما کان بخلاف ما امر به فیذم و ینکر علیه التراویح من الاول لانه صلی الله علیه وسلم
لم یسنها لهم انما صلاها لیالی ثم ترکها ولا کانت فی زمن الصدیق رضه وهی سنة لحدیث علیکم بسنتی وسنت الخلفاء
الراشدین الخ ملخصاً امام قسطلانی در شرح صحیح بخاری نوشته سماها بدعة لانه صلی الله علیه وآله وسلم لم یسن لهم الاجتماع
لها ولا کانت فی زمن الصدیق رضه وهی خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومکروهة ومباحة وحدیث کل بدعة ضلالة من العام
المخصوص وقد رغب عمر رضه فیها بقوله نعم البدعة وهی کلمة تجمع المحاسن کلها الخ امام عینی در شرح صحیح بخاری آورده انما دعاها
بدعة لان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم یسنها لهم ولا کانت فی زمن ابی بکر رضه ورغب فیها بقوله نعم یدل علی فضلها ولئلا
یمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی زمن رسول الله صلعم ثم البدعة علی نوعین ان کانت مما تندرج
تحت مستحسن فی الشرع فهی بدعة حسنة وان کانت مما تندرج تحت مستقبح فی الشرع فهی بدعة مستقبحة الخ بالجمله گو اصل تراویح
بیشک سنت آنحضرت است اما اهتمام و التزام هست کذائیه جماعت لیس البتة بشهادت حضرت امیر المومنین بدعت است اما اظهار اینکه
التزام مداومت امریکه خود آنحضرت کرده باشند چگونه بدعت باشند پس قرار بر آن باید داشت و از کبراء خود باید دریافت که چرا بر همه از
والتزام و تکثیر و اهتمام اموریکه اصل انها از فعل آنحضرت صلعم ثابت است حکم ضلالت می نمایند **قوله** این چه خیانت در امانت الخ
اقول این چه صورت انغماست سهی ببیند که در اول کلام فقدان اصل بدو معنی است نه بمعنی ثالث **قوله** مقصود شافعی الخ **اقول**
اگر امام شافعی بجای این قول قولی دیگری فرمود که مودای لیس شیء من الامور خیرا الا له اصل بالمعنی المتنازع فیه اداء نمود
تا البته گنجایش فکر ادای این مقصود بود اما قول وی بقوله راکه بتصریح و تعمیم ما من خیر یعمله احد من امة محمد صلعم الا وله اصل فی الشرع
فرموده او مقصود ما علیه نادم اصول اشباع الکلام فیصیلت و بثبوت اصل معنی متنازع فیه را مناط خیریت قرار داده ثبوت این امر
که امر خیر صرف همان است که برای آن اصل خاص معلوم باشد ادعا نمودن و ورنه اطلاق خیر نه نمودن اول دلیل است بر کمال ناواقفی
از محاوره لسان عربی قال الله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الآیة و قال رسول الله صلعم ما بعث الله
نبیا الا رعی الغنم درین حدیث شریف مناط بعثت نبی بر رعی غنم نیست که کسیکه رعی ان غنم را ثابت معلوم باشد از نبی
مبعوث من الله باید گفت ورنه از نبوتش انکار باید کرد و معاذ الله منه بلکه صرف لزوم این فعل برای جمله انبیاء مبعوثین هست پس
هر کسیکه در زمره انبیا در داخل است بموجب این حدیث این فعل ورا لازم و ثابت است خواه ما را ثبوت خصوص این فعل بنفسه
معلوم و ثابت گردد یا نه وایضا فی الحدیث ما من نبی الا وله بطانتان بطانة تامره بالمعروف وبطانة تامره بالشر الحدیث

وایضاً ما من مولود یولد الا والشیطان یمسه الحدیث وایضاً ما من مصیبة تصیب المسلم الا وهی کفارة له وایضاً ما من نبی بعثه الله تعالی الا کان له حواریون واصحاب یاخذون بسنته وایضاً ما من نبی الا وقد انذر الاعور الکذاب ایضاً ما من عبد الا وله صیت وایضاً ما من مومن الا وله بابان فی السماء فاذا مات بکیا علیه اگر امثال این مقال در احادیث شریفه تتبع کرده اید دفتر ضخیم گردد پس درین احادیث و دیگر محاورات فکر باید کرد و بعد فکر بحماقت وجهالت صاحب رساله پی توان برد بالجمله از مقال حضرت امام شافعی لازم بودن اصل برای هر امر خیر ثابت است پس چیزیکه خیر بودن او بجهت دخول واندراج تحت عمومات مندوبات وعدم مزاحمت شریعت ظاهر باشد حکم بخوبی آن موقوف بر علم اصل خاص نیست چه بودن اصل خاص برای هر امر خیر موجب این قول ضروری است گو مارا معلوم نباشد الا اینکه مناط خیریت بر علم اصل خاص است پس از کلام امام علاقه نمیدارد قوله جناب شاه صاحب بنقل کلام نووی و دهلوی پرداخته اند و حکم مصافحه یوم العید و معانقه بران متفرع ساخته اند الخ اقول اگرچه صاحب رساله در اکثر اقوال علم طعن وملام برامیه اعلام افراخته اما اینجا باید که پیان هوش و حواس باخته آری ع نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن + ای عزیز هرگاه که شاه ولی الله صاحب دهلوی قول امام نووی را مستند نموده حکمی بران مبتنی از طرف خود فرموده قول امام نزد شان مسلم بوده نه مستلزم ضلالت و مردود پس مطلب صاحب ابلاغ باحسن وجوه به ثبوت رسیده مذهب نجدیه باطل و مردود گردیده باقی ماند ادعا اینکه کلام امام نووی و شاه ولی الله دهلوی باطل است پس قطع نظر از عدم لزوم مضرت باصل بحث صاحب ابلاغ از انچه صاحب رساله چندی عبارات مشتمله بر تناقض و افترا و تحریف و چندی از اقوال رسائل جهلاء پیش نموده و چند مسئله هم جز حکم ببطلان قول امام نووی و شاه ولی الله صاحب دهلوی میتوان نمود اما تناقض پس از انجمله آنکه از مجالس الابرار نقل نموده علی ان الفقهاء من الحنفیة والشافعیة والمالکیة صرحوا بکراهتها وهذا التصریح منهم یشعر بالاجماع الخ با وجودیکه خود از ملا علی قاری نقل می آرد واما مباحة کالمصافحة بعد العصر والفجر ای عند الشافعیة الخ اما افترا پس از انجمله آنکه بنام نهاد فتاوی ابراهیم شاهی مذکور نموده و یکره المصافحة الخ حالانکه در فتاوی ابراهیم شاهی در فصل مصافحه و معانقه بتصریح موجود است فی الکافی المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده بعض الناس بعد الفجر والعصر لا اصل له ولکن لا باس الخ اما تحریف پس از انجمله آنکه ترجمه مشکوة شریف نوشته و از آخر آن این عبارت ترک نموده اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت الخ باید دید که شیخ هرگز ممنوع و مذموم بودن بیان نکرده بوجهی سنت و بوجهی بدعت گفته و همین است حال جمله مستحسنات مخصوصه ائمه دین که بوجهی سنت می توان گفت و بوجهی بدعت و قول حضرت امیر المومنین عمر رضه نعمت البدعة برای شهادت کافی است و بهمین جهت علامه طحطاوی از ابو السعود سنت بودن مصافحه عند کل لقاء و بعد صلوات در فصل نماز عید ذکر نموده اما انچه صاحب رساله از شرح وایضاح وغیره کراهت نقل می نماید بر تقدیر صحت نقول لا معارض است از انچه در مطالب المومنین و غرائب و مجمع البحار و حمادیه

وغیره کتب مشهوره حنفیه حکم باباحت فرموده اند وثانیاً درعبارات منقوله اثری از ترجیح نیست ودیگر محققان بتصریح ترجیح اباحت فرموده اند ازانجمله علامه خفاجی در شرح شفا فرموده وهی بعد الصلوة بدعة عندنا والاصح انها مباحة الخ وبرهمین است فتوی ائمه کبار چنانچه از رساله امام شرنبلالی ظاهر است وثالثاً درصورت عدم نقل ممانعت از ائمه مجتهدین سابقین بعدم لزوم مزاحمت درین حسب تحقیق وتصریح بسیاری از همین مستندین صاحب رساله باوجود اختلاف هم ترجیح اباحت موافق قواعد اصول لازم است ودر همین است احتیاط کما مر غیر مرة فتذکر ورابعاً مقتدا رطائفه خود در رساله ذبیحه که در زبدة النصایح مطبوع هم گردیده است ابودن مصافحه بعد نماز ومعانقه عید از قسم بدعت حسنه اقرار وتصریح نموده است فافهم **قوله** ناقلا عن المجالس اما المصافحة فی غیر حال الملاقاة مثل کونها عقیب صلوة الجمعة والعیدین کما هو العادة فی زماننا فالحدیث سکت عنه فیبقی بلا دلیل وما لا دلیل علیه فهو مردود الخ **اقول** این کلام حسب تصریح وتحقیق مستندین صاحب رساله مردود است پس استدلال بان مطرود خواهد بود وقطع نظر از آنکه از ماسبق بطلانش بخوبی ثابت درینجا برای اسکات صاحب رساله قول تقی بهاء علیه نقل نموده میشود در منشور گفته شان المباح ان یکون مسکوتا به لا ماموراً به ولا منهیا عنه الخ ازین قول ظاهر است که از سکوت حدیث حکم مردود بودن ثابت نمودن مردود است طرفه آنکه صاحب مجالس خود تقسیم بدعت بیک معنی هم نماید ونیز میگوید اما البدعة فی العادة فلیس فی فعلها عصیان ولا ضلال ولکن ترکها اولی الخ پس از نفس قول صاحب مجالس قولش مردود است چه صاحب مجالس که برخلاف اقوال خود درینجا مجرد سکوت حدیث شریف را بر اقامت دلیل قبیح ومزاحمت عملت ودلیل مردودیت آن عادت قرار داده پس حسب قولش جمله امور یکه ازان حدیث شریف ساکت است وصحابه کرام ودیگر ائمه عظام عبادة یا عادة نموده اند بوجه سکوت حدیث مردود شوند واین کمال جهالت است **قوله** قول باباحة جسمن چیز یکه مصداق لیس بشیء است قول مردود است الخ **اقول** قطع نظر از آنکه صاحب ماشبلع که صحت اطلاق لیس بشیء بر مباح ومندوب نوشته از در مختار وغیره سند صریح برای آن ذکر کرده اند ندیدن واین اوعار عام بقلم رسانیدن موجب سفاهت است طرفه آنکه اولا از عبارت مذکوره صاحب رساله هم هرگز مردود بودن قول باباحت مصداق لیس بشیء علی الاطلاق به ثبوت نرسیده چه جای آنکه چون آفتاب روشن گردیده باشد غایت آنچه از عبارتهای مذکوره بر تقدیر صحت جمله نقول مستفاد است درخصوص مسئله تعریف اولویت وترجیح کراهت تشبیه حاجیان است واین بحث آخر است درعبارت شرح منیه موجود است لیس بشیء مندوب بل مکروه وقیل یکره الخ ازین عبارت ظاهر است که بعضی تعریف را مکروه میگویند وهمین است ظاهر وبعضی لیس بشیء میگویند یعنی نه مندوب است ونه مکروه پس بودن اباحت مصداق لیس بشیء ثابت است اگوترجیح قول لیس بشیء را نباشد بلکه کراهت را باشد واز فتح القدیر که ظاهره مطاوب الاجتناب نقل نموده درینجا عبارت صاحب فتح القدیر فرموده وفی النهایة ای لیس بشیء یتعلق بها الثواب وهو یصدق علی الاباحة الخ ازین مقام بصراحت ثابت است که گو درین مسئله مخصوصه ترجیح قول کراهت را باشد اما صاحب رساله را از بودن اباحت مصداق

لیس بشیء انکار عام میکند وانرا علی الاطلاق مردود قرار میدهد این ادعا را موافق تحقیق مستندین او خود مردود است وثانیا تطویل مقال درین بحث از قبیل مناقشه فی المثال است چه در بسیاری از مسایل با قرار همین مستندین صاحب رساله تفسیر لیس بشیء بمباح ومندوب ائمه دین فرموده اند پس قول صاحب رساله بمقابله شان مردود است در شرح منیه در سجده شکر آورده ذکر الطحاوی عن ابی حنیفة رح قال لا اراه شیئا قال ابو بکر الرازی معناه لیس بواجب ولا مسنون بل هو مباح الخ **قوله** جواز اجتماع مردم بروز عرفه برای شرف روز عرفه ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از انکه صاحب اشباع از در مختار نقل نموده قال الباقانی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم ولاستماع الوعظ بلا وقوف وکشف راس جاز اتفاقا انتهی عجب اینکه بر ورق سابق که از طحطاوی وجامع رموز وغیره چند عبارات نقل نموده در آخر همان عبارات جواز اجتماع برای شرف روز عرفه موجود انرا ترک کرده در جامع رموز در آخر عبارت منقوله گفته والتعلیل مشعر الی انهم لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبه جاز کما فی التمرتاشی الخ وطحطاوی بعد عبارت منقوله مینویسد وعبارته اولا تفید تقیید الکراهة بما اذا کان بکشف الراس فافاد انه اذا کان بغیر ذلک لا یکره فیوافق ما للباقانی الخ واعجب عجائب واغرب غرائب آنکه در نفس چند عبارات منقوله اش که بی فهم مطلب نقل نموده تصریح آن موجود پس منع آن مردود است از انجمله در عبارت شامی موجود وما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علیه بلا وقوف وکشف الخ ودر عبارت منقوله نهایه موجود حتی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم لا للتشبه جاز الخ ودر عبارت منقوله فتح القدیر موجود واذا تاملت ما فی جامع التمرتاشی لو اجتمعوا لشرف ذلک الیوم جاز یحمل علی ما کان بلا وقوف وکشف راس الخ ودر عبارت منقوله امداد الفتاح موجود یحمل ما ذکره فی الکافی بقوله وعن ابی حنیفة رح انه لیس بسنة وانما هو حدث احدثه الناس فمن فعله جاز انتهی علی کونه بلا وقوف وکشف راس الخ از انچه مذکور شده چون آفتاب روشن بظهور رسید که صاحب رساله مطالب عباراتی که خود نقل نموده هرگز نفهمیده وقولش از نفس مستندات منقوله او بموجب تصریح تحقیق وتطبیق محققین مستندین مردود گردیده **قوله** اما شرف آن روز ومثل آن روز از همه سال ممنوع الخ **اقول** محض منع آن باوجودیکه مستندین او از حدیث ثابت نموده اند فاسد محض است از انجمله علامه ابن حاج بعد ذکر حدیث صوم اثنین گفته فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا الشهر الذی ولد فیه الخ واز غنیة الطالبین محرم تکمله وپنجاه ودهشت آورده ولان یوم عاشورا ان تخذ یوم مصیبة لیس باولی من ان تخذ یوم عید وفرح وسرور لما قدمنا ذکره وفضله من انه یوم نجی الله فیه انبیاءه من اعدائهم الی قوله فصار عاشورا مثل بقیة الایام الشریفة کالعیدین والجمعة وعرفة وغیرها الخ **قوله** بتقدیر صحت نقل برزنجی شخصی است مجهول الخ **اقوال** برزنجی علیه الرحمة از اعیان علماء مشهورین حرمین طیبین بوده اند در رساله عقد الجوهر فی مولد النبی سید حضرت خیر البشر جمع فرموده است وصاحب اشباع نقل استحسان ائمه کرام قیام اکرام ازان آورده است ودر حرمین طیبین ومصر وشام وغیره اکثر ائمه دین تبرکا وتیمنا در مجالس اذکار شریفه میخوانند ودر مصر وکلکته وبمبئی مطبوع هم گردیده وعلمای مصر وبغداد ازان استشهاد فرموده اند وشمیمه حضرت ممدوح از نظم موده که انهم مطبوعه مصر در عامه بلاد اشتهار وانتشار دارد پس با اینهمه بی سند این رساله معروفه تمسک مردود وصاحب رساله شرعیه الفیه نیز که ازان وغیره که نزد ردیه وآنها کلام است مجهول باشند

وسند انها محل ... نباشد **قوله** از شواهد مذکوره صدق صغری هرگز مفهوم نگردد **اقول** این انکار شما از نه ... بتصنیف المیلاد

چه بشهادت عقائد ... سیرت حلبی وغیرهما متوارث بودن این قیام از اکثر ... تمام ومحبان خیر الانام صلعم ثابت است ...

قوله افاده اثر ابن مسعود برین معنی محل نظر است وتصریح در مختار قابل اعتبار نیست الخ **اقول** جواب بهمه خرافات از ...

روشن گردیده است و حال منقوله در مختار اینکه اولاً باستحباب آن تفرد قهستانی و در منحة نیست وثانیاً ... الفاظ نگوید اند که ...

وعدم اعتبار والبته نگفته ... نیست **قوله** دیگر کتب ... از منع آن بوده اند فی الهدایة وهو ... الصلوة المعروف

الخ **اقول** ولاصاحب رساله ... اشباع نرسیده ناحق در باب مناقشه فی المثال گردیده وثانیاً و هدایه ... بیان

تکبیر بعد صلوة مفروضه است هرگز مخالفت از آن ثابت نیست پس حوالة اثر افترا محض است و ... عبارت منقوله سراج

وهاج **قوله** استنکاف مستنکفین الخ **اقول** ... مشتبه ... سابق باید دید **قوله** بسیار از اقوال شیخ ابی حامد

غزالی چنان بوده اند الخ **اقول** این الزام ... صاحب اشباع الکلام تمام نمی تواند شد چه اگر در مسائل اختلافیه جمهور علماء کرام نظر بر

ترجیح وقوت قول بعض علما معمول به قرار داده اند و قول بعض مرجوح غیر ماخوذ لیس این امر شناعتی ندارد که معبر است باختلاف

رحمت بخلاف نزاع اسماعیلیه که شقاق ضلالت است چه در مسائل فرعیه اختلافیه جزم حکم تفسیق وتضلیل وعصیان بلکه الزام شرک

کفر و اختلال اصل ایمان میکنند پس جائیکه ایشان حسب خواهش خود مستنا بعلماء کرام و اولیاء عظام میکنند اگر این الزام بر ایشان

وارد کرده شود البته گنجایش بسیار دارد درینجا قدری قلیل نهایت اختصار برای تنبیه طائفه باید شنید صاحب رساله که از حاشیه شامی

بر در مختار جا بجا بی فهم مطلب استناد میکنند همان شامی در همان حاشیه در باب الحظر والاباحة آورده کره بعض الفقهاء وضع الستور

والعمائم والثیاب علی قبور الصالحین الاولیاء قال فی الحجة وتکره الستور علی القبور ولکن نحن نقول الآن اذا قصد به التعظیم فی عیون

العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر ولجلب الخشوع والادب للغافلین الزائرین فهو جائز لان الاعمال بالنیات وهو ان کان

بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع القهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة

مروية ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ ونیز همان شامی در باب استیلاء کفار نوشته الاول ان ما

عن الهدایة لیس بناء علی ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذکور فیها انما هو قبل ورود الشرع وصاحب الهدایة انما اثبت الاباحة

بعد ورود الشرع بمقتضی الدلیل یعنی ان مقتضی الدلیل اباحتها لکن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلک فی الاصول البزدوی

حیث قال بعد ورود الشرع الاموال علی الاباحة بالاجماع ما لم یظهر دلیل الحرمة لان الله تعالی اباحها بقوله خلق لکم ما فی الارض

جمیعا الخ الی قوله الرابع ان نسبة الاباحة الی المعتزلة تخالف لما فی کتب الاصول ففی تحریر ابن الهمام المختار الاباحة عند جمهور الحنفیة

والشافعیة وفی شرح البزدوی للعلامة الاکمل قال اکثر اصحابنا واکثر اصحاب الشافعی ان الاشیاء التی یجوز ان یرد الشرع باباحتها

وحرمتها قبل وروده علی الاباحة وهی الاصل فیها الخ ونیز همان شامی در حواشی همین حاشیه مذکوره متعلق کتاب اللقطة نوشته

تحت قول الزیلعی ان الانسان اذا ضاع له شیء واراد ان یرده الله سبحانه علیه فلیقف علی مکان عال ... مستقبل القبلة ویقرأ الفاتحة

ویهدی ثوابها للنبی صلی الله علیه وآله وسلم ثم یهدی ثواب ذلک لسیدی احمد بن علوان ویقول یا سیدی احمد یا ابن علوان ان لم ترد
ضالتی والا نزعت عن دیوان الاولیاء فان الله تعالی یرد من قال ذلک ضالته ببرکته اجهوری مع زیاده کذا فی حاشیه
شرح المنهج للداودی رحمه الله تعالی واز ارکان اربعه بحر العلوم که استناد میکند در همان ارکان اربعه انکار سماع اموات
را باطل قرار داده ودر شرح مثنوی شریف در شرح دفتر اول بیان سماع اموات را فرض نوشته حالانکه در عقیده صاحب
رساله اثبات سماع اموات مخالف نص کتاب وسنت واجماع امت است ونیز در همان ارکان اربعه ودر شرح حدیث لا تشد الرحال
تسفیه وتجهیل ابن تیمیه موجود است که ازان بطلان عقیده طایفه هم ثابت است واز غنیة الطالبین که با انتساب آن بسوی جناب حضرت
غوث الثقلین رحمة الله تعالی علیه سند می آرد در همان غنیة در باب عقاید موجود ومصرح است ونومن بان المیت یعرف من
یزوره الخ باید دید که بموجب عقیده طایفه نوبت فرق کفر وایمان رسید ونیز حضرت وی رضی الله تعالی عنه در کتاب فتوح
الغیب شریف فرموده قال الله تعالی فی بعض کتبه یا ابن آدم انا الله الذی لا اله الا انا اقول لشیء کن فیکون اطعنی
اجعلک تقول لشیء کن فیکون وقد فعل ذلک بکثیر من خواصه واولیائه من بنی آدم ونیز ملا علی قاری در نزهة الخاطر
فی مناقب مولانا شیخ عبد القادر وشیخ عبد الحق در اخبار الاخیار وشطنوفی در بهجة الاسرار وامام یافعی در تالیفات
خود ودیگر ائمه کرام از حضرت وی رضی الله تعالی عنه روایت فرموده اند قال من توسل بی فی شدة فرجت عنه
ومن استغاث بی فی حاجة قضیت له ومن صلی بعد المغرب رکعتین ثم یصلی ویسلم علی النبی صلعم ثم یخطو الی جهة العراق
احدی عشرة خطوة یذکر فیها اسمی قضی الله حاجته الخ واز ملا علی قاری که سند می آرد همان ملا علی قاری در مرقاة
وغیره جابجا بحقیت اعتقاد سماع اموات سلام وکلام زائر را تصریح نموده ودر شرح عین العلم در بیان سفر
ودر شرح حدیث شد رحال گفته ولا یمنع هذا زیارة قبور الانبیاء والاولیاء اذ کل من یتبرک بمشاهدته فی حیاته یتبرک
بزیارته بعد وفاته فیجوز شد الرحال لهذا الغرض لان الحصر فی حق المساجد دون سائر المشاهد الخ وهمچنان است در مرقاة
ودر شرح شفاء قاضی عیاض گفته فان روحه علیه السلام حاضر فی بیوت اهل الاسلام الخ واز وظائف النبی که
سند می آرد وبرای تدلیس نام مصنفش ذکر نمی کند مصنفش شیخ عبد النبی است واین تسمیه که حسب عقیده طایفه شرک
قطعی است در همان وظائف النبی در آداب سفر این هم نوشته که چون اراده کند فریاد رسنده را یا گم کند چیزی را پس بگوید
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی ونیز در همان وظائف تعریف بروز عرفه را مستحب قرار داده وبکلام شاه
ولی الله دهلوی که استناد می پردازد والفاظ کمال مدح ومنقبت بجهت رسیدن سلسله ظاهریه وباطنیه مولانا طایفه
با ایشان تحریر مینماید حالانکه بر طریقه مخترعه طایفه فسق وکفر شاه صاحب باثبات ادراک علم وسماع اموات واستمداد
از ارواح واعانت ارواح وتوجه از برزخ وقت ندای وشغل رابطه وبوسه قبور بلکه طواف آن وامثال ذلک لازم است
شواهد این امر در کتب ورسائل شاه صاحب بسیار از بسیار باید دید وبر قدری ازان از مطالعه کتاب شفیع [illegible]

قدس هم می توان رسید و بحبان استاد شاه عبدالعزیز صاحب علیه الرحمة هم از کیدت است چه قطع نظر ازانکه فتاوی
شاه صاحب در باب حقیقت سماع اموات و جواز استمداد و جواز خواندن یا شیخ عبدالقادر شیئا لله و اعراس اولیاء الله
و استحسان تعظیم تبرکات و دیگر مسایل نزاعیه مشهور و معروف اند و بعض طایفه در بعضی اوقات برای خلاصی خود انکار
از نسبت آنها می نمایند از کتاب تفسیر عزیزی هم بمواضع کثیره بطلان مذهب طایفه ثابت است که بعض جهله سفها و
وعاظ این طایفه هوائیه لاچار شده نسبت کلمات ضلالت و عقاید کفریه بکلام شاه صاحب در مجامع خود تصریح مینمایند
ازانجمله اینکه در بیان حالت انقطاع تعلق مردگان از زندگانی دنیا فرموده و این حالت عوام مردگان است و بعض
از خواص اولیاء الله که آله جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده اند
و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند الخ و در بیان فواید و منافع دفن فرموده
که در دفن کردن چون اجزای بدن بتمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه عنایت و نظر بحال میماند و توجه روح
بزایرین و مستانسین بسهولت میشود که بسبب تعلق مکان بدن گویا مکان روح هم متعین است و آثار این عالم از صدقات
و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون دران بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود و پس سوختن گویا روح را
بی مکان کردن است و دفن کردن گویا مسکن برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر صلحاء مومنین انتفاع و استفاده
جاری است و آنها را افاده و اعانت نیز متصور الخ و در بیان علیین فرموده تعلق بعبیر نیز این ارواح را می باشد که بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود
الخ و در رساله فیض عام که در لکهنو و کلکته وغیره مطبوع هم گردیده است فرموده اند بعد از نماز عشاء درود بهر صیغه که باشد صد بار
متوجه بسمت مدینه منوره شده و استحضار صورت مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم نموده باید خواند الخ و بهر انست بعض از اهل قبور
مشهور بکمال اند طریق استمداد از ایشان ان است که جانب سر قبر او سوره بقر انگشت بر قبر نهاده تا مفلحون بخواند باز بطرف
پایین قبر بیاید و امن الرسول تا آخر سوره بخواند و بزبان گوید ای حضرت من برای فلان کار در جناب الهی التجا میکنم و دعا
نیز بدعا و شفاعت امداد من نمائید الی قوله لاکن استمداد از مشهورین باید کرد الخ اینست مشتی نمونه از خروار و اندکی از هزاران
هزار بالجمله حسب عقاید طایفه فاسق و گمراه بلکه منکر و جاحد نصوص کتاب و سنت و کافر و مشرک بودن علمای مذکورین بلکه کافه
ائمه دین لازم می آید پس اکثر استدلالات صاحب رساله نادرست محض اند **قوله** اگر این قول شیخ ابی حامد مقبول خاطر حضرت
یفتد چه محذور لازم آید الخ **اقول** چون قول این شیخ مستند بسند حدیث حضرت سید المرسلین صلعم و موافق تحقیقات
جمهور ائمه دین است در رد آن البته محذوری هست و با اینهمه جهالت و سفاهت و ضلالت خود را خصم ائمه اعلام قرار دادن وسوسه
ابلیس رجیم است **قوله** قال الشیخ الغزالی فی المنخول اما ابوحنیفه فقد قلب الشریعة الخ **اقول** اولا به آوردن این

عبارت با نتساب منخول دردین مقام محض عبث وفضول است وثانیاً اگرچه بجهت اشتباه تحریر مجهول بعض مورخین اقوال
شان در بعض کتب این کتاب منخول بطرف حجة الاسلام غزالی منسوب گردیده است اما جرات این کس باید دید که روافض
این کتاب بلکه این عبارت را برای الزام اهلسنت پیش نموده بودند محققین اهلسنت اصل منشار اشتباه ظاهر فرمودند تا اهل
درین اعصار که کتب مناظره طرفین بطبع رسیده این امر کالشمس فی نصف النهار ظاهر گردیده با وجود اینهمه باز باتباع
روافض اهلسنت را الزام مالا یلزم نمود باید دید که در آنها مطبوع منتهی الکلام موجود و حجة الاسلام ابو حامد غزالی
در احیاء العلوم که بالاتفاق و بلا اشتباه از تصانیف اوست بخلاف منخول که عند التحقیق از محمود غزالی معتزلی است
وخود امام غزالی چنانچه بر اهل استقرا پوشیده نیست از ان انکار میفرماید مدایح ومناقب او یعنی حضرت امامنا
الاعظم بوصف زاید الوصف ذکر کرده الخ **قوله** اول محل نزاع بدعت است الخ **اقول** اجتماع برای مجالس اذکار شریفه
وقیام برای اشاعت عظمت ومحبت واکرام حضرت سرور انام صلعم هرگز در بدعات بان معنی که بدعت از امور مذمومه
ممنوعه است داخل نیست وبان معنی که اطلاق بدعت می توان نمود از امور ممنوعه علی الاطلاق نیست ودیگر شبهات واوهام
که بجهت تعامل آورده است رفع آن از ماسبق باید طلبید **قوله** یا عجبا که حجت گرفتن صاحب هدایه به توارث حرمین الخ
اقول عجب که خود عبارت هدایه نقل میکند و باز کلمه استعجاب بجهت نافهمی بر زبان می آرد حالا باید فهمید که صاحب هدایه
در بیان مذهب حضرت امام ابی یوسف وامام شافعی البته به توارث اهل حرمین حجت گرفته است وانچه از طرف دیگر
ائمه در جواب آن بقول آنحضرت صلعم حجت گرفته است از این امر مردود بودن آن احتجاج فی نفسه عموماً ثابت نگردید
بلکه صرف ترجیح قول دیگر ائمه که بدلیل بحدیث خاص است بثبوت رسیده پس در امرکه از هیچ حدیث مخالفت نداشته باشد
ومعمول به ومروج ائمه حرمین طیبین باشد البته بموجب قول هدایه که در دلیل حضرت امام ابی یوسف رضی الله وغیره آورده
است استدلال بان میتوان نمود که ائمه دین نموده اند وقطع نظر ازین همه این بحث مناقشه فی المثال حسب عادت
جهال است که خود هدایه ودیگر کتب فقهیه از استدلال بعادت حرمین بر مستحب بودن امری مالامال است از انجمله در هدایه
در بیان تراویح فرموده والمستحب فی الجلوس بین الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل
الحرمین الخ **قوله** سلف صالحین شمردن اهل بدعت حرمین خطاست الخ **اقول** اگرچه موجب مذهب عامه طایفه مبتدع بلکه مشرک بودن صحابه کرام
وتابعین وغیرهم از اهل حرمین وغیرهما لازم است بلکه از همین رساله معاذ الله بدعتی بودن حضرت ابن عمر وغیره باستحسان ما شرعیه معاذ الله ثابت است
لیکن قطع نظر از اینهمه معلوم است که علامه ابن حجر مکی وشیخ عبدالوهاب وملا علی قاری وغیرهم را نیز از علما را اکابر علماء حرمین طیبین اگر مجیبان میشمارد تا برانند لیس
وتلبیس چرا از رسالت ومتبعین ومعتقدین شان در علما را اهل سنت باستناد واعتماد خودی ارد والا از اقوال
وافعال ایشان نیز استحسان بسیاری از بدعات حسنه عموماً واستحباب عمل مجلس مولد خصوصاً ثابت است وانهمه امور
موافق مذهب اسماعیلیه بدعات ضلالت ضلال اند از اصل ایمان اند **قوله** بقبار اهلسنت وجماعت ودین اسلام الخ

اقول بر واقفان فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک و کفر در حرمین طیبین و اماکن بلدین مقدسین هرگز متصور نیست پس بموجب قول اسماعیلیه که بدعات مثل شرک مخلل اندازه اصل ایمان اند از استحسان و تعامل تمام ایمه عظام حرمین شریفین بدعات حسنه مثل مجلس مولود وغیره امر که لازم میگردد البته مخالف احادیث شریفه است از احادیث شریفه ثابت است که دین حق در حرمین جا گرفته است و آخر زمان همان جا قرار پذیر خواهد ماند حیف که نزد اسماعیلیه رواج کفر و شرک در حرمین واقع باشد و دین حق باقی نماند اما معهذا ټونک و قنوج دار الاسلام و دار الایمان باشد و مجتهدان دین و مجددان حق در انجا موجود باشند این چه جهالت و ضلالت است در مرقاة در شرح حدیث شریف قال رسول الله صلعم ان الدین لیارز الی الحجاز الحدیث نوشته ای ینضم عند ظهور الفسق و استیلاء الکفرة الی الحجاز و هو اسم مکة و المدینة و حوالیهما الخ **قوله** عرصه قلیل گذشته که حرمین در تسلط وهابیه بودند الخ **اقول** این چه حماقت است از تسلط ظلمی نجدیه بر حرمین طیبین بودن آن شیاطین از ایمه عظام حرمین و علماء کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردیده تا بر قاعده صاحب اشاعة الحق حقیقت نجدیه ظاهر گردد نجدیه مقتدای اسماعیلیه اند اختراع همچو عقاید فاسده نموده ایمه حرمین طیبین را از اهل سنت بهمین سبب مشرک و کافر قرار داده و از مکاید شیخ نجدی تسلط یافته شنائعی که همسر وقایع عهد یزید و حجاج بودند در ان بلدین مقدسین ظاهر نمودند آخر در اسرع ازمنه بموجب عده صادقه حضرت مخبر صادق صلعم لا یکید اهل المدینة احد الا انماع کما ینماع الملح فی الماء الحدیث از راه آب شور بمقر اصلی خود شتافتند که تفصیل این وقایع با خبار معتبره معروف و مشهور و در تاریخ حرمین مذکور اگر صاحب رساله خواهد انکار معتقدات شعار خود سازد تا برای هلاکت او عبارت کتاب علامه شامی که از مستندات است او نقل مینمایم که در حاشیه در مختار در باب البغاة در بحث خوارج نوشته قوله و یکفرون اصحاب نبینا صلعم علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی رضی الله عنه و الا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه کما وقع فی زماننا فی اتباع عبد الوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین الخ **قوله** قول منکرین قرین الصواب الی قوله لایق استنکاف اولی الالباب الخ **اقول** هر گاه یکه ارباب متون مشهوره و شروح مستنده و فتاوی و حواشی معتمده مانند وقایه و کنز و مختصر و تنویر الابصار و شرح عینی و در مختار و برجندی و قاضی خان و دیگر صدها کتب معتمده و معروفه تلفظ به نیت را بقصد خیر حسن و مستحب و افضل نوشته اند و جمهور محققین مستندین صاحب رساله آنرا مختار و معتمد و صحیح قرار داده قول منکرین را مردود نموده باشند پس انرا لایق استنکاف اولی الالباب نوشتن طنین ذباب است و صوت غراب **قوله** قال القسطلانی فی المواهب الخ **اقول** صاحب رساله عجب دلاوری است برای اثبات لایق بودن استنکاف استحباب تلفظ نیت از مواهب عبارتی بر ان ذکر اختلاف است نقل نموده عبارتیکه از ان بودن استحباب مذهب مستقر و محقق نزد اصحاب مذهب صحیح بود از آخر نوشتن همان فرمود متصل همان عبارت است لاسیما والذی استقر علیه اصحابنا استحباب التلفظ بها الخ

قوله مقتضای این دریده دهنی نسبت بغض کبرای امت نبوی یعنی شیخ احمد سرهندی الخ **اقول** از طرف خود مراد صاحب رساله از اتباع را
از لفظ بغض عیان بلفظ یعنی تعیین و تفسیر نمودن و باز ایراد کردن که در کلام فلان کس این امر کجاست بلکه مفادش چنان است
دربرین بنا رلب وقاحت کشودن کمال نفسانیت و سخت دریده دهنی و سفاهت است باقی ماند تحقیق صحت و عدم صحت
بیان پس بر تقدیر صحت نقل و محمول نمودن بر تاویل یا سهو قطع نظر از مسئله بجوته با مذهب مختار صاحب رساله بچیند وجوه
مخالفتی دارد از انجمله آنکه در کلام منقول عمامه میت را رافع سنت و ناسخ آن قرار داده شده است حالانکه صاحب رساله
به ثبوت استحسان آن از اثر مروی حضرت ابن عمر رضی اقرار دارد درینصورت لازم گردیده که معاذالله حضرت وی رفع سنت و
نسخ آن تجویز فرموده باشند و علی هذا القیاس بسیاری را از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام در بسیاری از مستحباب باوجود تصریح بدعت
بودن و اقرار عدم نقل از سنت آن حضرت صلعم بلکه از خلفاء راشدین نیز حکم باستحسان داده اند واضح باد که تعبیر صاحب
رساله از شیخ موصوف به بغض کبرای امت نبوی و توصیف شان و استناد بمکاتیب شان محض خدیعت و مکیدت است چه
موافق مشرب طایفه حضرت شیخ را از ضعفاء و اصاغر ملت نبوی هم نتوان شمرد لفظ کبرای و اکابر فضلای امت چه سان
توان ذکر کرد و در مکتوب سه صد و دو از دهم جلد اول فرموده مخدوما احادیث نبوی در باب جواز اشاره سبابه بسیار وارد
شده اند الی قوله ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشاره نمائیم الخ معلوم نیست که صاحب رساله حسب
اصول مذهب خویش چه حکم بر ساد رمینماید **قوله** یک حدیث صحیح هم در باب ذکر جهر الخ **اقول** در مشکوة شریف بروایت صحیح مسلم
آورده عن عبدالله ابن زبیر رضی قال کان رسول الله صلعم اذا سلم من صلوته یقول بصوته الاعلی لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شی قدیر الحدیث محدث دهلوی حضرت شیخ عبدالحق حنفی در اشعة اللمعات فرموده این حدیث صریح
است در جهر بذکر که آنحضرت بآواز بلند میخواندند اما بعضی میگویند که بلند خواندن آنحضرت برای تعلیم اصحاب بوده و در مهذب گفته
که افضل اخفا است الی قوله و حق آنست که اوقات مختلف است گاهی ذوق و حضور را اخفا دست دهد گاهی در جهر شوق افزاید و جهر بذکر
مشروع است بلا شبهه الخ و هم در حدیث صحیح مسلم و بخاری آمده عن ابن عباس رضی ان رفع الصوت بالذکر حین ینصرف
الناس من المکتوبة کان علی عهد النبی صلعم الحدیث و دیگر احادیث شریفه هم درین باب ثابت اند در اشعة اللمعات در باب
الذکر بعد الصلوة فرموده بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است و وارد شده درین باب احادیث الخ و آنچه در بعض
روایات کراهت رفع صوت آمده محققین مستندین صاحب رساله ما بین احادیث شریفه تطبیق فرموده اند در ینجا چیزی
مختصر از اقوال مستندین صاحب رساله باید شنید علامه طحطاوی گفته جاء فی الحدیث ما اقتضی طلب الجهر و هناک احادیث
اقتضت طلب الاسرار والجمع بینهما ان ذلک یختلف باختلاف الاحوال والاشخاص کما جمع بین الاحادیث الدالة علی طلب
الجهر بالقراءة والدالة علی الاسرار فحیث خیف الریاء او تاذی المصلین او النیام فالاخفاء افضل علیه یحمل خیر الذکر
الخفی و الجهر افضل حیث خلا عما ذکر لانه اکثر عملا و تتعدی فایدته للسامعین و یوقظ قلب الذاکر اما قوله تعالی و لا تعتدوا

فالراجح فی تفسیرہ ان لا عتداء ھو التجاوز عن المامور بہ الاختراع فی ما لا اصل لہ فی الشرع وتفسیرہ بالجہر بالدعاء مردود
وما فی الخانیۃ من ان رفع الصوت بالذکر حرام فمحمول علی الجہر المفرط فی البزازیۃ عن الفتاوی ان الجہر بالذکر فی المسجد
لا یمنع عنہ احترازاً من الدخول تحت قولہ تعالیٰ ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ الآیۃ ابو السعود الخ
وشامی در رد المحتار نوشتہ وفی حاشیۃ الحموی عن الامام الشعرانی اجمع العلماء سلفاً وخلفاً علی استحباب ذکر الجماعۃ
فی المساجد وغیرہا الا ان یشوش جہرہم علی نائم او مصلی او قاری الخ ملا علی قاری در مرقاۃ در باب وتر در شرح حدیث
کان صلعم اذا سلم یقول سبحان الملک القدوس ثلاثا ورفع صوتہ بالثالثۃ الحدیث نوشتہ قال المظہر ہذا یدل علی جواز
الذکر برفع الصوت بل علی الاستحباب اذا اجتنب الریاء اظہار اللدین وتعلیما للسامعین وایقاظا لہم لبرکۃ الذکر الی مقدار
یبلغ الصوت الیہ من الشجر والحجر والمدر طلبا لاقتداء الغیر بالخیر ویشہد لہ کل رطب ویابس سمع صوتہ وبعض المشایخ یختار
اخفاء الذکر لانہ ابعد من الریاء فہذا یتعلق بالنیۃ الخ در لمعات بذیل اربعوا علی انفسکم نوشتہ فیہ اشارۃ الی ان المنع
من الجہر للتیسیر لا لکون الجہر غیر مشروع الخ در جامع البرکات فرمودہ جہر بذکر مشروعیت بلکہ سنت تا آنکہ فرمودہ آنحضرت
در وقتیکہ بلند کردند صحابہ آوازہای خود را بذکر و فریاد کردند یا ایہا الناس اربعوا علی انفسکم الحدیث مضمون اربعوا دلالت
دارد کہ منع از جہت شفقت بود نہ از جہت عدم جواز وبتحقیق جہر کردہ است آنحضرت صلعم باذکار وادعیہ در مواطن
کثیرہ وہمچنین سلف از صحابہ ومن بعدہم جہر کردہ اند بذکر وہمہ اینہا دلالت دارند بر جواز جہر واجتماع برای ذکر ولیکن اینہا
وقتہا ی مخصوصہ اند پس آنکہ نظر کرد بجانب معنی وعلت اجازت کرد آنرا علی العموم وآنکہ نظر بخصوص کرد قصر کرد وطریق اول
موافق است بمقاصد شرع ومطالب آن الخ ملخصاً در کنز العباد آوردہ فی عمدۃ الابرار ذکر فی مجموع النوازل والخانیۃ
والعامیۃ والسراجیۃ والصغری والملتقط وتجنیس المزید ان قراءۃ القرآن بصوت رفیع فی الحمام یکرہ وبصوت خفی لا یکرہ و
ولا یکرہ التسبیح والتہلیل وان رفع صوتہ قال الجامع عصمہ اللہ تعالیٰ ومعلوم ان الحمام لا یخلو من القاذورات وما نشا
کلہا غالباً فاذا کان جواز التسبیح والتہلیل فی الحمام بصوت رفیع من ہذہ الاشیاء فلان یجوز فی المساجد والبیوت
والزوایا والخلوۃ فی مکان طاہر کان اولی ویویدہ ما ذکرہ الفقیہ الزاہد ابو اللیث رح فی کتاب التنبیہ ان حرمۃ
المسجد خمسۃ عشر وذکر فی جملتہا ان لا یرفع الصوت فیہ فی غیر ذکر اللہ تعالیٰ وفی بستان الفتوی فی باب الاذکار
ان النبی صلعم کان یجہر مع صحابتہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم بالاذکار والتہلیل والتسبیح الخ وہمچنین است در بسیاری از
کتب مشہورہ فقہ حنفیہ بالجملہ نزد محققین مطلق ذکر جہر ممنوع نیست بلکہ ممنوع افراط جہر است کہ مضر باشد اگر صاحب
رسالہ را ہر آنچہ از دیگر مستندین او نقل کردیم تسلی نشود تا بہ بیند کہ شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی در قول جمیل بعد بیان ذکر
جہر نوشتہ اند والمراد غیر المفرط فلا منافاۃ بینہ وبین ما نہی عنہ الخ **قولہ** قال ابن الہمام فی فتح القدیر الخ **اقول**
تحقیق قول علامہ ابن الہمام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم با صاحبین رحمہم اللہ تعالیٰ در تکبیر عید الفطر واقع است حسب

این ہمام اختلاف در اصل تکبیر برای فطر نیست بلکہ در صفت جہر و اخفا است صاحبین مثل عید الضحی در فطر نیز جہر را مسنون
میدارند و امام صاحب اخفا را مسنون میدانند و جہر را دران بدعت میدانند لیکن حسب تحقیق مستندین صاحب رسالہ
بر تقدیر ترجیح این روایت ہم خلاف ایمہ در سنیت ان است نہ آنکہ امام صاحب در جہر تکبیر فطر حکم لزوم ضلالت و حرمت
فرموده باشند در شرح صغیری منیہ نوشتہ ویستحب التکبیر جہرا فی الطریق یوم الاضحی اتفاقا و یوم الفطر لا یجہر عند
ابی حنیفۃ و عندہما یجہر وہو روایۃ عنہ والخلاف فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ عن الطرفین الخ وہمچنان است در شرح
کبیری و چگونہ حکم لزوم ضلالت میتوان نمود کہ استحباب و افضلیت جہر از بسیاری صحابہ کرام و مجتہدین عظام درین
خصوص منقول است و ثانیاً قول ابن ہمام را دیگر مستندین صاحب رسالہ تعقب ہم کرده اند حضرت بحر العلوم در ارکان
اربعہ فرموده قال فی فتح القدیر ان الخلاف انما ہو فی الجہر بالتکبیر اما نفس التکبیر فمندوب قطعا فی کل وقت والحق ان
الجہر بالتکبیر کسایر الاذکار مشروع و مندوب البتہ قطعاً کالاخفاء ولکن الکلام فی انہ ہل لہذا الوقت بخصوصہ شرع التکبیر
ام لا وہذا یصلح للخلاف سواء کان بالجہر او الاخفاء فالحق ما یفید البحر الرائق ان لیس عنده فی وقت الذہاب ذکر مخصوص
من التکبیر و عندہما ذکر مخصوص بہ اما نفس التکبیر فذکر اللہ مشروع و مندوب فی کل وقت جہراً او خفاءً و قال الفقیہ ابو جعفر لا
یمنع فی ہذا الیوم من التکبیر للعامۃ لان فیہم تہاونا عن الذکر فلیذکر وان شاء وہذا ایضاً یرشدک الی ان لا کراہۃ فی الذکر
بالجہر والعلامۃ ابن الہمام حکم بعدم المنع الخ و ہم درانست والاستدلال بقولہ تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعاً وخیفۃ ودون الجہر من القول
بانہ یدل علی منع الجہر بالذکر الا بما ورد بہ فعل الصحابی فاسد لان الجہر بالذکر مندوب ایضاً کما یدل علیہ حدیث من ذکرنی فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی ومن ذکرنی
فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہم والاحادیث فی ہذا المعنی کثیرة لا یبعد ان تکون متواترة وفی الآیۃ یجوز ان یکون دون بمعنی
عند والمعنی اذکر اللہ فی نفسک بالتضرع والخوف عند الجہر بالقول والمقصود انہ یجہر بمواطاة القلب للسان لا بالجہر
مع ذہول القلب وللآیۃ تاویلات آخر مذکورة فی مواضعہا الخ و ثالثاً قول ابن ہمام باوجودیکہ بسیاری از مدعیات صاحب
رسالہ و عامہ طایفہ را مردود میسازد اما صاحب رسالہ بکمال جرات و بیباکی بذکر آن می پردازد **قولہ** در رد المحتار مسطور است
الخ **اقول** صاحب در مختار نیز کہ در دلیل امام اعظم علیہ الرحمۃ این قول برای مسنون نبودن جہر تکبیر عید الفطر ذکر کرده ہمان
صاحب در مختار در ہمان مسئلہ در در المنتقی گفتہ ولا یجہر بالتکبیر فی طریقہ بل یخفیہ ہو الاصح خلافاً لہما فانہ یجہر بہ والخلاف
فی الافضلیۃ اما الکراہۃ فمنتفیۃ الخ پس ظاہر گردیده کہ بقول امام صاحب بنا بر این روایت اگرچہ جہر تکبیر فطر مسنون نیست
و بنظر عدم ثبوت از سنت بدعت فرموده اند معہذا بشہادت محققین مستندین صاحب رسالہ مکروه نیست چہ جای حرمت و
ضلال اندازی اصل ایمان نظیرش قول حضرت ابن عمر رضہ اگرچہ صلوة الضحی را بنظر عدم ثبوت از سنت آنحضرت صلعم نزد مشان
بدعت فرموده اند معہذا مکروه و حرام نمی دانستند فافہم ولا تکن من المتعصبین **قولہ** در فتاوی بزازیہ مذکور است الخ **اقول**
کلام بزازیہ در نہایت بیچیدگی و اضطراب واقع است چنانکہ مستندین صاحب رسالہ تصریح کرده اند پس ازان بریک فقره بسند کردن

و بران خورسند گردیدن سفاہت است علامہ حموی در حاشیہ اشباہ گفتہ قد اضطرب کلام البزازی فی ہذہ المسئلۃ فقال فی فتاوی القاضی الجہر بالذکر حرام الی قولہ ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجہر بالذکر ولو فی المسجد لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قولہ تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر فیہا اسمہ وصنیع ابن مسعود رضی یخالف قولکم قلت الاخراج عن المسجد لو نسب الیہ بطریق الحقیقۃ یجوز ان یکون لاعتقادہم العبادۃ وتعلیم الناس بانہ بدعۃ والفعل الجائز یکون غیر جائز لعرض یلحقہ فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض وما روی فی الصحیح انہ علیہ الصلوۃ والسلام قال لرافعی اصواتہم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم الحدیث یحتمل انہ لم یکن فی الرفع مصلحۃ فقد روی انہ کان فی غزوۃ وعدم رفع الصوت فی البلاد بعد وخدعۃ واما رفع الصوت بالذکر فجائز کما فی الاذان والخطبۃ الخ **قولہ** ہر چند بعض فقہا استحسان تثویب الخ **اقول** ہر گاہ کہ محققین در عامہ متون و شروح معتبرہ تصریح استحسان فرمودہ اند حاجت تطویل نیست در متون و شروح باید دید **قولہ** تعمیم ست الخ **اقول** قطع نظر از آنکہ استدلال صاحب استبلاغ کہ بکتب فقہیہ است و دران از مستحبات متاخرین شمردہ اند صاحب رسالہ را چنین تقریر نمودن کہ عدالت از محی بلا روا نبود ہر گز روا نیست بدو وجہ اول از کلام اکابر صاحب رسالہ بودن عمامہ سیت نسخ است و رفع آن ثابت چنانچہ خود نقل نمودہ دوم بقول صاحب رسالہ از محدثات و بدعات ہمان مستحبات صحابہ کرام خارج اند کہ از جمیع صحاب یا اکثر قرن بالسکوت یا فعل مروج بودن آن ثابت باشد **قولہ** تعمیم میت نیز مختلف فیہ الخ **اقول** افسوس کہ نہ از اصول مذہب خود خبری دارد و نہ بسوی مطلب صاحب استبلاغ خیالی می آرد **قولہ** چون ذکر خلفاء راشدین الخ **اقول** کلامی ست مختل بچند وجوہ اول کہ حسب تصریح اکابر طائفہ مہدیہ سنت نیست از عمل آن نسخ سنت و رفع آن ثابت نشود تا آنکہ اموری را کہ از صحابہ کرام ہم ثابت و مروج می باشند بلی آنکہ در سنت ممانعت آن وارد شدہ باشد و بلی آنکہ بکدامی سنت مزاحمت داشتہ باشد ناسخ سنت و رافع آن و موجب ضلالت قرار دہند پس ذکر خلفاء راشدین و عمین شریفین در خصوص خطبہ نماز جمعہ و عیدین و التزام آن گو منقول از بعض تابعین باشد چرا شاہد لزوم نسخ و رفع سنت نباشد برین تقدیر الزام بلا ریب تمام است چہ تابعین بلکہ صحابہ کرام را نیز حاشا کہ منصب نسخ حاصل باشد دوم آنکہ بر طبق تقاریر واہیہ طائفہ عنوان گفت کہ التزام ذکر عمین شریفین و خلفاء راشدین و اہتمام آن در عین خطبہ نماز و تخصیص آن بہیئت مروجہ ملتزمہ کذائیہ از آنحضرت صلعم بلکہ از جمیع صحابہ کرام و آل اطہار بلکہ از ائمہ اربعہ مجتہدین منقول نشدہ پس خالی نیست یا ذکر و مدح آنحضرات در خصوص خطبہ نماز از امور مستحبہ دین نمی شمردند یا از بودن ذکر شان سبب نزول رحمت بی خبر و لا علم بودند یا تعمداً ازین خیر محروم بودند الی آخر المغالطات سوم ادعاء توارث از عہد تابعین حسب قول صاحب رسالہ آنوقت قابل تسلیم است کہ از جمیع قرن مروی شدہ باشد و علم باتفاق جمیع قرن بعد صحابہ کرام حسب اقرار طائفہ متعذر و خارج از حیطہ بشر است چہارم آنکہ در دعوی متوارث بودن آن از عہد تابعین نوشتہ و در سند متوارث بودن از وقت تابعین نقل کردہ **قولہ** بدعت حسنہ بودن تسلیم از ان ممنوع است الخ **اقول** قطع نظر از عدم شہرت شرعۃ الاسلام و ذخیرۃ المالکین و عدم رجحان قول شاہ

بر حواله صاحب در المختار وغیره هرگاهیکه محققین مستندین صاحب رساله استحسان را ترجیح داده وصواب نوشته باشند پس بنا بر قول بعض قطع نظر از جهالت حال شان البته منع آن ونسبت ضلالت بسوی اهل استحسان مردود است در نهر الفایق آورده والصواب من الاقوال انه بدعة حسنة الخ **قوله** استحسان این چیزها بنا بر حفظ دین بحکم الضرورات تبیح المحظورات الخ **اقول** استحسان متعلقات کتابت قران که صاحب اشباع از چند کتب آورده گو در بعض امور این عذر لنگ جاری گردد اگرچه کبرا در صاحب رساله را مفید نخواهد بود اما در بعض قطعا جاری شدن نمی تواند از انجمله است اینکه یجوز تحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه الخ حجة الاسلام در احیاء العلوم در بحث تحسین کتابت قران و علامات حمرة وغیره بعد اختلاف نوشته ولا منع ذلک من کونه محدثا فکم من محدث حسن انما البدعة المذمومة ما تصادم السنة القویمة او تکاد تفضی الی تغیرها الخ ملخصا **قوله** ملازمت درمیان مقدم وتالی این شرطیه الخ **اقول** درین مقام نقل نمودن چند فقره رساله دعائیه مولفه مولوی خرم علی کبیر نجدیه که در لکهنؤ مطبوع گردیده برای اسکات صاحب رساله ضرورست در رساله مذکور نوشته اگر گوئی که دست برداشتن در دعا ومسح نمودن از احادیث قولیه وفعلیه البته ثابت شد لیکن بر دعا عقیب صلوة خمسه هیئت کذائیه چه دلیل است گویم وبالله التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین از آداب دعاست وجالب اجابت وموقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل دیگر نمانده داعی از جانب شارع مخیر است بعد نماز همچنین دعا کند یا در ای آن تنها یا با جماعت الخ صاحب رساله بیان نماید که ملازمت میان مقدم وتالی این شرطیه است یا نه ونیز در ان رساله است دست برداشتن وقت دعا ورد مالیدن بر آنها بعد آن باحادیث صحاح وحسان قولا وفعلا در استسقاء وغیر آن ثابت است گو بالتزام عقب صلوة خمسه بهیئت کذائیه مروی نباشد الخ **قوله** بتعیین وتخصیص مکروه بوده اند الخ **اقول** اول معنی تخصیص باید فهمید من بعد بتحقیق حکم کراهت باید نمود از مائة المسائل وغیره از مقامات متعدده معنی تعیین مکروه همین ثابت است که آن تعیین را لازم اعتقاد کرده مطلق شرعی را مقید بخصوصیت دانند وقایل جواز اطلاق نباشند از انجمله در جواب سوال شانزدهم گفته وتعیین کردن روزی برای ایصال ثواب بر ده که بالتحقیق همون روز خواهد رسید و دیگر روز نخواهد رسید خطا است الخ **قوله** علما در صوم جمعه وغیره چه نوشته اند الخ **اقول** ملا علی قاری در شرح شمائل نوشته واما حدیث مسلم لا تخصوا الحدیث فمحمول علی النهی عن افراده بالصوم بحیث لا یصوم غیره ابدا التوهم منه انه لا یجوز صوم غیره الخ در مظاهر حق بعد نقل توجیهات علماء نوشته تری جمعه کے روزہ رکھنے مین جو شارحین نے توجیهات لکهین تو یه بموجب مذهب اون کی کی هین جو اوسکو مکروه کهتی هین اور بموجب مذهب حنفیه کی حاجت ان توجیهات کی نهین اسلئی که اون کی نزدیک یه مکروه نهین هے چنانچه فتاوی عالمگیری مین لکهاهی که جایز هی تری جمعه کا روزه بلکه در مختار مین مستحب لکهاهی انتهی الخ **قوله** بدعت سیئه صرف آن محدثات را میدانند که سند یا اثر یا اجماع مزاحم آن باشد الخ **اقول** اولا حکم بر ذلت صاحب اشباع درین باب نمودن باوجودیکه امام حجة الاسلام وامام عینی وامام شافعی وغیرهم تصریح آن فرموده باشند زلتی است عظیم چنانکه از ماسبق به ثبوت رسیده وثانیا صاحب رساله را اقراری نیست در ماسبق خود قایل نزاع لفظی گردیده است **قوله** انهدام بنیاد اجماع وقیاس الخ

اقول هرگاه که مذهب عامه طایفه عدم فعل از صحابه کرام بلکه عدم نقل از آنحضرت صلعم اگرچه صحابه کرام هم آن فعل کرده باشند دلیل عدم جواز گردیده تا بحدیکه از آن نسخ سنت و رفع آن لازم میگردانند پس درین صورت البته انهدام بنیاد اجماع و قیاس لازم است که اهل اجماع و قیاس را هرگز اجازت نسخ حاصل نیست قیاسیات و اجماعیات در همان صورت معتبر خواهد بود که عدم فعل آنحضرت صلعم دلیل عدم جواز نبوده باشد والا بر تقدیر ثبوت ضلالت و عدم جواز بدلیل عدم فعل لزوم مردودیت نوعی که ست حدیث چه گنجایش اجماع و قیاس است محرمات شرعیه امور ضلالت را مندوب و جایز قرار دادن و نسخ و رفع سنت نمودن اهل اجماع و قیاس را حاشا که میسر باشد اهل انصاف نیکو میدانند که بر کلام مولانا رشید الدین خان صاحب که مال تحرا ایشان از شوکت عمری و غیره چون آفتاب آشکار است هیچ اعتراضات واهیه پیش نمودن و معنی کلام نفهمیدن سوای رسوائی خویش فایده دیگر نمی دهد قوله که داخل در ممنوعات و بدعات همان امر غیر منصوص است که ثابت از اجماع و قیاس نبود الخ اقول اولاً این کلام نیست ناشی از عقل چه این قول مولانا رشید الدین خان صاحب در ابطال لزوم عدم جواز مر عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه را واقع گردیده پس چیزیکه از آنحضرت صلعم و صحابه فعلش ثابت نباشد برین تقدیر بموجب این دلیل البته ناجایز است گو از قیاس و اجماع ثابت باشد پس لغویت اجماع و قیاس لازم آمد درین بحث چه گنجایش تقیید باین قید است و ثانیاً طایفه اسماعیلیه را هرگز ثبات و قرار نیست اگر فی الواقع این کس مسائل قیاسیه مجتهدین را با وجود عدم فعل آنحضرت صلعم و صحابه بدعت نمیدانند پس بسیاری را از استدلالات سابقه او که بتحریف عبارات یا عدم فهم مطالب آورده است برباد شدند فتذکر قوله مخالف و مزاحم قواعد شرعیه بود یا نبود یقیناً بدعت سیئه باشد الخ اقول ابن تیمیه صراحة مخالف است تحقیقات ائمه دین کما مر سابقاً قوله پس هرگاه جواز مجموع چگونه باشد الخ اقول قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در ماسبق مدفوع گردیده است از مشروعیت اجتماع برای فرحت و نیز لازم بودن ذکر میلاد آنحضرت صلعم سبب فرحت و غیر ذلک من الامور شعروا اشعروا انکار نمودن عین تلبیس است اگر بر کتب ائمه دین عبورش نیست مائة المسائل اسحاقیه چه دور است در جواب عرس نوشته در مولود ذکر ولادت حضرت خیر البشر است و آن موجب فرحت و سرور است و در شرع اجتماع برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد آمده و اجتماع برای حزن و شرور ثابت نشده و فی الواقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلعم نیست الخ قوله هرچند مجرد عدم ماثوریت عمل از قرون ثلثه موجب سیئه بودن آن نیست الخ اقول اولاً هرگاه که عدم ماثوریت عمل از قرون ثلاثه موجب سیئه بودن نشده پس برین تقدیر تقریر فاسد عامه طایفه را چه جواب است یعنی اگر آن عمل مدنی بود و علاقه از حسن میداشت پس آنحضرت صلعم و دیگر اصحاب قرون چرا ترک فرمودند الخ التلبیس و ثانیاً برین تقدیر امور یکه از مجتهدین سابقین مروی باشند بدعت بودن آن تسلیم داشتن چه ضرور و ثالثاً بر تقدیر صحت این مذهب آثاریکه در تایید معنی شرعی آورده اکثری از آن باطل شده و رابعاً صحابه و تابعین را برین تقدیر منصب حکم نمودن به بدعت سیئه بودن امری چگونه حاصل شده چه احتمال اجتهاد مجتهدین باقی بوده است و بدعت سیئه بودن موقوف است بر اینکه امری از قرون ثلثه هم ماثور نباشد و از مجتهدین هم منقول نگردد خامساً چه وجه ترجیح است که رد سا ما

این طائفه را منصب اجتهاد حاصل باشد و ان ائمه دین که استحسان این عمل فرموده اند از ان منصب محروم باشند با وجودیکه اجتهاد مستقل برای حکم استحسان برامور یکه مخالف فراحم نباشند و داخل و مندرج عمومات مندوبات دینیه باشند هرگز ضرور نیست کما مر سابقا و ساد سا چون اعتبار اندراج در عمومات مندوبات مطلقه باطل فرض کرده شود و اجتهاد برای تجویز در استحباب امری خاص ضروری باشد پس آخر تحریم هم حکمی ست خاص برای اثبات آن در امری مخصوص چرا اجتهاد ضروری نباشد **قوله** پس عدم منقولیت چیزی و دین از ابی حنفیه و صاحبین الخ **اقول** اولاً بر تقدیر صحت این مذهب که بدعت سیئه چیزی است که از قرون ثلثه و مجتهدین منقول نباشد لازم نیست که نزد مقلد ابی حنفیه و صاحبین رحمهم الله سبحانه چیزیکه از ابو حنیفه و صاحبین منقول نباشد بدعت سیئه باشد و مرتکب مجوزان را ضال گمراه و بد مذهب بدین گفته شود چه اجتهاد منحصر در همین حضرات نبوده است و دیگر اہل سنت هم مجتهدین بوده اند پس امریکه دیگران تجویز آن فرموده باشند و از ابو حنفیه و صاحبین منقول نباشد حلیکه طائفه اسماعیلیه بر هر بدعت میکنند بر مرتکب مجوز آن امر نمودن هرگز هیچ حنفی را جائز نیست آری چیزیکه سیئه و ممنوع بودنش بخصوصه از ابی حنیفه صاحبین بحب اجتهاد شان منقول باشد البته مقلد ایشان را عمل بدان نشاید مگر حلیکه طائفه ایجاد نموده اند اعنی خلل اندازی در اصول ایمان مثل شرک حاشا که مقلد ابی حنفیه با وجود نقل جوازش از دیگر علماء اعلام اہل سنت می توان نمود **قوله** هر دو در سلک فقها منتظم نیستند الخ **اقول** حیف است که جناب مجتہدیت علیشان اندرد بهار در دہلی و کلکته و نذیر حسین و بشیر الدین وغیرهم ملقب بزبدة الفقها و عمدة المحدثین باشند و ملا علی قاری و شیخ عبد الحق علیهما الرحمة لیاقت انتظام درین سلک ندارند و جواب تفصیلی باقی خرافات در راسبق باید دید **قوله** حجیت به مستحسنات متاخرین الخ **اقول** حنسم که بکتب فقهیه متاخرین مثل مستصفی و بحر الرائق و حلبی و در مختار و طوالع الانوار وغیرها برای اثبات مدعیای بی تحقیق و بی تطبیق و بی فهم مطالب و تلبیس و تدلیس و استنادی نماید و محققین مستندین او مستحسنات متاخرین را قبول می کنند پس چرا حجت بر و تمام نگردد **قوله** توارث این انعقاد از مبتدعین و کذابین الخ **اقول** با وجود دیدن اشباع وغیره این چنین کلمه بی ایمانی بر زبان راندن محض تلبیس شیطانیست امام جزری فرموده لا زال اہل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام الخ ملا علی قاری نوشته لم یزل ملوک المصر خدام الحرمین الشریفین ممن وفقهم الله تعالی لهدم کثیر من المناکر والشین یعتنون بر الخ واما ملوک الاندلس والغرب فلهم فیه لیلة تسیر بها الرکبان یجتمع فیها ائمة العلماء الاعیان الخ بالجمله صاحب حصن حصین و سخاوی و عسقلانی و قسطلانی و سیوطی و ابن حجر مکی و ملا علی قاری وغیرهم را تا شاه ولی الله دہلوی وغیره معلوم نیست که از کذابین می شمار دیا انا کابر سلمین و علماء محققین می پندارد بر تقدیر اول از ثبوت و روایت کتب احادیث شریفه حضرت خیر الانام بتوسط عدول کرام دست بردار دیا برای ایجاد و اہانیدی که خالی از ہیچ کذابین مفروضین باشد ہمت گمارد اگرچه این خیال خام کمبرا او را از مفسد ضلالت که سند سلسله دینیه شان بواسطه ہمین کسان بوده است بر نمی آرد و بر تقدیر ثانی چرا این کلمات بیهوده بر زبان می آرد **قوله** ما انداکابر سلمین و ائمه دین مثل فاکهانی و ابن الحاج الخ **اقول** هرچند صاحب رسالہ

در بنیا مقام بجهت ادعاء موافقت مطلب خود فاکهانی و ابن الحاج را برای تلبیس کمال توصیف می نماید با موافق مذهب اسماعیلیه
این هر دو نیز که از کبار العلماء بوجوه کثیره از صالحین بلکه از مسلمین هم نتوانند شد تا به ائمه دین بودن چه رسد و از آنجمله بود مثال آنکه
فاکهانی و ابن الحاج مانند دیگر علماء محققین محدثین معتمدین قابل تکریم و تعظیم مثال النعل مبارک اند **قوله** ادراک مقصود
شارع و تشخیص آن بدون بیان شارع غیر ممکن است الخ **اقول** دیگر گذشته که قبیل ازین علامه ابن حاج را از
ائمه دین قرار داده است اهانت امام همام که مستند صاحب رساله بالا کلام است مقصد و مرام صاحب اشباع را تصریح فرموده است و کفی به حجة
مگر آنکه صاحب رساله از غایت غضب حبت تهقری کند و آن امام را از ائمه دین خارج نموده و امثال او را از دین و جاهلین ناقصین گرداند
قوله خصم میگوید که مدلول متنازع فیه بدلیل از دلائل شرعیه ثابت نیست الخ **اقول** اگر مرادش عدم ثبوت و صحت بالخصوص
بدلیل خاص از دلائل خاصه است پس عدم صحت مدلول لازم نیست و الا عدم ثبوت باطل ملا علی قاری در شرح اربعین بعد از آنکه
موضوع بودن حدیث صلوة الرغائب و لیلة نصف شعبان و اختلاف در این نمازها و کراهت آن از ابن حجر آورده میفرماید
و فیه ان الصلوة خیر موضوع و احیاء کل لیلة بالعبادة مشروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم عدم فعلها نعم لا یعتقد سنیتها
مع انه جاء فی لیلة نصف شعبان قوموا لیلها و صوموا یومها و قد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات
و منازل البرکات فصلوة مائة رکعة فی کل رکعة قراءة الاخلاص عشر مرات بای طریق لا یکون من البدع المذمومة مع ما ورد
عن ابن مسعود رضی الله عنه ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و همین است حال دیگر امور که از قسم خیر باشند و مخالفت و مزاحمت
با دلائل شرعیه نداشته باشند اگرچه بالخصوص فضل آن ثابت و صحیح نباشد اعنی بر تقدیر موضوع بودن حدیث فضل خاص
هم اگر آن امر تحت اصل عام مندوبات و مطلوبات شرعیه مندرج باشد انرا حرام نتوان گفت علامه طحطاوی در شرح قول مختار
و اما الموضوع فلا یجوز العمل به بحال و لا روایته الخ نوشته ای حیث کان مخالفا للقواعد الشرعیة اما لو کان داخلا فی اصل عام
فلا مانع منه لا لجعله حدیثا بل لدخوله تحت الاصل العام الخ **قوله** محدثین ابطال احادیث مستند درین باب نموده اند
و تضعیف الخ **اقول** شیخ عبدالحق محدث دهلوی در شرح سفر السعادت ذکر کرده و احادیث درین ابواب بیشتر آمده بعضی
موسوم بوضع و بعضی بضعف الخ و ملا علی قاری در رساله فضائل نصف شعبان نوشته قلت جهالة بعض الرواة لا تقتضی
کون الحدیث موضوعا و کذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان
نفس الصلوة النافلة فی تلک اللیلة ثابتة عن النبی صلعم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة خیر موضوع
و حسنة مشروع عند کل متبوع له و مطبوع بهذا تبین جواز ما یفعله الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان و الروم و الفرس و الهند و غیرها
من مائة رکعة کل رکعة فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوة و الاحیاء و غیرهما فانه و ان لم یصح و لکن لا مانع
من فعله و لو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة غیر صحیح عند العلماء و کذا اداءه جماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ **قول** در
فضائل اعمال غیر ثابته از ادله شرعیه جانب الله ان بلند است الخ **اقول** مراد از ثبوت و عدم ثبوت اگر عدم ثبوت بوجه

خاص از دیگر ادله مخصوصه عدم ثبوت بایں معنی است پس حکم تغلیط غلط است چه حسب تحقیق محققین مستندین صاحب رساله
صرف ثبوت اعمال بوجه دخول تحت اصل عام و دلائل عامه شرعیه برای اعتبار حدیث ضعیف در فضل اعمال مخصوصه و عمل بدان
کافی است ثبوت آن بوجه مخصوص از دیگر احادیث صحیحه سوای حدیث ضعیف ضرور نیست ورنه حجیت حدیث ضعیف که در فضائل اعمال
می نویسند چه معنی دارد در در مختار در بحث استحباب ادعیه اعضاء وضو در شروط عمل بالحدیث الضعیف گفته وان یدخل
تحت اصل عام الخ علامه طحطاوی نوشته وذلک الاصل ههنا هو مطلوبیة الدعاء فی کل وقت الخ در شرح منیة المصلی
نوشته ویستحب ان یمسح بدنه بمندیل بعد الغسل لما روت عائشة رضی قالت کان للنبی علیه السلام خرقة یتنشف بها الوضوء رواه
الترمذی وهو ضعیف لکن یجوز العمل بالضعیف الخ ملا علی قاری در شرح حصن حصین بذیل قول ماتن الی ارجو ان
یکون ما فیه صحیحا نوشته فالمراد به المعنی اللغوی الشامل للحسن والصحیح والضعیف لجواز العمل به فی فضائل الاعمال بالاتفاق
در فتح المبین آورده اتفق العلماء علی جواز العمل بالحدیث الضعیف فی فضائل الاعمال لانه اذا کان صحیحا فی نفس الامر
فقد اعطی حقه من العمل به والا لم یترتب علی العمل به مفسدة تحلیل ولا تحریم ولا ضیاع حق للغیر واشار المصنف بحکایة الاجماع
علی ما ذکره الی الرد علی من نازع فیه بان الفضائل انما تتلقی من الشرع فاثباتها بالحدیث الضعیف اختراع فی الدین مالم
یاذن به الله ووجه الرد ان الاجماع یکونه قطعیا تارة وظنیا اخری لا یرد بمثل ذلک لو لم یکن عنه جواب فکیف وجوابه اوضح اذ لیس
ذلک من باب الاختراع والشرع المذکورین وانما هو ابتغاء فضیلة ورجاؤها بامارة ضعیفة من غیر ترتب مفسدة علیه کما تقرر الخ
ملا علی قاری در رساله کبیره موضوعات در مسح رقبه نوشته والضعیف یعمل به فی فضائل الاعمال اتفاقا ولذا قال ائمتنا ان مسح
الرقبة مستحب او سنة الخ وهم دران در بحث حدیث من بلغه عن الله عز وجل شیء من الفضیلة فاخذ به ایمانا ورجاء ثوابه اعطاه الله
ذلک وان لم یکن کذلک نوشته ففی الجملة له اصل لکن یشکل بانه اذا حمل ما بلغه علی الحدیث الضعیف ینافیه قوله ایمانا به لانه
اذا اعتقد الثبوت امتثالا لقوله ایمانا به نافی کون الحدیث الذی بلغه ضعیفا لان الضعیف لا یطلق الا حیث لم یکن
المضمون ثابتا الخ و در جواب این اشکال را نقل کرده والجواب انا نختار الاول ونقول اعتقاد الثبوت لا یتوقف علی العلم
بالجواز ان یکون من وجه کما اذا کان عاما ادرجه فی العمومات فالثبوت حینئذ من حیث هذا الادراج لا غیر الخ ولعله این جواب
نوشته کذا افاده الشیخ ابن حجر المکی فی حل معنی هذا الحدیث الا انه جعل مرجع الضمیر فی قوله فاخذ به ای بالفضیلة بمعنی الفضل
والظاهر انه راجع الی شیء فیه فضیلة ومعنی اخذ به ای عمل به قولا وفعلا ثم قوله ایمانا به ای ایمانا بالله وایقانا برجاء ثوابه الا ان
المعنی ایمانا بذلک الحدیث کما حمله الشیخ فاحتاج الی التمحل فی الجواب الخ در غنیة المستملی گفته والاصل ان الوصل بین الاذان
والاقامة یکره فی کل الصلوة لما روی الترمذی عن جابر ان رسول الله صلعم قال لبلال اذا اذنت فترسل واذا اقمت فاحدر
واجعل بین اذانک واقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکله والشارب من شربه والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجته وهو وان کان ضعیفا
لکن یجوز العمل به فی مثل هذا الحکم الخ

محدث دهلوی در شرح سفر السعادة فرموده که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنان بحسن لذاته بود یا بغیره نزد جماعه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است از ان و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبه حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در ما سوای آن مفردات آن مراد است اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث و هو المختار و المعتمد و لیکن گفته اند که اگر حدیث ضعیف بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط بود با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد در فضائل اعمال معمول الخ شاه ولی الله دهلوی در انتباه که رساله استاد الاستاد خود علامه ابراهیم کردی آورده اند در آن مرقوم است و من الایام الفاضلة یوم عاشورا و یوم النصف من شعبان و ورد فی فضائل رجب احادیث باسانید ضعیفة لا باس بالعمل بها فان وجد فی نفسه قوة فلیعمل بها رجاء فضل الله تعالی الخ مولوی خرم علی در رساله دعائیه گفته علماء برین صاف اند در فضائل اعمال فیما نحن فیه باتفاق علما معمول بها است الخ در بسط الحق بعد ازانکه ضعیف بودن حدیث فضیلت صلواة اور بیان منکر الحدیث بودن راوی آن از امام بخاری نوشته گفته اس حدیث کو اگرچہ ترمذی وغیرہ نے ضعیف کیا ہی لیکن فضائل مین عمل کرنا حدیث ضعیف پر جائز ہی الخ و بذیل حدیث فضیلت شب نصف شعبان بعد ازانکه از امام بخاری ضعیف بودن آن آورده گفته اور یہ حدیث اگرچہ ضعیف ہی لیکن عمل کرنا حدیث ضعیف پر فضائل اعمال مین باتفاق جائز ہی الخ **قوله** اگر ہیچو مدعیات و معاملات مثبت احکام می بود الخ **اقول** قاضی ثناء الله صاحب در سیف المسلول در رد روافض در بیان بودن علم الہامی نیز یکی از اسباب علم ذکر کرده اند که آنچه بدان ثابت شده آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد پس درین صورت بعد فرض عدم ثبوت هیچ حدیثی در فضائل این نمازها نیز چونکه شرع ساکت است و شارع انکار ننموده است و دلیلی در نفی و در حرمت آنها وارد نیست در قسم ثالث خواهد بود پس باطل شد الزام بانکه هر بوالهوسی هوا و هوس بدعت خود را و مدعاوی باطله خویش اثبات میتواند کرد و کسی از اهل شرع تاب مقاومت آن نمی تواند آورد الی آخر الالزامات الملازمة **قوله** خصم شنیدن بقطان از زبان حق ترجمان سرور پیغمبران چگونه باور نماید الخ **اقول** اولا شیخ عبد الحق رح در ترجمه مشکوة شریفه در همین بحث و تحقیق این مسئله آورده که منکر این حال تصدیق بکرامات اولیای کرام دارد یا ندارد و اگر ندارد ساقط شد بحث با وی زیرا که وی منکر است چیزی را که اثبات کرده اند کتاب و سنت و اگر دارد این از جمله کرامات است باعث انکار چیست الخ و همچنین است در شرح بکیه وغیره ثانیا اگر خصم از محرومی اعتقاد کرامات و بی نصیبی ازان برکات آن رتبه علیه را باور نمی نماید تاهم او را با ما مزاحمت و مصادمت امور شرعیه در امور الہامیه چیز حکم تفضیل بر اولیاء الله تعالی نمودن کی میسر

قوله صاحب بهجة الاسرار متهم است بافراط الخ **اقول** قطع نظر از آنکه بر بزرگان این تهمتها نهادن و وی مسلف صلحا
افتادن مایهٔ امتحان طائفه هوائیه است باری در غنیة الطالبین که مستند اوداکابر است بهبینید که برای تاکید صلوة الرغایب
فضلے براسه مرقوم است وهمچنین در صلوة البرات اجر کبیر و فضل عظیم مسطور است **قوله** محل نزاع صلوة مخصوصه از شب برات
نه فضائل این شب است الخ **اقول** بعد... این شب عموماً ثابت گردیده پس جمله احادیث صلوة مخصوصه اگر ضعیف
هم قرار داده شوند تاهم در مجرد عمل بدان بی التزام منکرات و ممنوعات شرعیه هیچ خللی نیست چنانچه قطب اسمعیلیه در ملفوظات حق
بعد نقل انکار صلوة برات از بعض علما گفته ملا علی قاری کهتی هین که جائز هی عمل کرنا حدیث ضعیف پر اور
علما نی جو انکار کیا هی اسکا سبب لاحق هونی منکرات کی انکار کیا هی حاصل یه هی که اگر تنها بغیر خرابیون مذکوره
کی پڑهی تو جائز هی الخ **قوله** تفرد صاحب اشباه به نفی کراهت الخ **اقول** ادعاء تفرد صاحب اشباه مبنی است
بر قلت نظر بسوی اقوال ائمه دین چه بسیاری از اکابر علماء حنفیه رحمهم الله تعالی بجواز و عدم کراهت بدون جماعت شده اند
بلکه بعضی از ایشان بجواز جماعت بدون تداعی هم رفته اند علامه کفوی در اعلام الاخیار که مشهور به طبقات حنفیه است
در ذکر حال امام صدر کبیر صاحب محیط برهانی آورده و فی کتاب المحیط لایکره الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر و
الرغائب ولیلة النصف من شعبان ونحو ذلک لان ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا اذا استمر فی بلاد الاسلام
والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا استمرت واشتهرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون
الرغائب مع الامام وصلوة لیلة القدر لیالی رمضان ولم یشتهر ان النبی صلعم صلی لیلة النصف من شعبان ولیلة الرغائب
والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین وبلادهم وما راه المومنون حسنا فهو عند الله حسن و
فی تلک الصلوة مع الجماعة مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوة واعطاء الصدقات من الدراهم والطعام
والحلاوی وغیر ذلک ومنع بعض الفقهاء ذلک لکن افسادهم اکثر من صلاحهم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس
عن الحضور فی الجماعات وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطأ فی دعواه الخ ملخصاً و بعد از آنکه از
محیط سرخسی و حاوی و بزازیه کراهت جماعت تطوع و وتر خارج رمضان و از امام قدوری عدم کراهت آن آورده
می نویسد و درایت فی فتاوی الصوفیة لایکره التطوع بالجماعة مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة
وهو الاذان والاقامة وقد صرح فی شرح الکافی الناصحی ایضا فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة
اذا صلوها علی وجه استدعاء الناس الیها بجماعة کما یدعی الی المکتوبة ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لایکون
الا بالاذان قوله اذا نادیتم الی الصلوة الآیة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
الخانی فی باب ادراک الفریضة ویؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة وفی
السراجیة ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر المولی الفاضل یعقوب فی شرح الشرعة واست

ماجاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبراءة والقدر بقي ههنا بحث مهم وهو انه
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه وقال شارح
النقاية لا يكره الاقتداء بالامام في القدر والرغائب والنصف من شعبان لان ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله
حسن الخ ملخصاً **قوله** شیخ نووی الخ **اقول** اگرچه امام نووی رح و دیگر چندی از علماء کرام فرموده اند اگرچه مجرد
انکار چندان مستغرب نیست اما چندان مبالغه که فرموده اند باوجود تصریح اکابر حنفیه وغیرهم بخلاف آن البته محل تعجب
است خصوصاً از امام نووی علیه الرحمة جناب شیخ عبد الحق رح در ما ثبت بالسنة فرموده ومما اشتهر فيما بين الناس
في هذا الشهر ليلة الرغائب والمشايخ فيه صلوة مشهورة والمحدثون انكروها اشد الانكار حتى قال محي الدين النووي رح الخ
وبعد قول امام نووی رح وعلامه ابن حجر رح نوشته هذا ما ذكره المحدثون على طريقتهم في تحقيق الاسانيد ونقد الاحاديث
وعجبا منهم ان يبالغوا في هذا الباب هذه المبالغة ويكفيهم ان يقولوا لم يصح ذلك عندنا واعجب من الشيخ النووي رح
مع سلوكه طريق الانصاف في الابواب الفقهية وعدم تعصبه مع الحنيفة كما هو داب الشافعية فما نحن فيه اولى بذلك
نسبه الى المشايخ العظام والعلماء الكرام رحمهم الله تعالى هذا وقد ذكر صاحب جامع الاصول في كتابه حديثا من كتاب رزين
الخ **قوله** این احتمال الخ **اقول** سابق گذشته که فقها را اهل کمال جهر ذکر را اگرچه در مسجد باشد منع نمی فرمایند مگر بعروض
همچو عوارض خارجیه پس این احتمال عند التحقیق مخالف ایشان نمی تواند شد **قوله** بهر حال درین اثر احتجاج است
الخ **اقول** اولاً سابق گذشته که حضرت ابن عمر رض صلوة ضحی را بدعت و ابتداع میفرموده همچنین حضرت ابن مسعود رض
برکسانیکه مشغول خواندن این نماز میبودند انکار میفرموده همچنین حضرت ابن عمر رض در باب اذان جمعه که از محدثات حضرت عثمان رض
است اطلاق بدعت کرده است در مواهب آورده عن ابن عمر رض قال الاذان الاول يوم الجمعة بدعة فيحتمل ان يكون
قال ذلك على سبيل الانكار وان يكون اراد انه لم يكن في زمنه عليه الصلوة والسلام لان كل ما لم يكن في زمنه صلى الله عليه وسلم
يسمى بدعة لكن منها ما يكون حسنا ومنها ما يكون غير ذلك الخ وهمچنین دیگر از صحابه کرام نسبت محدثات مستحسنه دیگر صحابه کرام
فرموده اند پس این انکار و اطلاق ابتداع که صرف برای تسهیل بر عباد الله بوده تا بجهت قرب اسلام وعدم تدوین احکام در
اشتباه نیفتند پس همچو قول اسماعیلیه را چه مفید و چه قابل احتجاج وثانیاً در خصوص ذکر جهر بمسجد هم مستندین صاحب رساله از فقهاء
اهل کمال نوشته اند که منع نمودن نمی شاید و حضرت ابن مسعود رض که انکار و اخراج فرموده پس گاهی امر غیر جائز بکدامی غرض صحیح
جائز هم میگردد و برین تقدیر انکار و اطلاق بدعت بران بغرض تعلیم سنت نبودن آن بوده باشد پس این احتجاج بر تقدیر تمامیت
هم مفید صاحب رساله نیست ثالثاً احتجاج مفتی اسماعیلیه باین اثر هرگز تمام و درست نیست چه بحسب ظاهر تلبیس و نیز عدم فعل در عهد
آنحضرت صلعم دلیل بدعت و کراهت و مخالفت شدن نمی تواند آری عامه طائفه که بدعت بمعنی ما ليس سنة رسول الله صلعم
وما احدث بعد عهده صلی الله علیه وسلم قرار داده بران حکم کلی ضلالت لازم میکنند و هر بدعت را شامل شرک و ضلال اند از اصل اینها

میدانند اگر بدین اثر احتجاج نمایند پس قطع نظر ازانکه حضرت ابن مسعود و ابن عمر رضی و دیگر صحابه کرام در بسیاری از امور با وجود اطلاق
ابتداع و اقرار عدم معهودیت از حضرت علیه الصلوة و السلام حکم جواز بلکه استحباب و استحسان فرموده اند البته بحسب ظاهر آن احتجاج
تلبیس پیش عوام تمام میگردید **قوله** کسی ی جناب را قایل و شاغل این عمل ندیده و نشنیده **اقول** اولا که صاحب اشباع خود
اجل و اکمل تلامذه صاحب تحفه است و محض برای تحصیل علم حدیث شریف خدمت صاحب تحفه حاصل نموده است روایتش ابجو شهادت
نفی عام مردود و نمودن محض سفاهت است و ثانیا فتاوی صاحب تحفه درین ابواب بدرجه شهرت و تواتر رسیده اند و ثالثا تا حال
در بسیاری از بلاد هند بینندگان صاحب تحفه موجود صاحب رساله را باید که ازیشان استفسار نماید و از انکار متواترات باز آید **قوله**
در تحفه که بالتواتر کتاب جناب ممدوح است الخ **اقول** هر چند صاحب رساله بسیاری از اکابر ائمه دین را تفسیق و تضلیل و تجهیل
مینماید اما درینجا که شاه عبد العزیز رح صاحب را آنچنان قرار داده مخالف تلبیس و تدلیس طائفه اسماعیلیه انسته لاجرم مفری غیر از
انکار متواترات ندیده اما الحمد لله که تحفه را بالتواتر کتاب جناب ممدوح قرار داده حالانکه بموجب همین کتاب تحفه صاحب رساله و مقتدایانش
خارج از امت قرار می یابند و بموجب مذهب طائفه اسماعیلیه صاحب تحفه اثنا عشریه مع تمام امت محمدیه علی سیدها الصلوة و التحیة مبتدع
بلکه مشرک قرار می یابند در همان تحفه موجود که حضرت امیر و ذریت طاهره او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور
تکوینیه را بایشان وابسته میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله
همین معامله الخ حالا صاحب رساله بیان کند که نذر و منت و مجلس و عرس نمودن و امور تکوینیه وابسته آنحضرت دانستن که مروج و معمول امت است
چه حکم دارد **قوله** از عجایب این مقام آنکه الخ **اقول** قطع نظر ازانکه در فیوض ارواح قدس فتوی منسوب جانب صاحب تحفه منقول
نیست بلکه عبارت خط صاحب تحفه اسمی علی محمد خان صاحب رئیس مراد آباد مذکور است کمال استعجاب اینکه بی دیدن صحت نامه کتاب مرقوم
گردیدن یک لفظ بجای لفظ دیگر این قدر پیچ و تاب در اصلاح خیانت و تحریف مائة المسائل و نقل عبارات مرقات وغیره در
رساله تفهیم سفیه القدر حشو و اطناب آن هذا لشئ عجاب و اعجب عجائب و اغرب غرائب آنکه با وجود مطالعه مجموعه فیوض ارواح قدس
منقبت شاه ولی الله صاحب و اخلاف الغا مناقب بر زبان می آرد و مطلقا حیا نمیدارد و از مطالعه مجموعه مذکوره کالشمس ثابت است که بر مذهب
اسماعیلیه شاه صاحب و کافه اسلاف و اخلاف الغا مناقب فاسق مبتدع بلکه کافر و مشرک قرار می یابند فافهم **قوله** منع اتخاذ روز عاشورا روز
غم و ماتم و منع واعظ از ذکر قصه شهادت بروز عاشورا پرداخته اند **اقول** صاحب اشباع که نقل فتوی مشهوره شاه عبد العزیز صاحب
نموده و مطلب آن بیان فرموده در رد آن فقره منع اتخاذ روز غم و ماتم افزودن هدایا ممانعت جلوس برای مصیبت و اتخاذ ماتم پیش
نمودن لغویت جلوس برای ندب مصیبت و اجتماع برای نیاحت و اتخاذ روز ماتم چیزی دیگر و ذکر فضایل و احوال شهادت حضرت سیدنا حسین رضی
باحادیث شریفه و بروایات صحیحه و طوق رقت و عرض حزن و ادای استرجاع و حث بر صبر و عبادات و بیان حال بدحالی بی ادبان
که از جمله معجزات نبویه میتوان گفت چیزی دیگر اما منع این ذکر پس به نقل بعض عبارات خارج از بحث و نقل یک فقره بعض عبارات
که بحسب ظاهر و هم موافق دعوی معلوم گردیده و ترک اول و آخر همان عبارت که مضر و مخالف بوده اثبات آن مدعا نتوانند شد

از صواعق محرقه که آورده‌اند و ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة ونحوهم من الندب والنیاحة الی آخره اول
آنکه عبارت چنان است اعلم ان ما اصیب به الحسین رضی الله تعالی عنه فی یوم عاشورا الکمت سابق
لما قصته انما هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته ورفعته ودرجته عنده وبه فمن ذکر ذلک الیوم مصابه لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع
امتثالا للامر واحرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون ولا یشتغل
ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من عظائم الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشغله ببدع
الرافضة ونحوهم من الندب الخ وآنچه صاحب رساله از رساله اصول صفار نوشته وسئل رضی الله تعالی عنه عن قرءة مقتل الحسین
فی یوم عاشورا ایجوز ام لا قال لا لان ذلک من شعار الروافض عبارتیکه آخر این قول بوده ترک نموده وهی هذه فان اراد تذکر
المقتل ینبغی تذکر الصحابة اولا ثم یصیر مقتل الحسین رضی الله تعالی عنهما بتعاله لا مقصودا فحینئذ لا باس به انتهی عبارت غنیة الطالبین
خارج از بحث که آورده در عبارت منقوله ابطال قول کسانی است که آن روز را یوم مصیبت گردانیده انکار صوم آن روز عظیم
و ابطال تشریف وتعظیم آن میکنند و توسعه وتصدق فقراء در خصوص آن روز فرح وسرور قرار داده بر فاعلین طعن می نمایند پس
عبارت منقوله را از ممانعت ذکر احوال شهادت صادقه ودیگر امور خیر چه علاقه افسوس که صاحب رساله را از عبارت منقوله غنیة الطالبین
آنچه دران مذکور نیست معلوم گردیده وآنچه صراحة مسطور است بنظر نرسیده حالا ببینند که نجات انبیا وخلق حضرت آدم علیه السلام وغیر ذلک را
دران روز موجب فضل عاشورا قرار داده نوشته نصارا عاشورا مثل بقیة الایام الشریفه کالعیدین والجمعة وغیرها الخ وآنچه از
احیاء العلوم آورده اولا آن عبارت را از بیان فضائل و ذکر شهادت حضرت وی رضی الله تعالی عنه باحادیث شریفه و
روایات صحیحه وبیان حال بدمآلی بی ادبان که آن روایات از اجله صحابه کرام نص مروی ومأثور باشند بلی آنکه هیچ بعض صحابه
کرام باشند چه علاقه شیخ ابن حجر که صاحب رساله در همین مقام ودیگر مقامات باو استدلال میکند در کتاب صواعق محرقه که ذکر قصه شهادت شریف
وحالات بدمآلی قاتلان بتفصیل ذکر نموده است بعد نقل مقوله امام غزالی گفته وما ذکر من حرمة روایة قتل الحسین نحو وما بعد ما
لا ینافی ما ذکرته فی هذا الکتاب لان هذا البیان الحق الذی یجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبرائتهم بخلاف ما نقله الوعاظ الجهلة
فانهم یاتون بالاخبار الکاذبة الموضوعة ونحوها ولا یبینون المحامل الحق الذی یجب اعتقاده الخ ثانیاً دران قول قید عاشورا نیست
معلوم نیست که صاحب رساله در باب سر الشهادتین که به بسط تمام موضوع برای ذکر شهادت است چه میگویند وآنچه از ابن تیمیه آورده پس قطع نظر از
عدم افاده مطلب او که مشتمل است بر افراط وغلو باطل چنانچه توسیع نفس را در ذیل لم یستحبها احد من الائمة آورده واز مبتدعات
قائلین قرار داده حالانکه در عبارت منقوله غنیة الطالبین بعد عبارت منقوله از صحابه وتابعین منقول قد ورد عنهم الحث علی التوسعة
وثانیا الزام از قول ابن تیمیه بر شاه عبدالعزیز صاحب درست نمی تواند شد چه نزد شاه صاحب اقوال ابن تیمیه مردود هستند چنانچه در
رساله مکاتیب شان که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خانصاحب مرادآبادی مسطور است کلام ابن تیمیه فی منهج السنة وغیره
من الکتب موحش جدا فی بعض المواضع لا سیما فی تفریط حق اهل البیت وفی منع زیارة النبی صلی الله علیه وسلم وفی انکار الغوث

و القطب و الابدال و تحقیر الصوفیة و امثال ذلک و هذه المواضع منقولة موجودة عندی و قد تصدی لرد کلامه فی زمانه جهابذة علماء
الشام و العرب و مصر ثم ان ابن القیم تلمیذه الرشید قد بالغ فی توجیه کلامه لکن لم یقبله العلماء حتی ان المخدوم معین الدین السندی
الطال رسالة فی رده و اذا کان کلامه مردودا عند علماء اهل السنة فای طعن یلحقهم فی ذلک الخ **قوله** شیخ عبد الحق در بعض مولفات
الخ **اقول** شیخ عبد الحق در بعض مولفات اگر بعروض عوارض خارجیه چیزی بحث نموده باشد از ان انکار جواز مولود و عرس و امداد
بدعا و ختم و طعام نتوان ثابت نمود و چگونه ثابت شود که این امور بلکه محافظت اعراس که احسان آن شیخ از اساتذه محققین خود در روایت
مینماید در ما ثبت السنة فرموده قلت فهذه الروایة یکون عرسه فی تاسع ربیع الاخر و هذا هو الذی ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام
العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه هذا التاریخ اما اعتمادا علی هذه
الروایة او علی ما رآه من شیخه الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم الخ و آنچه صاحب رساله از شرح سفر السعادت
آورده در آخر همان قول در مسئله نشاندن قاریان نزد قبر مختار بودن عدم کراهت باستناد قول ابن همام تصریح کرده و در
جامع البرکات گفته اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ماحضر ساخته شده است بهتر باشد و اگر از عبارت
بروح فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن و فاتحه بخوانیم و ثواب آنرا بروح ایشان
برسانیم باکی ندارد الخ و همدران در حال استاد خود شیخ اجل عبد الوهاب مکی نقل کرده و ایشان نیز روز مولد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس شیخ خود و عرس شیخ علی متقی و عرس والد خود طعامی وافر می پختند
و بخوردن صلحا و علما و فقرا میداد الخ و آنچه صاحب رساله از رسالة التعزیت یک فقره آورده همانش بعد مطالعه اصل
منقول عنه بدریافت آید اما اگر محمول بظاهر باشد پس البته مخالف است بسلف کاملین و خلف صالحین علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف نوشته باب موعظة المحدث عند القبر و قعود اصحابه حوله کانه اشار بهذه الترجمة الی ان هذا الجلوس مع الجماعة
عند القبر ان کان لمصلحة تتعلق بالحی او المیت لایکره ذلک فاما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر و فیهم من یعظهم و یذکرهم
الموت و احوال الاخرة و اما مصلحة المیت فمثل ما اجتمعوا لقراءة القران و الذکر فان المیت ینتفع به الخ و در شرح هدایه
آورده و مما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر و زمان و یقرؤن القران و یهدون ثوابه لموتاهم و علی هذا اهل الصلاح
و الدیانة من کل مذهب من المالکیة و الشافعیة و غیرهم و لا ینکر ذلک منکر و کان اجماعا عند اهل السنة الخ و وصول ثواب اگرچه
مخصوص بمقبره نیست اما در خصوص مقبره امید زیادت نفع است چنانچه در تفسیر عزیزی نوشته و در دفن کردن چون اجزای
بدن بتمامه یکجا میماند علاقه روح بحال می ماند و توجه بزائرین و مستفیدین بسهولت میشود و آثار این عالم از صدقات و
و فاتحه و تلاوت قرآن خوانی چون در ان بقعه که مدفن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود الخ و عجبی از صاحب رساله که بعبارات
منقوله رسالة التعزیت استناد میکند نمی فهمد که نهایة الامر آنکه اختلاف در ثبوت رسید اما از ترجیح چه علاقه حالانکه در راته مسائل
اسحاقیه نوشته حافظان را برای قرائت قرآن نشاندن نزد قبر اختلاف است مختار همین است که جائز است بشرطیکه بآواز بلند

جمع شده قرائت نکنند الخ قوله فی البزازیة الخ اقول دراصل صاحب اربعین این روایت بزازیه از نقل شرح
منیه آورده وحسب عادت خیانت خود مردود نمودن صاحب شرح منیه این روایت ذکر نه نموده دیگران هم بهمان راه میروند
حالانکه باید شنید که در شرح منیه که مستند صاحب رساله وکبرای اوست بعد قول بزازیه نوشته ولایخلو عن نظر لانه لا دلیل
علی الکراهة الا حدیث جریر المتقدم وانما یدل علی کراهة ذلک عند الموت علی انه عارضه ما رواه الامام احمد رح بسند
صحیح وابوداود عن عاصم بن کلیب عن ابیه عن رجل من الانصار قال خرجنا مع رسول الله صلعم فی جنازة فرأیت
رسول الله صلعم وهو علی القبر یوصی الحافر یقول اوسع من قبل رجلیه اوسع من قبل راسه فلما رجع استقبله داعی امرأته فجاء وجیء
بالطعام الی ان قال فهذا یدل علی اباحة صنع اهل المیت الطعام والدعوة الیه الخ قوله فی فتح القدیر الخ اقول نقل نمودن
عبارته بی قصد تحقیق وتطبیق کمال سفاهت است ملا علی قاری در شرح مشکوة شریف در ذیل حدیث دعوت نمودن
زن میت بعد دفن شوهر خود واجابت فرمودن آنحضرت صلعم همراه صحابه بخانه میت بعد ذکر قول علامه ابن همام و
دیگر علماء کرام فرموده وینبغی ان یقید کلامهم بنوع خاص من اجتماع یوجب استحیاء ورثة المیت فیطعمونهم کرها او یحمل علی کون
بعض الورثة صغیرا او غائبا ولم یکن المال من عند احد معین الخ قوله فی وصایا الشیخ ولی الله الدهلوی الخ اقول
شیخ موصوف که از اسرافات ممانعت کرده است همان شیخ تعامل عرس و مولد ومحافظت بران از اسلاف واکابر خود در تالیفات
خود روایت نموده قائل استحسان آن ومعتقد فضیلت مجلس شریف ومتبرک بودن آن گردیده پس منع اسرافات صاحب رساله را
چه مفید وصاحب اشباع را چه مضرت است قوله فی المقامات المظهریة الخ اقول میرزا صاحب موصوف که مقید نمودن برسمیات
عرفیه بیان فرموده ازین هم هیچ امداد بدعات ختم ونیاز طعام ونقد واصل مولد وعرس ممانعت اینهمه ثابت نگردیده حال
وقال اسلاف واخلاف ایشان باید شنید در مقامات مظهریه مطبوعه دهلی بعد بیان نفی التزام رسمیات زائده گفته ازینجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشائخ رضی الله عنهم چنین بود که بروز عرس در خانه میگفتند که امروز قدری در طعام معمول اضافه
باید کرد الی قوله وچون فقیر عادت بطعام بازار دارد ناچار در عرس یک روپیه را شیرینی از بازار طلبیده بیاران حاضر تقسیم
میکنند وآنچه فتوح از نقد نیاز حضرت میرسد بخدمت پیرزادها وبیوها که استحقاق دارند بطور مخفی میرساند الخ وشاه عبد الغنی
صاحب در رساله مناقب خلیفه میرزا صاحب که جامع آن مناقب مظهریه بوده اند نوشته برای نیاز پیران سیما حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند حلوا وغیره تیار میکردند وانرا بفقرا تقسیم می نمودند ونیاز والد خود میکردند الخ وهمدران از خلیفه مذکور
آورده اند یکبار در عرس حضرت خواجه محمد زبیر حاضر شدم ایشان تشریف آورده فرمودند عبادت بکثرت کنید الخ ونیز
باید دریافت که جناب میرزا صاحب موصوف در مکتوب یازدهم نوشته اند ذکر [illegible] که قیود مخصوصه ونیز مراقبات باطوار معموله
که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب وسنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام واعلام از مبدء فیض اخذ
نموده اند وشرع ازان ساکت است وداخل دایره اباحت وفایده دران متحقق وانکار آن ضرور نه الخ صاحب رساله ایا

هما بید که اطوار مخصوصه که در ابهی که شرع ازان ساکت است داخل دایره اباحت است یا ضلالت و در ان فایده دینیه محقق
است یا مضرت و انکار آن ضروری نیست یا ضروریست بر تقدیر شق ثانی که جناب مرزا صاحب با وجود اقرار رواج یافتن در قرون مشهود
و ماخوذ نبودن از کتاب و سنت و ساکت بودن شرع که بتحقق فایده و غیرها قرار و اقبال فرموده مقبول است یا مردود و حکم ضلالات
و جهالات همچنانکه در حق دیگر ایمهٔ دین و اولیاء کاملین کرده است در ینجا هم میکنید یا نه و انچه صاحب رساله از قاضی ثناء الله درج
سلطر افعال شنیعه جهال است و از اجتماع مسلمین برای قرارت قران و اذکار خیر که اصل عرس معمول مرشدان و اساتذه شانست
چه علاقه دارد خود در تذکرة الموتی نوشته اند حافظ شمس الدین عبد الواحد گفته از قدیم در شهر مسلمانان جمع میشوند و برا اموات
قران میخوانند پس اجماع شده و خلال از شعبی روایت کرده که بودند انصار وقتیکه کسی می مرد از انها میرفتند سوی قبر او و برا او
قران میخواندند الخ **قوله** تشبیه اعاده مجلس میلاد الی قوله با جنم کهنیا الخ **اقول** حسن ذکر آنحضرت صلعم و اظهار عظمت و تکریم
آنجناب و اداء شکر نعمت که بدلایل کتاب و سنت عموماً ثابت است کافیست برای حسن جمیع افراد خاصه هیات مخصوصه از مستحسنات
ایمهٔ اسلام که مندرج آن عمومات و غیر مزاحم بکتاب و سنت باشند پس برای حسن مجلس ذکر مبارک و جمع چندی از امور خیر به نیت برکت و تذکر
زمان ولادت حاجت بدلیل دیگر حسب تصریح معتمدین صاحب رساله نیست بلکه خصوص استحباب اعاده بشکر نعمت ولادت در نظیر یوم
ولادت باداء عبادت حضرت رب العزت ایمهٔ دین از نص حدیث حضرت سید المرسلین ثابت فرموده اند و نیز نزد کافه مسلمین
بودن ذکر ولادت آنحضرت موجب سرور و برکت و مشروعیت اجتماع برای فرحت ثابت است بالیقین حتی که صاحب اتمام الحجة
هم بآن قایل است در خصوص ذکر وقایع ارهاصات و معجزات سرور کائنات و اجتماع مسلمین برای استماع آن حالات و اظهار
سرور و فرحت بآن ذکر با برکت باعتقاد بقاء شرف در نظیر زمانه ولادت با سعادت و استحباب اعاده شکران نعمت پاک مجلس
میلاد شریف عبارت از همین است تشبیه بجنم کهنیا دادن بلاریب کمال اسائت ادبست نزد اهل دین اسلام و انچه صاحب رساله برای دفع
ملام در تفسیر مرادش گفته که با جنم کهنیا در نفس اعاده سرور میلاد و بدون تجدد نعمت میلاد الخ پس درین فقره زیادت تصریح بالی
بی ادبی و کمال بیدینی است چه نفس اعاده سرور و شکر میلاد و بدون تجدد نعمت باقرار مستندین صاحب رساله ثابت است از تصریح
و نص ارشاد آنحضرت صلعم که استحباب اعادهٔ صوم اثنین بشکر نعمت ولادت با وجود عدم تجدد آن نعمت مقرر فرموده اند پس در نفس
این امر تشبیه بجنم کهنیا دادن زیاده تر موجب بی ادبی بیدینی است **قوله** و التشبیه صلوة جانب تنور یا عبادت نار عبادت
مجوس الخ **اقول** الا چون فضیلت صلوة جانب باب الله و شرف و برکت آن از مضامین عمومات مندوبات ایمهٔ دین ثابت
نفرموده اند پس اگر کراهت صلوة جانب باب مبنی بر لزوم مشابهت و توافق صوری عبادت مجوس نموده آید مستلزم آن نیست
که عقد مجلس ذکر تشریف آنحضرت و اعتقاد بقاء شرف در نظیر ایام ولادت با سعادت و استحباب اعاده بشکر نعمت حضرت رب العزت
بانواع افعال عبادت که ایمهٔ دین از مضامین احادیث شریفه ثابت فرموده اند مانند جنم کهنیا قرار داده آید و چگونه این مثال
مستلزم این مثال بر مثال مبتدا اند شد حالانکه فضیلت نفس مواجهه نار وقت عبادت که از شعار مجوس است هرگز موافق قواعد

مشروع شریف نیست و نفس اعاده شکر نعمت ولادت آنحضرت باوجود عدم تجدد نعمت صراحةً از ارشاد حضرت شارع ائمهٔ دین و اکابر
مستندین صاحب رساله ثابت فرموده اند ثانیاً قطع نظر ازین فرق دیگر هم هست و آن اینکه در مواجهها وقت عبادت توافق صوری
بشعار مخصوص مجوس لازم می آید و در عقد مجلس ذکر مبارک اظهار شکر آن نعمت در ایام ولادت آنحضرت یعنی در ماه ربیع الاول شریف
این توافق صوری هم مفقود است نمیدانی که فقهاء محققین در ذیل مسئله مذکوره عدم کراهت صلوة جانب سراج و شمع مختار فرموده اند
چنانچه از شروح کنز وغیره ظاهر است بجهت زوال موافقت و عدم لزوم مشابهت خصوصیت شعار مجوس که در خصوص جمره نار بوده است،
پس همچنین اگر کسی عقد مجلس سرور روز یوم جنم کنهیا نماید تا البته ذکر آن مقال و استدلال باین مثال گنجایش میداشت و بدون آن عقد
مجلس ذکر شریف در ایام مبارکه ولادت شریف حضرت سرور عالم صلعم و ادای شکر نعمت با فعال زکیات بلحاظ شرف آنزمان شا
که خصوصیت مشابهت بجنم کنهیا بلکه موافق این مثال دانسته باشد همین امر از حدیث شریف صوم عاشورا ثابت میتوان نمود یعنی چون حضرت
شارع را رفع لزوم مشابهت یهود در خصوص آن صوم مقصود گردید بجای آن همراه آن صوم ضم صوم دیگر یوم هم مقرر فرمودند چون
ازین قدر تغیر مشابهت شعار مخصوص مفقود شد پس باوجود مغایرت کلیه محض اعتقاد شرف یوم جنم کنهیا و شکر آن که شعار مخصوص
هنود است از اعتقاد شرف ایام ولادت با سعادت و اظهار شکر و سرور این نعمت چگونه تشبیه مجلس مبارک با جنم کنهیا قطع نظر از بی ادبی
درست و صحیح خواهد بود **قوله** مشابهت فعل با فعل کفار در آنوقت موثر در منع فعل میشود الخ **اقول** اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل
مخصوص بخصوصه از حضرت شارع بدلیل یقینی است تا برین تقدیر لازم می آید که در اموریکه باین طور از شارع ثابت نیستند مانند رجعت
قهقری برای تعظیم کعبه شریفه که هنود هم برای معابد خود عمل می آرند تشبیه تکریم کعبه شریفه به تعظیم اصنام و معابد کنهیا وغیره دادن و هجو
بیباکان طائفه اسماعیلیه که مجلس ذکر میلاد شریف را تشبیه بجنم کنهیا میدهند روی بیاض را سیاه ساختن و شق لسان به مطاعن
بی اصل و نشان نسبت ائمه دین که استحسان آن تکریم فرموده اند هم مضائقه نداشته باشد و اگر مراد ثبوت بطور اندراج عمومات
مندوبات شرعیه است که حسن آنها بدلائل یقینیه ثابت باشد برین تقدیر حسن اطوار خاصه و هیآت مخصوصه مستحسنه مستندین صاحب رساله
از افراد تکریم کعبه شریفه وغیرها که عموماً حسن آن بدلائل یقینیه ثابت است تسلیم نموده آید و تشبیه افراد تکریم کعبه شریفه به تعظیم
معابد کنهیا وغیره مضائقه داشته باشد پس مجلس ذکر شریف و ادای افعال زکیات به نیت شکر حق تعالی در ایام ولادت
شریف که شرف آن و استحباب اعاده شکر نعمت از مضامین احادیث شریفه ثابت است چرا حسن نباشد و تشبیه آن بجنم کنهیا
چرا مضائقه ندارد و حرام که نزد طائفه وهابیه لفظ مضائقه چه معنی دارد که درین مقام صراحةً از وریده دهن خود نفی آن
و تشبیه بجنم کنهیا بر زبان می آرد عیاذاً بالله **قوله** استحسان اعادهٔ صوم منصوص از شارع است الخ **اقول** صاحب رساله
که مانع تاثیر مشابهت صرف ثبوت بدلیل یقینی می پندارد لازم که بر اثبات استحسان اعادهٔ آن بدلیل یقینی همت بر گمارد
قوله تفضیل استحسان بدعت الخ **اقول** کلام صاحب اشباع که مبنی است بر تضمن فضیلت ذکر حضرت سرور عالم صلعم و
نشر و تعلیم فضائل و معجزات و ختم قرآن وغیر ذلک از صدقات و دعوات پس درین کلام مناط افضلیت بر صوم که این امور

غیر بوده اند و هرگز بدعت نیستند و تفضیل آنها بر صوم از احادیث شریفه ثابت است پس الزام مخالفت حدیث و دیگر
سطاعن صاحب بلاغ را دادن در جهالت کشادن ست اعن عائیشة ان النبی صلعم قال قراءة القران فی الصلوة افضل
من قراءة القران فی غیر الصلوة و قراءة القران افضل من التسبیح والتکبیر والتسبیح افضل من الصدقة والصدقة افضل
من الصوم الحدیث وانچه در بعض روایات فضیلت صوم بر صدقه معلوم میشود پس جوابش آنکه افضلیت را جهات متعدده می باشند
کما لا یخفی و اگر امور مذکوره را بلحاظ هیئت اجتماعیه جندی از قربات و خصوصیت افعال اجتماع اهل اسلام برای استماع اذکار
شریفه وغیر ذلک بدعت حسنه مستحبه گفته آید تاهم در بیان زیادتی منافع و فوائد دینیه مخالفت حدیث شریف لازم نیست چه
اولاً بدعات حسنه مستحبه ائمه دین که مندرج مندوبات شارع باشند هیچگونه مزاحمت و مصادمت حدود دین و ران نباشند
در حکم سنت موافق حدیث شریف داخل هستند و ثانیاً تفضیل سنت اصلیه من حیث انها سنة اصلیة بر هر بدعت حسنه بخصوصه
از حدیث شریف ثابت می تواند شد اما تفضیل هر سنت بر هر بدعت حسنه مستحبه بهر وجه با وجود فرق متعدیه و قاصره
وغیر ذلک از حدیث شریف ثابت است و نه مسلم مستندین صاحب رساله همین ملا علی قاری که منه رساله در ینجا استناد بآن
نموده است بعد نقل عبارت علامه طیبی اولاً از علامه ابن حجر آورده واما مسئلة الطیبی اولاً فغیر مسلم اما اولاً فلان البدعة
الحسنة ملحقة بالسنن لکن لما لم توقف فی الصدر الاول سمیت بدعة واما ثانیاً فلنحو المدرسة نفع عام دائم وغیرها بها
متضاعف باق ببقائها فکیف یفضل علیها ما نفعها قاصر وثوابه منقطع الخ و بعد کلام در ان خود فرموده والاظهر ان مراده
المبالغة فی متابعة السنة من حیث انها سنة افضل من بدعة ولو کانت مستحسنة مع قطع النظر عن کونها متعدیة
قاصرة او دائمة او منقطعة الخ **قوله** امر مخالفت کفار و نهی از تشبه در امور که مذموم نیستند الخ **اقول** محل بحث هر دو نهی
خاص اند تصریح حضرت شارع به موافقت کفار در افعال مخصوصه نسبت ذکر این امور در ینجا مبنی است بر کما اثبته محل
محل بحث همین قدر است که امر که بخصوصه ممانعت آن از نهی خاص حضرت شارع ثابت نباشد پس از صدور آن لازم مشابهت
بی آنکه آن امر مذموم باشد و بی آنکه فاعلش را قصد موافقت شان باشد حسب تصریح مستندین صاحب فتوی داخل تشبه
ممنوع نتوان نمود **قوله** شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است الخ **اقول** از مذموم بودن شادی جنم کنهیا چگونه ممانعت مجلس ذکر آنحضرت و
تحریم اعاده شکر نعمت ولادت باسعادت لازم گردیده حالانکه بر تقدیر مقصود نه بودن موافقت و مشابهت هنود امر ثانی
اعنی موافقت در ینا مر مذموم قطعاً مفقود است آری اگر کسی بی قصد مشابهت هنود هم آن امر اعنی شادی جنم کنهیا بعمل آرد
البته توان گفت که احد الامرین یا موجود است زیرا که شادی جنم کنهیا نزد ما مذموم است **قوله** مع هذا قصد تشبه با فعل نصاری و بنی
عمل از کلام ابن الجزری الخ **اقول** اولاً کلام امام ابن الجزری صاحب حصن حصین که از ائمه مشهورین دین متین است موافق بیان
حدیث شریف واقع گردیده که یهود صیام بروز عاشورا بجهت شکرانه نجات حضرت موسی علیه السلام دیده ارشاد فرموده نحن
احق بموسی منکم و ثانیاً در ینجا امر شریف اعنی عقد مجلس ذکر مبارک و اشاعت و اعلان شکر نعمت و تشییدن ولادت باسعادت

و تکریم ذکر آنحضرت و اجماع اہل اسلام بر آں مشتمل مدائح حضرت خیر الانام صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ و صحبہ وسلم کمال اعظام و تغبیط
جملہ جاحدین نبوت و منکرین شرف و فضیلت حضرت ختم رسالت اہل اسلام را مقصود می باشد پس از تشبیہ بنصاری ہیچ علاقہ دارد
آری اگر کسی شب بعید لد حضرت عیسی علیہ السلام بقصد حصول تشبیہ بنصاری مکرم و مشرف گرداند تا البتہ قصد تشبیہ بنصاری بر و صادق
خواہد آمد **قوله** در حدیث سئل رسول اللہ صلعم عن صوم یوم الاثنین فیہ ولدت الحدیث بیان علت مشروعیت صوم مراد نیست الخ
اقول کلام اکابر علماء کرام کہ مفید این تعلیم نیست از ان قطع نظر نمودہ میگویم کہ این بیچارہ ترجمہ ہندی مشکوۃ ہم کہ بطبع رسیدہ
ہرگز نفہمیدہ ناحق در پی ابطال شرف مجلس ذکر حضرت سید ابرار صلعم و انکار شرف یوم ولادت با کرامت گردیدہ و بتجہیل و تحمیق
اکابر محققین و متدین دین خود را دریدہ و از رسوائی دنیا و آخرت نترسیدہ خود را خواہ مخواہ در زمرہ مولفین اخل گردانیدہ حالا
ببینید کہ قطب اسماعیلیہ در فایدہ حدیث مذکور نوشتہ احتمال ہی کہ یو بنہا سبب حضرت کے روزہ رکہنی کا یہہ کویا اوس روز کی
روزہ کی مستحب ہونیکا بہر تقدیر سبب بتایا ہے کہ بڑی نعمت اوسمین ملی کہ حضرت پیدا ہوئے اور دین اوترا اوسکے شکرانہ مین یہہ کہتے
ہین الخ حضرت رسالہ را باید کہ از تجہیل و تضلیل ایمہ دین باز آید و عار را بر ناسمقدم ندانند و ترجمہ مشکوۃ از قطب اسماعیلیہ فہمیدہ
بخوانند **قوله** قاضی عیاض در شرح مسلم الخ **اقول** اینچہ علامہ قاضی عیاض رح بجہت اشتباہ معدود نمودن خروج حضرت
آدم علیہ السلام و قیام ساعت بحسب ظاہر در فضائل جمعہ این احتمال باین دلیل در خصوص حدیث جمعہ ظاہر فرمودند اولا کی مستلزم
آنست کہ ولادت شریف آنحضرت صلعم ہم سبب فضیلت یوم مبارک اثنین نباشد و انکار شرف آن ہم باین وجہ نمودہ آید ثانیا
دیگر محققین در حدیث جمعہ ہم آں احتمال را بجہت عدم موافقت بسباق و سیاق حدیث شریف مقبول نفرمودہ لہذا امام نووی
در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی نوشتہ ہذا کلام القاضی و قال ابوبکر ابن العربی فی کتابہ الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم علیہ
السلام من الجنۃ ہو سبب وجود الذریۃ و وجود ہذا الرسل الانبیاء و الصلحاء و لم یخرج منہا طردا بل لقضاء اوطار ثم یعود الیہا و اما
قیام الساعۃ فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء و الصدیقین و الاولیاء و غیرہم و اظہار کرامتہم و شیخ عبد الحق در شرح سفر السعادۃ بذیل حدیث آن من
افضل ایامکم یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم و فیہ قبض الحدیث نوشتہ بعض از شراح گویند کہ مقصود از ذکر اینہا بیان چیزہاست کہ واقع
میشود در ان روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا از اصل خلقت آدم و قیام ساعت چہ فضیلت باشد
جواب آنست کہ فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لہذا ابراہیم خلیل
علی نبینا و علیہ الصلوۃ و السلام اماتت و احیا را از نعم الہی شمرد الخ قطب اسماعیلیہ در مظاہر حق آوردہ روز جمعہ مین جو
حضرت آدم پیدا ہوئے اسمین سے فضیلت اوسکی معلوم ہوئی یہہ بات تو ظاہر ہے اور بہشت سی جو نکلے اسمین فضیلت جمعہ کی اسلئے ہوئی
کہ نکلنا اونکا سبب پیدایش انبیا اولیا کا اور باعث ہونی حسنات بی شمار کا اون سی ہوا اور ایسے ہی موت حضرت آدم
علیہ السلام کی سبب ہو نجینی اونکی کا درگاہ رب العزت مین ہوئی الخ **قوله** بودن نعید این اعیاد نہ تعیید بعید میلاد الخ
اقول بنا بر آن اعیاد بقول مصنف تحفہ بر دانستن امثال تجدید یک چیز بعینہ است و بنا بر این صرف بشرف و معظم بودن آن

روز وامثال آن روز است وآن مخالف شرع ومعمول روافض ست واین موافق شرع ومستحسن ائمهٔ دین از مستندین صاحب
رساله ست اگرانچه علماء دین در شرح حدیث صوم عاشورا وصوم اثنین وغیره نوشته اند بجهت عدم ذکر لفظ عید مقبول خاطر
نیفتد جلی تصریح اطلاق لفظ عید برامثال روزیکه سابق در آن کدامی نعمت بظهور آمده باشد ومعقولیت ادا شکر وسرور
درامثال آن روز تسلی نیابد تا به بیند که امام قسطلانی مستند صاحب رساله در مواهب نموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل
علی ان یوم الجمعة افضل من السبت والاحد وذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام وبدء الخلق
والتکوین یوم الاحد وکان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی وقالت
النصاری مبدء الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیدا
فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة
یوم العید اولی من هذا الوجه الخ صاحب رساله بیان نماید که ان یوم جمعه که دران اتمام واکمال خلقت گردیده بود ازین ایام
جمعات فاصله هزارها سال دارد پس این روزرا بان هیچ علاقه هست یا نه واین جمعه را باین وجه عید گردانیدن ونعمت اکمال
واتمام را موجب فرح وسرور دانستن معقول است یا امری فاسد وهمی واگر براین هم تسلی نشود تا به بیند که امام واحدی در تفسیر وسیط
وتفسیر مقوله حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا الآیة
نوشته ای نتخذ الیوم الذی تنزل فیه عید النعظمه نحن ومن یاتی بعدنا الخ وهمچنان ست در دیگر تفاسیر صاحب رساله بیان نماید که این
تفسیر قول حضرت عیسی علیه السلام مبتنی بر عقل سلیم وصحیح است یا بر وهم فاسد فضیح معاذ الله من ذلک **قوله** جواب حضرت عمر موافق
فهم وعقل آن یهودی است الخ **اقول** قطع نظر از انچه صاحب ابلغ الکلام عبارات علماء کرام از شروح حدیث آورده و
از ان بطلان اوهام صاحب رساله عیان است میگوییم که چون آن یهودی رد بر دین حضرت فاروق اعظم سخن خلاف عقل وشرع
که مبتنی بر وهم فاسد بود بیان نمود وحضرت فاروق اعظم رضی در جواب آن ابطال ونفع همچو وهم فاسد نفرمودند بلکه ذکر عید بودن آن
روز نمودند اگرچه مطلبش موافق ادعاء صاحب رساله باشد یعنی که عید نگرفتن بالوجه نزول این آیت آنست که تعید این روز بوجه دیگر
معروف است یا موافق انچه دیگر شراح حدیث وائمهٔ دین نوشته اند باشد اما بهر صورت مفر مذهب اسماعیلیه است وری جناب عمر را
بچه ضرورت ... بوده است که کلمه اظهار حق وصواب موافق عقل وشرع را گذاشته بموافقت عقل آن یهودی جواب فرماید در
غنیة الطالبین آورده جاء رجل من الیهود الی عمر بن الخطاب رضی فقال له آیة تقرؤونها لو علینا نزلت وعلمنا ذلک الیوم لاتخذناه
عیدا فقال عمر رضی ای آیة فقال الیوم اکملت لکم دینکم الآیة فقال عمر رضی قد علمت فی ای یوم نزلت وفی ای مکان نزلت
یوم عرفة ویوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم وقوفا بعرفات وکلاهما بحمد الله لنا عید ولا یزال هذا الیوم عید للمسلمین
ما بقی واحد منهم ... قال رجل من الیهود لابن عباس رضی لو کان هذا الیوم فینا لاتخذناه عیدا فقال ابن عباس رضی وای عید اکمل من
یوم عرفة الخ **قوله** از شارع ماثور ومنقول نیست الی قوله پس نفی مضایقه به نفی ممانعت صریح البطلان بود الخ **اقول** ...

اسماعیلیه که عدم نقل از شارع و بدعت بودن امری نزد ایشان دلیل ضلالت و حرمت است اگرچه مزاحمت نداشته باشد گو شیء
مضایقه صریح البطلان بود اما مرام صاحب اشتباع الکلام که شرح اجمال و ابهام قول صاحب تحفه است پس نفی مضایقه البته
درست و حق است چه نزد صاحب تحفه عدم نقل از شارع و بدعت بودن وجه حرمت و دلیل ممانعت نیست و صاحب تحفه قایل انقسام
بدعت است بطرف حسنه و قبیحه و بر بسیاری از امور که خصوصها در محال مخصوص از حضرت شارع ماثور و منقول نیستند باوجود اقرار
بدعت در تالیفات خود حکم جواز و استحسان داده است قطع نظر از آنچه صاحب اشتباع آورده و قطع نظر از آنچه در ما سبق آورده ایم
درین مقام سندی دیگر باید شنید و تفسیر عزیزی نوشته اند مصحف را نوشته فروختن و باجرت نوشتن معمول در زمان خلفاء
راشدین نبود اول این بدعت در آخر زمان حضرت معاویه رضی الله عنه رایج شده لیکن بدعت حسنه است نه سیئه و در اول بعضی علماء آن را
انکار کرده بودند چون علماء دیگر غور کردند هیچ وجه حرمت در آن نیافتند اجماع بر جواز محقق گشت الخ **قوله** چه ضرورت برای
بودن منسوخیت فرضیت دافع وهم مذکور بنا بر فرضیت بود و وهم مذکور الخ **اقول** بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت باوجود
بقاء مشروعیت و استحباب مسنونیت که مناط شق اول است بودن نسخ فرضیت دافع وهم مذکور درین صورت خواهد بود که بنا بر
فرضیت بود وهم مذکور بوده باشد و صرف منشاء وهم بودن فرضیت موجب نسخ مجرد فرضیت نمی تواند شد چه سنیت هم منشاء وهم مذکور
خواهد گردید فافهم **قوله** منسوخیت صوم که حضرت صلعم بموافقت یهود داشته بودند یعنی صوم روز عاشر بالافراد الخ **اقول** هر
ذوی عقل میداند که مبحوث عنه درین شق منسوخیت صوم تادیه شکر نجات حضرت موسی علیه السلام است و مراد از موافقت یهود
درین امر است پس منسوخیت صوم عاشر بالافراد و مشروعیت و مسنونیت صوم عاشر مع التاسع را درین بیان پیش نمودن فایده
ندارد که بهر صورت بودن آن صوم برای شکر نجات حضرت موسی علیه السلام و تعظیم آن یوم از کلام ائمه دین هویداست پس دفع وهم مفروض کتاب
اسماعیلیه از ذکر آن چه زیبا و نیز ذکر احتمال مسنونیت تاسع و منسوخیت عاشر پیش کردن مبنی است بر کوتاهی نظر چه خود صاحب تحفه در
رساله فیض عام فرموده و روزه دهم محرم که روز عاشورا است بسیار مسنون و موجب کفارت یکساله است الخ و قطع نظر از همه این در آن هر گاه
در وقتی داشتن آنحضرت صلعم صوم عاشورا بموافقت یهود که تادیه شکر نعمت مقصود شان بود تسلیم نمود بعوض اعتراض تجدید و مخالفت ایشان
از شرع شریف اتهام ابتداع و هم بر حضرت شارع علیه السلام ثابت گردیده گو فرض نموده شود که آن امر مشروع وقتی دیگر یکدایی
بجهت بالکل به نسخ رسید **قوله** عادی باین قیام نمودند الخ **اقول** دفع جمله اوهام از ما سبق بخوبی تمام ظاهر است از تجدید باید
رسید که ذکر مدیح خلفاء راشدین و عمین کریمین در خصوص خطبه جمعه و عیدین که از شارع درین محل ماثور و منقول نیست و مستندین صاحب
رساله آنرا از شعائر دین میدانند و بر تارک آن طعن و ملام می نمایند پس آنحضرت صلعم و خلفاء راشدین که عادی باین التزام نبودند
چرا در خصوص این محل ترک این شعار فرمودند و حسب قول صاحب رساله آنحضرت اول مورد ملام باشند الی غیر ذلک من الامثلة فما هو جوابکم
فهو جوابنا افسوس که صاحب رساله معانی الفاظ مشترکة الاستعمال میداند و بخاطر خود را مطالعه اقوال مستندین خود توجه میگرداند تا آنهم
کوتاه بینی و نافهمی حکم الزام کفر بر ائمه دین میدهد و برای ابطال تحریم تکریم حضرت رسول کریم صلعم همه خرافات بیباکانه در معرض

تحریر می نهند **قوله** امکان حضور روح حضرت علیه الصلوة والتحیة در امکنه متعدده در زمان واحد بطور خرق عادت اگر فرض کرده شود الخ **اقول** از جمله جهالات طایفه انکار انواع کرامات محبوبان جناب کبریا جل شانه و نسبت شرک و کفر با ولیاء کرام محبوبان وی تعالی سبحانه است که برای این مقصد گاهی عبارات محرفه و سخیفه پیش می آرند و گاهی اقوال شاذه مردوده و ضعیفه را واجب الاتباع می شمارند و هرگز نظر به تحقیق و تطبیق نمیدارند صاحب رساله که یکی از کاسه لیسان طایفه است و در جراءت و بیباکی فایق بر همه در تفهیم سقیم این کرامت را از قبیل شرک قرار داده و گفته چه حضور در امکنه متخالفه یا اتحاد زمانی از صفات خاصه حضرت جل علا است الخ حالا باید شنید که مولانا عبد الرحمان جامی در نفحات بعد بیان اثبات کرامت موافق مذهب اهلسنت و جماعت می فرماید القول فی انواع الکرامات وخوارق العادات انواع خوارق بسیار است چون ایجاد معدوم و اعدام موجود و اظهار امری مستور و ستر امری ظاهر و قطع مسافت در مدت اندک و اطلاع بر امور غایبه از حس و اخبار از آن و حاضر شدن در زمان واحد در امکنه مختلفه و احیاء موتی و اماتت احیاء و احضار طعام در وقت حاجت بی سبب ظاهر و غیر ذلک الی قوله بالجمله چون حضرت حق سبحانه و تعالی یکی از دوستان خود را مظهر قدرت کامله خود گرداند در عالم هر نوع تصرفی که خواهد توان کرد و بالحقیقت آن تاثیر و تصرف حضرت حق است سبحانه و تعالی که در وی ظاهر میشود و وی در میانه نی الخ و تفصیل این بحث از کتب عقاید باید دریافت و اگر کسی از علماء را باتباع معتزله لغزشی در باب انکار کرامات عموما یا این کرامت خصوصا واقع گردیده است محققین قولش مردود ساخته اند در جذب القلوب و شرح مقاصد و غیرها کتب مشهوره ذکر این همه موجود است **قوله** حکم بوجود این خرق عادت الی قوله هرگز روا نبود الخ **اقول** چنین که ثبوت آن بطور خرق عادت محققین اهلسنت شرعا جایز فرموده باشند پس اثبات آن در اوقات مخصوصه بالهام اولیاء الله چرا روا نبود حالانکه قاضی ثناء الله در سیف المسلول رد روافض آنچه نوشته اند سابقا منقول گردیده فتذکر **قوله** مثبت این حضور متعدد اثبات علم محیط برای غیر خدا است الخ **اقول** منشاء تفوه باین کلمات لایعنی جهل است بمعنی لفظ علم محیط و حکم تجویز تشریف آوردن روح یکی از محبوبان خدا در اوقات خاصه در مجالس مخصوصه اثبات آن از تجویز علم محیط حق سبحانه و اثبات آن برای غیر وی جل شانه هرگز علاقه نمیدارد اما آنچه بعض روایات فقهیه متعلقه علم غیب بی فهم مطلب آورده است اولا ایراد آن درین مقام خارج از مبحث و مرام و محض تطویل کلام است و ثانیا اگر مراد از آن اطلاق حکم تکفیر تجویز اطلاع آنحضرت صلعم بر غیب است علی الاطلاق پس این مخالف تحقیق و تنقید محدثین فخام و متکلمین عظام و مفسرین کرام است که بطفیل آنحضرت صلعم اطلاع اولیاء کرام بر غیب باعلام و الهام عزیز علام بطور کرامت نزد اهلسنت ثابت بلا کلام است پس چه جای ذکر حضرت سرور انام است در شفا فرموده است فما ظنک بعظیم قدر من اجتمعت فیه کل هذه الخصال الی ما لا یاخذه عد ولا یعبر عنه مقال ولا ینال بکسب ولا حیلة الا بتخصیص الکبیر المتعال من فضیلة النبوة والرسالة والخلة والمحبة الی ان قال و احیاء الموتی و اسماع الصم و تکثیر القلیل و رد الشمس و قلب الاعیان والاطلاع علی الغیب و ابراء الالام الخ علامه خفاجی نوشته و یقع مثله لبعض الاولیاء کرامة لهم خلافا للمعتزلة حیث نفوه و استدلوا بقوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الآیة

والجواب عنه مفصل فی کتب الکاسیر الخ ونیز در شفا فصلی برائے دلائل نبوت آنحضرت در بیان مطلع بودن آنحضرت صلعم بر غیوب
نوشته است و در آن است ومن ذلک ما اطلع علیه من الغیوب وما یکون والاحادیث فی هذا الباب بحر لا یدرک قعره ولا ینزف غمره وهذه المعجزة
من معجزاته المعلومة علی القطع الواصل الینا خبرها علی التواتر لکثرة رواتها واتفاق معانیها علی الاطلاع علی الغیب الخ علامه خفاجی در
شرح فرموده وهذا لا ینافی الآیات الدالة علی انه لا یعلم الغیب الا الله فان المنفی علمه صلی الله علیه وسلم من غیر واسطة واما اطلاعه صلعم
علیه باعلام الله تعالی فامر متحقق لقوله تعالی لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الخ ملا علی قاری که مستند صاحب رساله او درین باب
هم قول شان اکثر ما واقفان بر زبان می آرند در مرقاة از عقیده شیخ کبیر ابو عبد الله رضی الله تعالی عنه آورده ونعتقد ان العبد ینقل
فی الاحوال حتی یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض ویمشی علی الماء ویغیب عن الابصار الخ واین عقیده را با آیات
کریمه توفیق داده است در کنز الفواید گفته ثم اعلم ان الاولیاء لهم [illegible] العلوم من وراثة الانبیاء فیجوز ان یعلموا من الغیب ما اعلمهم الله بطریق
الالهام وهذا مذهب اهل السنة لا نزاع فیه الخ ملخصا در منح مکیه است لا ینافی ذلک اطلاع الله تعالی لبعض خواصه علی کثیر من المغیبات حتی من
الخمس لانها جزئیات معدودة فانکار المعتزلة مکابرة فقد وقع للانبیاء والاولیاء من ذلک ما لا یمکن عده الخ در مدارج النبوة در
فضائل آنحضرت فرموده از آنجمله آنکه هرچه در دنیا است از زمان آدم تا نفخۂ اولی بر وی منکشف ساختند تا همه احوال از اول تا آخر معلوم گردد الخ و
هم در آنست وهو بکل شیء علیم وی صلی الله علیه وآله وسلم دانا است بر همه چیز از شیونات ذات الهی احکام صفات حق و اسماء افعال و آثار و بجمیع علوم ظاهر و
باطن و اول و آخر احاطه نموده الخ در اتحاف المرید که کتابی است مستند در عقاید فرموده لم یخرج النبی صلعم من الدنیا حتی اطلعه الله تعالی
علی جمیع ما ابهمه عنه الخ و در مسئله نکاح اینکه در حاشیه شامی آورده وفی الحجة ذکر فی الملتقط انه لا یکفر لان الاشیاء تعرض علی روح النبی صلعم
وان الرسل یعرفون بعض الغیب قال الله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول الایة قلت بل ذکروا فی کتب العقاید ان من
جملة کرامات الاولیاء الاطلاع علی بعض المغیبات وردوا علی المعتزلة المستدلین بهذه الایة علی نفیها بان المراد الاظهار بلا واسطة او المراد
من الرسول الملک ای لا یظهر علی غیبه احدا بلا واسطة الا الملک اما النبی والاولیاء فیظهر علیه بواسطة الملک او غیره الخ واگر صاحب رساله بر الخ
ذکر نموده هم قناعت نکنند تا ببینند که شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی مطلع بودن آنحضرت صلعم بنور نبوت بر رتبه هر متدین بدین خود و
شناختن اعمال نیک و بد و اخلاص و نفاق امت و نیز مطلع گردیدن هر نبی بر اعمال هر روزه امتیان که فلانی چنین میکند و فلانی چنان
تصریح فرموده اند و نیز در تفسیر عزیزی متعلق بحث جواب صاحب کشاف که بآیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استدلال بر
ابطال کرامات کرده است بجایز و واقع بودن اظهار غیب بر اولیاء کرام و نیز بحاصل گردیدن اطلاع بر مضمون لوح محفوظ برای آنحضرت بلکه
بمنقول بودن اطلاع بر لوح محفوظ و دیدن نقوش آن از بعض اولیاء الله بالتواتر تصریح فرموده اند پس حکم تکفیر عام علی الاطلاق فاسد است
قوله کمال غباوت وجهل مرکب است الخ **اقول** کسیکه از کتب فقه و حدیث خبر میدارد نیک میداند که علماء دین صدها لا اصل یا مجعول بر نفی
سنیت امری یا نفی مرفوعیت حدیث بسوی آنحضرت نموده اند باوجودیکه آن امر از صحابه کرام و غیرهم ثابت می باشد در در مختار آورده اما ما ثبت
من صیام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم فلا اصل له علامه شامی در حاشیه فرموده وینبغی حمل نفی الاصلیة علی الرفع کما حمل بعضهم قول النووی

فی حدیث صلوٰۃ النہار عجماء انہ لا اصل لہ علی ان المراد لا اصل لہ لرفعہ والا فقد ورد موقوفا علی مجاہد والی عبیدۃ وکذا ہذا اوردہ
البخاری معلقا الخ ملا علی قاری در رسالہ کبیرۂ موضوعات بعد قول سخاوی قررۃ انا انزلناہ عقب الوضوء لا اصل لہ نوشتہ اراد انہ
لا اصل لہ فی المرفوع والا فقد ذکرہ ابو اللیث السمرقندی وہو امام جلیل الخ بالجملہ حمل لا اصل لہ بر امری کہ حسن ست اما مرفوعا از سنت آنحضرت
صلعم ثابت نباشد درست ہست و اد عا اینکہ ہر امری کہ بر آن اطلاق لا اصل لہ می باشد بالاجماع بدعت سیئہ بود باطل محض است **قولہ** مستشہد
باین عبارت کہ زبدۃ المحققین و عمدۃ المحدثین مولوی نذیر حسین بودہ اند از اولیاء عصر و اکابر علماء این زمان است جناب صاحب شاہ ع با وجود این سن
برتبہ تلامذہ اش ہم در علوم دینیہ نمیرسد الخ **اقول** این چہ جوش تعصب و چہ افراط نفسانیت ست اگر برای ابطال این کلام در مقام
مقابلہ ذکر نذیر حسین حال تصانیف صاحب اشباع الکلام کہ در علوم منقول و معقول تالیف فرمودہ اند ذکر کنم قطع نظر از طول کتاب
منقصتی بآن علامہ رسانیدہ باشم بلکہ ذکر حال تبحر تلامذہ آنجناب ہم و تصانیف ایشان نیز ضروری میدانم ناچار بکمال اختصار بر بیان
حال تحقیق و دیانت نذیر حسین و اکبر کبرای او اکتفا میکنم تا کہ حال نفسانیت صاحب رسالہ روشن گردد ہمچو کس را بلفظ سید المحدثین و سند
المحققین یاد میکند و جناب صاحب شاہ ع را مرتبہ تلامذہ اش ہم نمی نہد در رسالہ دلیل محکم فی نفی اثر القدم کہ بہمت بر ابطال اثر قدم مقدس
اطہر حضرت خیر البشر صلعم بستہ است برای تائید آن حوالہ تفسیر بیضاوی و نیشاپوری و حسینی و مدارک و جواہر وغیرہ دادہ و نوشتہ
از تفاسیر واضح گشت کہ اثر قدم بر سنگ و ابقاء آن تا مدت طویل از معجزہ مختصہ با براہیم ع است اگر این معجزہ از آنحضرت ہم ظاہر شدی مفسران
ذکرش درینمقام میکردند الخ ملخصاً باید دریافت کہ درین قدر کلام چہار افتراء نمودہ اول افتراء بر تفسیر حسینی کہ ازان اشارہ ہم بہ اختصاص
معجزہ لین حجر و نقش قدم بر سنگ برای حضرت ابراہیم ع ثابت نیست تا بوضوح چہ رسد دوم افتراء بر تفسیر جواہر سوم افتراء بر تفسیر بیضاوی کہ
دران ہم اختصاص این معجزہ مذکور نیست چہارم ادعاء وضوح این اختصاص از نیشاپوری با وجودیکہ عبارتش چنین نقل نمودہ اما ان فیہ
المقام مشتملا علی آیات لان اثر القدم فی الصخرۃ الصماء آیۃ وغوصہ فیہا الی الکعبین آیۃ والانۃ بعض الصخرۃ دون بعض آیۃ والقاء ہذا
الاثر دون آثار سایر الانبیاء آیۃ خاصۃ لابراہیم ع وحفظہ مع کثرۃ اعدائہ من المشرکین واہل الکتاب والملاحدۃ الوفا من السنین آیۃ کذا فی
التفسیر النیشاپوری وہکذا فی التفسیر البیضاوی الخ حالانکہ درین عبارت لفظ خاصہ در ذیل اعجاز اثر مذکور نیست صرف در حیز آیت چہارم
اعنی ابقاء آن دون آثار سایر الانبیاء کہ لفظ خاصہ واقع ست ہرگز دلیل محکم بر نفی اثر قدم حضرت سید عالم صلعم نتواند شد و در ہمان نیشاپوری
در وجوہ تفضیل آنحضرت نوشتہ ومنہا ان معجزتہ وہی القرآن باقیۃ علی وجہ الدہر ومعجزات تم انقضت الخ پنجم ادعاء وضوح این اختصاص
از مدارک کہ عبارتش نیز مثل نیشاپوری ذکر کردہ اینہم دلیل نفی اثر قدم اطہر نتواند شد و ہمان مدارک در ذکر آیات آنحضرت گفتہ واکبرہا القرآن
لانہ المعجزۃ الباقیۃ علی وجہ الدہر الخ ششم اگر بالفرض از تفاسیر مذکورہ صاف و صریح اختصاص این معجزہ بحضرت ابراہیم ع واضح ہم می بود
تاہم دلیل نفی اعجاز حضرت سید الانبیاء و افضل المرسلین نمی تواند شد چہ آن خصایص نسبت دیگر انبیاء کرام اند نہ نسبت جناب ختم انبیاء
کہ ذات بابرکات آنجناب جامع خصایص و فضایل ست و ہمان تفسیر نیشاپوری گفتہ ولہ کل معجزۃ کانت لغیرہ من الانبیاء المشہور بین نبینا
و تفسیر بیضاوی شریف بذیل آیہ کریمہ ورسلا قد قصصناہم علیک من قبل ورسلا لم نقصصہم علیک وکلم اللہ موسی تکلیما اثناء نوشتہ

بو منتهی مراتب الوحی خص به موسی من بینهم وقد فضل الله محمد صلعم بان اعطاه مثل ما اعطی کل واحد منهم الخ علامه خطیب در حاشیه فرموده
قوله وفضل الله الخ صریح فی انه صلی الله علیه وسلم کلمه الله تکلیما کموسی ع الخ ازهمین جاست که محدثین تکلیم را خاصه حضرت موسی کلیم الله و
خلت را خاصه حضرت ابراهیم خلیل الله علیهما السلام نوشته اند با وجودیکه این هردو خاصه بوجه اکمل در ذات حضرت سید رسل موجود بوده اند
صلی الله علیه وسلم ملا علی قاری در شرح شفا گفته ان الله اختص موسی بالکلام ای من بین سایر الانبیاء علیهم السلام فلا ینافی انه صلی الله
علیه وسلم وقع له الکلام ایضا علی وفق المرام وکذا قوله وابراهیم بالخلة فانه صلی الله علیه وسلم جمع له بین کونه خلیلا وحبیبا الخ واز همین جاست
که در بعض روایات حبس شمس را خاصه حضرت یوشع علیه السلام فرموده اند حالانکه اکثر محدثین محققین اهلسنت ثبوت آن برای آنحضرت صلعم نیز
تصحیح کرده اند واز همین جاست که در مواهب لدنیه که نذیرحسین ادعای نفی ذکر این معجزه در آن نموده است در تایید این معجزه بعد نقل اعجاز
حضرت ابراهیم ع نوشته اذ ما خص نبی بشیء من المعجزات والکرامات الا ولنبینا صلی الله علیه وسلم مثله کما نصوا علیه الخ ویکی از مغالطات
نذیرحسین آنکه در رساله مذکوره کلمه کان اذا را که در بعض روایات اعجاز قدم اطهر آمده است مفید عموم وکلیت ولزوم قرار داده وایمع را
کمال بلایه تحقیق خود شناخته در پی تجهیل وتکذیب وتضلیل ائمه دین افتاده علامه فاسی شارح دلایل الخیرات در شرح درود شریف اللهم
صل علی من کان اذا مشی فی البر الاقفر تعلقت الوحوش باذیاله فرموده الصحیح عند الاصولیین ان کان اذا لاتقتضی التکرار لا لغة و
لا عرفا وسند آن است ان کان واذا لا یدلان علی التکرار فلا یلزم ان یکون التعلق باذیاله لازما لمشیه فی البریة فکلما کان المشی کان التعلق
بل الصدق ذلک بما وقع مرة او اکثر الخ واز رساله افضل البضاعه که برای تصحیح بیان تقویة الایمان در بحث شفاعت تالیف
نموده است کمال جهل او از تفسیر وحدیث وعقاید ثابت است و در رد آن که رساله حقیقة الشفاعة علی طریق اهل السنة والجماعة تالیف گردیده طالبین
حق مطالعه آن فرمایند وآنچه گفته ام برای العین مشاهده نمایند حالا چیزی از تحقیقات اکبر کرای نذیرحسین باید شنید چون رساله فصل الخطاب
در شاهجهان آباد مطبوع گردیده و بمطالعه حضرات طایفه رسیده وغشاوه تعصب حمیت جاهلیت بر ابصار ایشان تنیده همین نذیرحسین
بو فور بنوعه هش پیش اکبر کرای خویش مولوی تقی صاحب کشمیری نالیده او شان خاموشی پیش از مثل غیر دهلی کار بی حمیتی تصور دیده او را
چند بنام رساله نشر سیاه گردانیده که کدام کدام جهالت وخرافت او شرح دهم وکدام کدام تحریف وخیانت او معرض بیان نهم از انجمله
آنکه در تصحیح تخصیص شفاعت بغیر مصرین که در تقویت الایمان واقع است اصرار را کفر قرار داده برای اثبات مدعا نوشته قال فی
شرح العقاید استحلال المعصیة التی تثبت بدلیل قطعی کفر واصراره کفر انتهی ملخصا درین مقام جرأت عظیم کرده اول مخالفت
عقاید اهلسنت که ائمه ماتریدیه ومعتمد وغیرهما جواز شفاعت برای مصرین ثابت است دوم افترا وخیانت به نقل عبارت بالاخر سرگاه
طلبه ها تصحیح نقل خواستند کشمیری صاحب هوش وحواس در باختند وازانجمله آنکه بعد نقل حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
نوشته رواه الترمذی طایفه را باید که بودن این حدیث از روایت ترمذی باثبات رسانند وازانجمله آنکه از کراهت صلوة خلف
الفاسق والمبتدع انکار نموده آزاد خیل هند و بنا فرموده بر معترض کمان نکیر ساخته بطور طعن نوشته که مسایل شرح وقایه وهدایه
محفوظ نمانده گویا که این اشاره بطرف خود پرداخته وطرفه بر طرفه آنکه عبارت شرح عقاید که نقل نموده آنچه در آخر همان عبارت

بود فہمیدہ یا عمداً برای تغلیط ازان چشم پوشیدہ و ما نقل عن بعض السلف من المنع عن الصلوة خلف المبتدع والفاسق محمول
علی الکراہة اذ الکلام فی کراہة الصلوة خلف الفاسق والمبتدع الخ بالجملہ ہرگاہیکہ حال تحقیق اکبر کبرای او چنین باشد حال
تلامذہ اش چسان خواہد بود ع قیاس کن زگلستان من بہار مرا + با اینہمہ این متعصب عنید نسبت جناب صاحب اشباع الکلام
میگوید کہ صاحب اشباع باین حسن مرتبہ تلامذہ اش ہم نمیرسد لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم قولہ اگر این ضیافت وایقاد قنادیل
شمعی زیادہ از حاجت است الخ اقول اول معنی حاجت و زیادت بران دریافت باید نمود من بعد عدم اباحت وغیرہ احکام لازم
باید فرمود و بلی فہم معانی جزم حکم عدم اباحت تزئین کعبہ شریف یا حرم رسول صلعم یا قران شریف یا دیگر شعایر اللہ علی الاطلاق البتہ
محل کلام است در احیاء العلوم در بیان تزئین حیطان بدیباج و حرمت لبس حریر برای رجال گفتہ وما علی الحایط لیس منسوبا الی الذکور
ولو حرم ہذا لحرم تزئین الکعبة بل الاولی اباحتہ لموجب قولہ تعالی قل من حرم زینة اللہ لاسیما فی وقت الزینة اذا لم تتخذہ عادة
للتفاخر الخ امام سمہودی علیہ الرحمة در خلاصة الوفا در باب مصابیح مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ روی القرطبی
فی تفسیرہ عن ابی ہند قال حمل تمیم من الشام الی المدینة قنادیل وزیتا ومقطا فلما انتہی الی المدینة وافق ذلک لیلة الجمعة فامر غلاما
یقال لہ ابو البراد فقام فنشط المقط وعلق القنادیل وصب فیہا الماء والزیت وجعل فیہا الفتل فلما غربت الشمس امر ابا البراد فاسرجہا
وخرج رسول اللہ صلعم الی المسجد فاذا ہو بہا تزہر فقال من فعل ہذا قالوا تمیم الداری یا رسول اللہ فقال نورت الاسلام الحدیث الخ
در احیاء العلوم در اداب ضیافت آوردہ وحکی ابو علی الروذباری رحمہ اللہ عن رجل انہ اتخذ ضیافة فاوقد فیہا الف سراج فقال لہ
رجل قد اسرفت فقال لہ ادخل فکلما اوقدتہ لغیر اللہ فاطفئہ فدخل الرجل فلم یقدر علی اطفاء واحد منہا فانقطع الخ قولہ دعوی تجرد
آن از شایبہ کراہت و بدعت باطل باشد الخ اقول سابقا از معتمدین صاحب رسالہ بکرات و مرات گذشتہ کہ مجرد عدم نقل دلیل کراہت
و نہی نمی تواند شد و نیز از عہد صحابہ کرام تا شاہ ولی اللہ صاحب دہلوی و شاہ عبد العزیز صاحب باوجود اقرار بدعت و عدم ماثوریت حکم
استحسان و استحباب جاری است اگرچہ موافق مذہب معاندین اینہمہ حضرات ضال مبتدع بلکہ کافر و مشرک اند معاذ اللہ تعالی من ذلک
و نیز کسیکہ دعوی جریان حکم مطلق در معینات مخصوصہ میکند تمسک باصل و بقول مستندین صاحب رسالہ حاجت دلیل دیگر ندارد
و کسیکہ دعوی خلاف آن کند لازم است کہ مدعایش بدلائل قویہ باثبات رساند کما نقلنا سابقا من رسائل الاسماعیلیة و مولاہم و چون
ایصال ثواب مطلقا مستحسن است پس قیودات و تخصیصات کہ در کدامی ہیئت کذائیہ پیش آید اگر مزاحم و مصادم شرع شریف نباشد البتہ
حکم کراہت و حرمت جانب قیود ممنوعہ راجع خواہند شد والا اگر لحاظ آن قیود بنا بر قصد کدامی فایدہ خیر یا حسب تعامل عادت نمودہ آید
حکم منع و تحریم گویا کہ تشریع است از طرف خود بلی تحریم شارع اما آنچہ چندی از روایات آوردہ پس بر تقدیر صحت نقل مثبت دعوی
طائفہ نمی تواند شد دران روایات کراہت ضیافت در ایام مصیبت و اتخاذ طعام دران ایام حسب رواج خود بیان فرمودہ اند کہ
رواج حالست از تحقیق و تطبیق مستندین صاحب رسالہ مثل ملا علی قاری وغیرہ سابقا مرقوم گردیدہ و ثانیاً قائلین کراہت ضیافت
در ایام مصیبت ہم حکم باستحسان ایصال ثواب در خصوص این ایام نمودہ اند در عالمگیری گفتہ لا یباح اتخاذ الضیافة تلکثہ

ایام فی ایام المصیبة وان اتخذ لاباس بالاکل منه کذا فی خزانة المفتین وان اتخذ طعاما للفقراء کان حسنا اذا کان الورثة بالغین الخ واگر برا ینهمه تسلی نشود تا به بیند که قطب اسماعیلیه رسطاهر حق در بابِ زیارة القبور گفته اور مستحب ہے کہ دیتے دیا جاوے میت کی طرف سے بعد مرنے کی سات دن تک الخ **قوله** برای فخر خاندان ممتاز اقران جناب امداد العلی ڈپٹی کلکٹر دعاے افزایش مراتب فرمایند زیراکه از سعی جناب ممدوح این کتاب بکمال عجبت ترتیب یافته الخ **اقول** اللهم احفظنا من انکار فضائل مجالس الاذکار وابطال شرف مولد سید الابرار ربنا وجمیع المومنین علی حب حبیبک سیدنا ومولانا شفیع المذنبین سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله واصحابه واحبابه وسلم ووفقنا وجمیع المسلمین لاشاعة ذکره وتوقیره فی اطراف العالم وانفعنا بمحبته وبرکة ذکره فی الدارین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین یا ارحم الراحمین واجعل آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین لله

بخیر تمّت

صحیحنامه اغلاط طبع رساله سیف الاسلام

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	لذکری	لذکری	۱۹	۱۸	سفدین	نقدین	۴۴	۲۳	خدا	خدانا
〃	〃	له	کان له	۲۰	[illegible]	حال	قال	۴۵	۲۵	دره	دربهره
〃	〃	القی	القی	۲۱	۲۲	سکا العقاب	القبقات	۴۶	۱۱	فی سنته الآلام	فی ذلک الکلمه سنته
۲	۲	اشی	که ناش				مسئله القبقاب	۴۷	۶	عبارت	عبارات
〃	۳	ء	ع	۲۴	۲۴	وبچگونه	که بچگونه	〃	۱۰	مسح	نسخ
〃	۴	باهین	وهین	۲۵	۳	تحدبند	تحدید	〃	۱۷	ومخالفه	ومخالفته
〃	۶	فیدخله	فیوضه	۲۵	۲۴	الحنیفه	الحنفیه	۴۹	۷	واگر کسی الی	این عبارت حاشیه
۲	۱۶	مفصلات	معضلات	۲۶	۱۷	جوازا	جواز			قوله تصور	از سهو کاتب
〃	۱۷										
〃	۱۹	نتسعس	متعفف	۲۷	۱۳	ذبانی	ربانی			می نمایند	در متن داخل گردید
۳	۳	واما	دانا	〃	۱۶	فیها	فیها	〃	۱۲	سیاق	سباق
〃	〃	براهمه	برامیه	۲۹	۳	التاخیر	تاخیر	۵۰	۷	اه	انه
〃	۱۹	اشاعته	اشاعة	۳۵	۱۸	طرق	طرق آن	〃	۱۸	فتال	قتال
〃	۲۰	اخل	اخال	۳۶	۹	انعلما	للعلماء	۵۱	۱۷	کالفرد	کالمفرد
۴	۵	میرساند	میرسانند	〃	۱۱	فقلبهما	[illegible]	〃	۲۰	یعتبره	یفسره
۵	۱۹	برتشبت	متشبث	〃	۱۲	[illegible]	[illegible]	۵۲	۲۵	ستور	سطور
۵	۲۴	العبره	العنبریه	〃	۲۳	واجب	واجب	۵۳	۵	مستحن	مستحسنین
۶	۲۳	فنلک	ذلک	〃	۲۴	مباک	مبارک	〃	۱۲	باالعاد	بالفاد
۷	۲۵	اکتیبا	اکتبا	۳۲	۲۴	[illegible]	[illegible]	〃	۱۳	بها	لها
۸	۱۹	اطبار	اظهار	۳۴	۵	[illegible]	[illegible]	۵۴	۱۸	بودن	نبودن
〃	۲۵	[illegible]	[illegible]		۸	[illegible]	[illegible]	〃	۲۳	علیها	عانها
۹	۲۴	التزام	استلزام	〃	۱۰	اثر	اجزا	۵۵	۱۲	نفی	ازنفی
۱۰	۲	منصور	منصوب	〃	〃	دین	دینا	۵۶	۱۶	امام	الامام
〃	۲۲	الاستغراق	الاستقرار?	۳۹	۳	منقار ثال	منقار قال	۵۷	۲۵	اهل	جمع اهل
۱۱	۱۷	[illegible]	بدایت	〃	۹	علیها	علیها	۵۸	۸	بعنهم	بعضهم
۱۳	۲	[illegible]	اولویت	۴۰	۱	واکر	ذاکر	〃	۱۱	ففنتهم	صفتهم
۱۸	۱۰	المسالمون	المسالحون	〃	۱۸	تحقیق	محقق	۵۹	۵	غزلیا	عربی
〃	۲۲	مقدمه	المقدمه	۴۳	۸	منتقی	منهی	۶۰	۱	موسوس	مدسوس
〃	۲۳	اقتته	الفتنة	〃	۱۲	بحر	بحر	۶۱	۱۹	خلدفا	خلافا
〃	۲۵	فی [illegible]	تعلل	〃	۱۶	رساله	رساله را	۶۵	۱۰	بیدل	لیدل
۱۹	۱۵	[illegible]	این	۴۴	۱۴	[illegible]	[illegible]	〃	۱۱	اتملب	[illegible]
〃	۱۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	〃	۲۵	مشتها	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵	۲۲	نبنیا	نبیا
۶۶	۲۰	ترجبه	عبارت ترجبه
۶۷	۱۶	قطر	قطع
۶۸	۲۰	مسار	فصار
۶۹	۲۴	ممه	منهیه
۷۰	۴	عانکه	حالانکه
〃	۹	المعنی	المعنی
〃	۱۶	یترک	یتبرک
۷۲	۲۱	امنیت	است
۷۳	۱۲	من الملح	الملح
۷۵	۱۰	بلکه	بلاشبهه
〃	۱۸	من	مع
۷۶	۴	منهه	منبه
۷۷	۶	السلاد	بلاد
〃	۱۰	سب	سنت
〃	۱۲	یافتن	بافتین
〃	۲۵	رحمان	رجحان
۸۰	۷	باشند	باشد
〃	۹	حلمسکه	حکمیکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۰	۱۰	نهاجمن	وصاجبین
〃	۱۶	وستناد	استناد
〃	۱۸	جرزی	ابن جرزی
۸۱	۲۰	صمعیً	فینبغی ان
۸۲	۱۲	باذن	یاذن
۸۳	۱۰	صفاف	ضعاف
〃	۲۰	الغمر	الغیر
۸۴	۴	شبهات	شبتها
〃	۱۲	شیعان	شعبان
۸۵	۷	والمشائخ	وللمشائخ
〃	۱۱	الحنیفه	الخفیه
〃	۲۸	وسا	ومنها
۸۶	۳	تلبس	تلبیسی
〃	۶	ارشان	ازوشان
〃	۱۷	آن	ان
۸۷	۱	اقباحه	النیاحة
〃	۳	سط	بسط
〃	〃	خطوطه	خطوته
〃	〃	رفعه ودرجه	رفعته ودرجته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۷	۴	وحمیته	ورحمته
〃	۵	بیدع	ببدع
〃	۱۵	معص	ببعض
〃	۲۲	نعمه	نفقه
〃	۲۵	العوا	الغوث
۸۸	۶	السنه	بالسنه
〃	〃	فهذه	فیهذه
〃	۷	محافظ	یحافظ
۸۹	۱۱	موصوف را	موصوف
۹۲	۹	[illegible]	قاصربودن
〃	۱۵	اوائمه	او دائمة
۹۳	۴	صوم را	صوم
〃	۱۹	مربا	تبقص
۹۴	۱۰	لغت	نعمت
۹۵	۶	رسد	نوشته
〃	۹	مجرر	مجرد
۹۶	۲۳	حلته	حیلة
۹۷	۵	عنفه	عنیبه
۱۰۱	۴	انخه	انجحه
〃	۵	وسا	وثبتنا

تمام شد